

تاریخ انقلاب آذربایجان و

بلوای تبریز

تألیف حاجی محمد باقر ویجویه

به کوشش علی کاتبی

۱۰۳





۱۰۳

حاجی محمد باقر و یجویده

تاریخ
انقلاب آذربایجان
و
بلوای تبریز

به کوشش علی کاتبی



وایسته به «مؤسسه انتشارات امیرکبیر»

ویجوه، محمدباقر

جلوای تبریز (تاریخ انقلاب آذربایجان)

به کوشش علی کاتبی

چاپ اول: ۱۳۲۶ هجری قمری، چاپ دوم: ۱۳۳۸ ش.

چاپ سوم: ۲۵۳۵ شاهنشاهی

چاپ: چاپخانه گهر- تهران

شماره ثبت کتابخانه ملی ۱۲۱۸-۲۵۳۵/۹/۲۶

اسن چاپ محفوظ است.

لطفاً پیش از مطالعه لغزشهای چاپی زیر را اصلاح فرمایید:

صفحه	سطر	اشتباه	درست
۱۱	۳	فقر	فقد
۲۶	۶	تفنگداران	تفنگداران
۳۴	۱۰۲۹	سلاحخانه	سلاخخانه
۳۵	۹	عرضه	عرضه
۳۶	۱۰	عرضه	عرضه
۴۹	يك سطر به آخر	روی ترش	روی تراش
۵۰	۴	دسته بسته‌اید	دست بسته‌اید
۵۴	۱۴	حال	حلال
۶۰	۲۰	فظام	نظام
۶۳	۲۲	سفید	سفیه
۶۸	۲۳	چگونند	چگونه
۷۰	۱۳	قورخاقه	قورخانه
۷۷	يك سطر به آخر	بد غروب	به غروب
۷۹	سطر آخر	جبگ	جنگ
۸۴	۲۳	خواهم کوشید	خواهیم کوشید
۱۲۵	۱۴	آتش نشان	آتش‌فشان
۱۴۱	۱۳	اردبیل	اردبیل
۱۶۷	۱۰	احکام	حکام
۱۷۴	۵ سطر به آخر	طلعیه	طلیعه
۱۷۹	۱۵	خبر بدهند	خبر بدهد

در چاپ حاضر بلوای تبریز، که اینک به پایان رسیده است، بر این بودم که سرسختی کمابیش گسترده فراهم آورم و در آن، از استعداد سفیر - که یادداشتهای مرحوم حاجی محمدباقر ویجویه ای چهارماه از روزهای بحرانی آغازین آن را در برمی گیرد - بررسی همه جانبه ای بکنم و درباره انقلاب آذربایجان؟ به تفصیل لازم بپردازم تا شاید بتوانم اندکی از اهمیت نقش تاریخی دلاورانی چون ستارخان، باقرخان، حیدر عمواوغلی، علی مسیو، شریف زاده و مردانی از آن گونه را در راهبری جنبش حیاتی مردم باز نمایم؛ و در مرحله بعد، از زندگانی نویسنده کتاب، که گویا در سرزمین خود، تنها و قسایح نگار آگاه و بسا ایمان روزگار خود بوده است، آگاهی بایستای به دست دهم؛ ولی به دلایلی از این تصمیم در گذشتم و به همین مختصر بس کردم:

- نخست این که در خود پارایی و شایستگی به جای آوردن چنین مهمی را ندیدم؛ چرا که تاریخ نویسی به مفهوم راستین آن، گذشته از کم و بیش مایه دانایی، بینایی - و به تعبیر بهتر بیش یا جهان نگری درست - نیز می خواهد که من خود را از هر دو بیمایه می بینم.

- دیگر این که در طی شش-هفت سالی که از چاپ اول این کتاب گذشته، درباره نویسنده کتاب، چه از طریق متنهای مربوط به تاریخ مشروطه و چه توسط خبرگانی که امید می رفت درباره نویسنده آگاهیهایی داشته باشند، نتوانستم آگاهی تازه ای به دست آورم. و راستی این که جز شادروان احمد کسروی، هیچکس

۱. دوره یکساله اخیر سلطنت محمد علی شاه قاجار که از به ثوب بستن مجلس بوسیله او (در ۲۳ جمادی الاولی ۱۳۲۶ ق.م) تا خلع وی (۲۶ جمادی الاخری ۱۳۲۷) بوسیله قوای مجاهدین و مجلس عالی دوام داشت. محمد علی شاه، در این مدت قریب یکسال، با خشونت و استبداد تمام و به دست لیاخوف و قوای قزاق به قتل و قمع مشروطه طلبان در تهران اهتمام کرد، و تحت تلقین و تأثیر بیسی از طرفیان خود، مانند امیر بهادر جنگ و شاهشاه و شیخ فضل الله نوری مجتهد در برانداختن اساس مشروطیت مجاهدت تمام به کار برد. اما مواجه شد با انقلاب آذربایجان که قریب ده ماه دوام یافت، و سپس انقلاب اصفهان و قیام بختیارها و قیام گیلان که عاقبت مجاهدین بختیاری و مجاهدین گیلان تهران را تسخیر کردند و با خلع محمد علی شاه از سلطنت و نصب پسرش احمد شاه قاجار دوره استبداد صغیر خاتمه یافت [دائرة المعارف فارسی، به سرپرستی مصاحب]
۲. مقاومت و مبارزه آزادیخواهان و مجاهدین تبریز در مقابل استبداد صغیر محمد علی شاه. این انقلاب جمعا قریب به یک سال طول کشید، و در اواخر منجر به محاصره طولانی تبریز از طرف قوای مستبدین شد، و عاقبت با ورود قوای روس به تبریز [۸ ربیع الثانی ۱۳۲۷] به بنانه و عثمان حفظ جان اتباع خارجه در آنجا، محاصره آنجا خاتمه یافت [دائرة المعارف فارسی].

از زندگانی حاجی محمدباقر سخنی به میان نیاورده است. از این رو ناچار به همان مقدمه چاپ اول - بامقاری دخل و تصرف اختیاری واضطراری - اکتفا می‌کنم. امید آن‌که در موقعیتی دیگر، این کوتاهی را جبران کنم. و اما آنچه باید در این میانه گفت، برتریه‌های چاپ اخیر پرچاپ پیشین است؛ بر این روال:

۱. متن اصلی بادتت بازخوانی و بار دیگر ویراسته شده است.
۲. شیوه ویرایش تا اندازه‌ای بهتر و منطقی‌تر شده است؛ به این معنی که در متن اصلی اندک تغییری داده نشده و هر جا که کلمه‌ای افزوده شده توی دو قلاب [] قرار گرفته است - مثال:

... يك فوج سالدات روسه را از سرحد آذربایجان گذرانیده اطراف روسیه را [دچار] اغتشاش نموده‌ند...

و هر جا نیازی به کاستن کلمه‌ای بوده، آن کلمه در میان دو هلاکت تمیز * آمده و با ستاره * مشخص گردیده است - مثال:

... اگر بخوام «شرح» * مطالب این دوسال، واغوی آقایان سوه را شرح بدهم رفتن مطلب از دست خواهد رفت...

کلمه یا عبارتی که نیاز به توضیح داشته است تا تصحیح یا مفهوم شود، کلمه افزوده شده همراه با علامت مساوی در درون دو قلاب [=] آورده شده است - مثال:

... اگر به طبع مال می‌آیید ما کسبیم [= فقیریم]، نیایید...
... در پیش خود ملاحظه نمودند [= خیال کردند] امروز برای ایشان از آوردن توپ...

البته، پاره‌ای توضیح‌های کوتاه نیز در پای برخی از صفحه‌ها آمده است.

۳. بند (پاراگراف) های اصلی کتاب با مربع سیاه رنگ کوچک ■ نمایانده شده است - مثال:

■ اما احوالات تبریز سخت‌انگیز این‌که...

۴. تمام تصویرهای کتاب که ۹ قطعه نقاشی و یک نقشه با عنوان «خریطة تبریز» است، چاپ شده است.

۵. در آخر کتاب، «فهرست راهنما» که در برگ‌برنده نام جایها و آدمها با اشاره به اتفاقات مهم است، آمده تا کار مراجعه به آن را آسان سازد.

۶. چاپ کتاب در مقایسه با چاپ پیشین بهتر است و امید می‌رود از تعدادی لغزش‌های چاپی که خواه و ناخواه پیش آمده، و در آغاز کتاب یادآوری شده است، بزرگوارانه چشم‌پوشی شود.

خلاصه‌ای از مقدمه چاپ اول

بلوای تبریز و نام نویسنده آن را بار اول از زبان پدرم شنیدم. پدرم، صرف‌نظر از این که اغلب سرش توی کتاب بود، به سائقه این که نوه دختری حاجی‌محمدباقر و جیه بود، دل‌بستگی فراوانی به کتاب او نشان می‌داد؛ و تا زنده بود، با همه گرفتاریهایش، همه جا دنبال کتاب پدر بزرگش می‌گشت و می‌خواست بعنوان یادگار گرانبهایی آنرا داشته باشد. از این رو، وقتی آدینه - که چند گاهی به پایمردی تنی از چند صاحبان قلم در تبریز انتشار می‌یافت - به چاپ تدریجی بلوای تبریز همت گماشت، باعلاقه شماره‌های آن را تهیه می‌کرد، می‌خواند و نگاه می‌داشت.

زمان گذشت، آدینه دیگر در نیامد، و هم‌پدرم برای یافتن کتاب مطلوبش وفا نکرد... و بدین‌سان بلوای تبریز اگر نه فراموش ولی خاطرهای شد که جز تأثر بی‌شمر چیزی در وجودم بر نمی‌انگیخت تا این که دوستی تشویقم کرده پیدا کردن، رونویسی و حتی الامکان تصحیح آن و دوست دیگری به چاپش؛ سپاسگزار از این دویار و با یاد پدر، دست به کار شدم.

...
 بلوای تبریز - چنان که از مقدمه‌اش برمی‌آید - در سال ۱۳۴۶ ه. ق. نوشته و چاپ شده، اگر چه محل و تاریخ طبع و نام مطبعه و این چیزها در آخر کتاب نیامده است.

چاپ کتاب سنگی است و با خط خوش و خوانایی نوشته شده. قطع کتاب ۱۵ × ۲۰ سانتی‌متر و شماره صفحات آن ۲۶۴ است و نه قطعه نقاشی جالب از صحنه‌های گوناگون انقلاب آذربایجان را همراه دارد...
 تاریخ انقلاب آذربایجان و بلوای تبریز نامی است که خود نویسنده روی یادداشت‌های روزانه خود گذاشته است - یادداشت‌هایی از «جنگ اتصالی» که همدت چهارماه شب و روز طول کشیده و مردم نظیر آنرا به‌خاطر نمی‌داشته‌اند. یادداشت‌ها «در مرحلهٔ و جبههٔ تبریز ضبط و ثبت شده» و نویسنده «پیش از نوشتن احوالات تبریز از اول مشروطه به طریق اختصار، کیفیت ایام گذشته» را نوشته و پس از آن «ابتدای تبریز و احوال جوانمردی جناب سردار و جناب سالار را به تقریر آورده»

این شرح کیفیت ایام گذشته، که مقدمه‌ای باشد بر یادداشتها و در جریان گذاشتن خواننده، در کتاب حاضر (چاپ دوم) تا صفحه ۴۴ را دربر گرفته، و از آن پس، برمی‌خوریم به اولین یادداشت روزانه که تاریخ شنبه بیست و هشتم جمادی‌الثانیه را دارد و آخرین یادداشت تاریخ شانزدهم رمضان را - روزی که اعضای انجمن اسلامیه دو روز پیش از آن گریخته‌اند.

از آن پس، در شهر امن و آرامش هست، و مجاهدین فرصت کرده‌اند تا برای ازدست رفتگان‌شان، از جمله مجاهد بزرگ، کربلایی حسین باغبان مجلس ختم بگیرند، و سردار و سالار به اصلاح امور و سرو سامان دادن به وضع شهر و مردم پرداخته‌اند. شجاع نظام مرندی، که راه آذوقه مردم را بسته است، به کاردانی و چاره‌سازی حیدر صوادغلی نایب می‌شود؛ اروتق و انزاب و دیلمقان و غوی و سلیمان یکی پس از دیگری به دست مجاهدین گشوده می‌شود. و این آرامش و اصلاحات که به دست توانای ستارخان و باقرخان و سزان دیگر جنبش برقرار شده تا پایان کتاب که «وقایع تبریز الی غرة ذی الحجة الحرام سنة ۱۳۲۶هـ» را دربردارد، ادامه پیدا می‌کند. ولی در همان صفحات آخر کتاب برمی‌خوریم به این‌که: «شاهزاده عین‌الدوله، بعد از تشریف بردن از اردوی شاطرانلو در قزلجه میدان توقف داشتند. در نظر ایشان این که عازم طهران شوند. از درباریان مستبد حکم صادر شد برگشته در باسنج اقامت نمایند. [و خیر دادند که] سیصد سواره قزاق به سرکردگی پولکونیک با چهار عراده توپ روانه نمودیم. در اواخر شوال، ایشان هم آمده وارد باسنج شده به لوازمات زمستانی پرداخته تا از پسرده غیب چه بیرون خواهد آمد.»

این وضع، جبهه‌بندی دوباره عین‌الدوله را از طرفی و لشگرکشی ارشدالدوله را از سوی دشمنهای صدخان شجاع‌الدوله مراغه‌ای و رحیم‌خان را از سوی دیگر، و بعدها هم ورود سپاه روسیه تزاری به آذربایجان [۸ ربیع‌الثانی ۱۳۲۷] را در پی دارد. ولی از آنجا که نیروی مردم و قدرت ایمان و اراده بالاتر و برتر از هر چیزی است، سرانجام، مردم در جنبش اصیل خود پیروز شدند و رسید روزی که «تبریز پس از یازده ماه جنگ و آشوب به دلخواه غسود رسید و مشروطه را دوباره به ایران بازگردانید.» و این نخستین گام است و گام دیگر هنگامی برداشته می‌شود که محمد علی‌شاه میدان را خالی می‌کند و کمر استبداد می‌شکند.

از زندگانی حاجی محمد باقر ویجویه - یا ویجویه‌ای - آگاهی دقیقی در دست نیست. تنها در تاریخ هجده ساله آذربایجان به این عبارت برمی‌خوریم: «در این روزها به‌شادروان حاجی محمد باقر ویجویه‌ای گزند سختی رسیدند که باید آن‌را هم بنگاریم. این مرد که یکی از هواخواهان مشروطه بود و در سال ۱۲۸۷ [ش. ۵] که جنگ‌های دوه‌پسی (شترسان) رخ داد، پیش‌آمدهای چهار ماهه را نوشته و به‌نام یلوی تبریز کتابی ساخت و در همان هنگام آن را به چاپ رسانید که ما در تاریخ مشروطه کوتاه شده‌نگارش‌های او را آورده‌ایم. در این روزها کدخدای ویجویه او را خواسته پس از هشتام و سرزنش و آزار پیرمرد ناقوان را به بند انداخت و سپس پدرش احمد آقا را خواسته در پیش چشم پدر چوب بسیاری زد؛ به اینها پس نکرده بازور و فشار پول و عیوالت از ایشان گرفت، و چون این آگاهی به بیگلربیگی رسید، به کدخدا برآشت و او را از کار برانداخت و پدرش را از بند آزاد گردانید و پول و اقزار که داده بودند به خودشان بازگردانید، ولی چون در دستگاه صمدخان هیچ کاری بی‌پول پیش نرفتی خود بیگلربیگی یکمصد و چهل تومان از حاج محمد باقر گرفت. پیرمرد بیچاره پس از رهایی در شهر مانده به آهنگ استانبول بیرون رفت. ۷۴»

درباره او آنچه از پدرم به یاد دارم و از این و آن شنیده‌ام چنین است: حاج محمد باقر قدک فروش ۸ بود و به همین لقب هم شهرت داشت. در اول کسب و کار چیزی نداشته ولی بعدها از ثروتمندان و سرشناسان محله ویجویه شمرده می‌شده است. از میزان تحصیلات و مطالعاتش اطلاعی در دست نیست جز این که در اتاق خود قفسه‌ای پر از کتاب داشته و در اواخر عمر خانه نشین، عصبی و گوشه‌گیر شده بوده و اغلب در تنهایی به سر می‌برده و لابد با مطالعه سر خود را گرم کرده است.

اشارت‌های گاهگاهی که در یادداشتها به وقایع تاریخی و حکایات مذهبی و ملی و موجودات اساطیری دارد، اگرچه بسیار نادر است، در هر حال نشان می‌دهد که کما بیش اهل کتاب و مطالعه بوده، و جسارت و ابتکاری که نسبت به زمان خود، در ضبط وقایع نشان داده بیانگر آن است که به اهمیت تاریخ آشنا بوده و کار خود را آگاهانه شروع کرده نه از راه تفنن یا تفضل.

تاریخ سرکش روشن نیست و ظاهراً در دهه اول ۱۳۰۰ ه. ش. چشم برجهان فرو بسته و در قبرستان گجیل تبریز به خاک سپرده شده و چندی بعد به قم

۷. احمد کسروی، تاریخ هجده‌ساله آذربایجان. امیرکبیر-تهران، چاپ چهارم، ص ۴۰۶.

۸. لذلک، کرباس رنگ کرده

یا نجف انتقال داده شده است. آنچه مسلم است و کسروی هم تصریح کرده و از اشارات خود حاجی محمدباقر می‌آید این است که در بحبوحهٔ مشروطیت: کشور آزادیخواهی داشته و قدم در میدان مجاهده و مبارزه گذاشته، پیری بوده که دل و فکری جوان داشته است.

سفر استانبول و بیجویه‌ای، که کسروی نوشته است، معلوم نیست چندسال طول کشیده ولی آنچه در این باره می‌دانم این است که به‌رضای خاطر نبوده و بعد از اهانتی که از کدخدای بیجویه دیده، از ترس جان، شبانه‌با برداشتن مقداری پول و زاد راه، شهر را به قصد استانبول ترک گفته است.

و نیز شنیده‌ام که روسها در تعقیب و پی‌آزارش می‌بوده‌اند. عکسهایی از او باقی است که معلوم نیست در اختیار کدام يك از بازماندگانش است.

امیدوارم این اشارهٔ بسیار کوتاه و ناقص به‌زندگی مردی که وقایع‌نگار زمان و دیار خود شمرده می‌شده، باعث شود معلومات بیشتری دربارهٔ او، از صاحبان اطلاع فراهم آید و نقاط مبهم حیاتش روشن گردد.

در پایان سخن، به‌خود وظیفه می‌دانم از آقای سیدیونسی سرپرست ارجمتم کتابخانهٔ ملی تبریز، که در نهایت بزرگواری و محبت تشویق و راهنماییم فرمودند، صمیمانه سپاسگزاری کنم.

علی کاتبی

این حقیر، اقل الحاج محمد باقروبیجویه‌ای، انقلاب آذربایجان و بلوای تبریز را - که از عهد قدیم تا به حال حادثه‌ای به این شدت در تبریز روی نداده، و با اینکه چند دفعه با ترکان زد و خورد شده ولی «به»* اینطور طول نکشیده، و مدت چهارماه شب و روز جنگ اتصالی نگشته بود - روز به روز می‌نوشتیم.

پس از اتمام عمل شهر و فراغت اهالی، بعضی از دوستان وطن پرست و مجاهدین ملت دوست در صدد طبع و نشر آن احوالات، که در حقیقت از عمده تواریخ آذربایجان بود، برآمدند. بنا بر این، و به اجازه مدیر محترم اداره جلیله معارف، بر چاپ آن اقدام نمودم. بواسطه اینکه این بنده در ضبط این احوالات زحمات فوق العاده برده بود فلذا حضرت ایشان طبع این کتاب را بر دیگران محفوظ و موقوف فرمودند که دیگر کس اقدام بر طبعش ننماید؛ البته در آن صورت مسؤول خواهند شد.

تحریراً فی غرة ذی الحجة الحرام سنة ۱۳۲۶ هجری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حمد و سپاس بقیاس به خداوندی که وجود انسان را در احسن و جوه ایجاد، و جامع عوالم علوی و سفلی فرموده، که به هیچ وجه سرخ خیال به کنگره ذاتش نمی تواند رسید؛ چنانچه [= چنانکه] «من عرف نفسه فعر عرف ربه» وارد شده، و از حکمت سالغهاش صاحب نور و ظلمت، و عقل و نفس نموده، که اکتساب مقام علوی و سفلی به آن نور و ظلمت بنماید؛ و تکالیف را به ارسال رسل رسانیده و حجت را به مخلوقش تمام کرده. هر که تابع عقل شود به درجات اعلی و هر که تابع نفس گردد به درکات اسفل وارد شود. و فاعل مختار فرموده است که در امورات اختیاری می خواهد عبادت نماید، و می خواهد معصیت کند؛ و عالم امکان را عالم امتحان قرار داده تا شقی از سعید و سعید از شقی سوا شود. و عمل حسنه بسته به ردا و قبا و کلاه و عمامه نیست؛ چنانچه [= چنانکه] بعضی مستبدین خوش ظاهر [که] در این زمان حیرت افزا تبریزیان را غرق دریای مصیبت و بلاهای ناگهانی ارضی نموده اند، غنم صورت و گرگ طبیعت، سفید پوش سیاه قلبند.

و این ظالمان شیطان طینت، بجهت حب ریاست، با شرار سگ صفت همدست و همعهد شده ریشه بندگان خدا را می کنند، و جمیع شجره خیالات فاسده ایشان از سرچشمه ابلیس آبیاری می شود. در مقام خود شرارت ایشان تقریر خواهد شد.

و خداوند مهربان در هر زمان که روزگار را انقلاب، و زمانه را کجرتاری به خاطر آید «یک» * سعادت مندی را تأیید فرماید که بندگان خدا را از اینگونه

گرگان تیزدندان نگهبانی نماید؛ چنانچه [= چنانکه] شیربیشه دلاوری، و ارکان ایوان هنرمندی، غضنفر صولت دریادل و نهنگ هیبت، صاحب شرافت و غیرت، دلیر با شجاعت، سردار ملت و مشروطه، جناب ستارخان امیر خیزی، دام بقائه، و جناب سالار ملت و مشروطه، باقرخان خیابانی، زید عزهما، را مؤید فرموده «اند» که دامن جلادت و رشادت را به میان زده و سینۀ بیکیفۀ خودشان را، در راه ملت بیچاره، سپر گلولۀ تفنگها ساخته اند. مجاهد فی سبیل-الله، با معاندین در مقام مدافعه ایستاده، نگهبانی فرموده، تابع امر و نهی حضرات حجج الاسلام نجف الاشرف شده، بیدق اسلام و مشروطه را بلند نموده و نمی گذارند شیاطین انس رخنه‌ای به ارکان دین مبین و مشروطه برسازند، و نام نیک خودشان را در میان دول متمدنه بلند نموده اند. و این [دو] وجود با غیرت که نادر زمان است [= زمانند] چقدر زحمتهاکشیده و چه قسم مهربانها به ملت نموده اند! اگر عشری از اعشار آن نیوشته شود این کتاب جلدها خواهد شد. اصل نظردر عمده جنگهای ایشان است که بعد از این باقی بماند.

و این بنده بیقدر و وقایع این روزگار کج رفتار را بازبان پارسی ساده تحریر و تقریر نمودم. استدعا از مطالعه کنندگان آن است که به الفاظ ساده این نابود، به نظر لطف ملاحظه فرموده از معایب آن اغماض فرمایند؛ و ته التوفیق!

■ مقدمتاً باید دانست که اول، امور چگونه بوده، در آخر چه بلاها به سر ملت آمده است؛ فاعتبروا یا اولی الالباب! پوشیده نماند از بعضی حالات این ایام که در تبریز واقع شده، که چگونه این شهر آباد و آرام را خراب و [دچار] اغتشاش نموده اهالی با غیرتش را به چه بلاها مبتلا کرده اند. [اگر مردم] به این امورات، به درستی و دقت، ملتفت شوند و بدانند مفاسدی که در عالم، و حالیه در تبریز، اتفاق افتاده از چه راه شده، و کدام سلسله باعث گشته، «آگاه گردند و» «هیچ وقت به ظاهر خوش منظر ایشان گرویده [= فریفته] نشوند؛ که مثل ایشان، مثل مارهای افعی می باشد؛ ظاهر آ نرم و رنگارنگ، ولی بایک نیش شتروشتر سوار را خاکسترمی نمایند؛ چنانچه [= چنانکه] در این زمان، که خشک و ترتبریز و طهران بلکه تمام ایران، از آتش فتنه‌های ایشان سوخته شده غرق دریای فتنۀ ایشان گشته اند.

اول باید دانست که [در] این تاریخ، بعد از رسیدگی، با زحمت زیاد، با دقت، تمام لب مطلب نوشته شده، که از عمده تواریخ تبریز است - از خلقت عالم، و آبادی این شهر عظیم، اینگونه حوادث [واقع] نشده و نخواهد شد. ماضی و مستقبل اگر حاضر شوند متحیر و پویشان خواهند شد - و اصلاً در محله و بجویه تبریز ضبط و ثبت شده.

پیش از نوشتن احوالات تبریز، از اول گرفتن مشروطه، بطریق اختصار، کیفیت گذشته را عرض نمایم تا رشته مطلب به دست آید؛ بعد از آن، ابتلای تبریز، و احوال و جوانمردی جناب سردار و جناب سالار به تقریر آید.

در سنه یک هزار و سیصد و بیست و چهار، در غره شهر جمادی الثانیه، اهالی طهران شورش نمودند سبب گرفتن مشروطه؛ علما عازم قم، و ملت در خانه وزیر مختار انگلیس، [برای این] که از شرطالمان محفوظ مانند، متحصن شدند؛ و در چهاردهم همان شهر جمادی الثانیه، اعلیحضرت مظفرالدین شاه فردوس - مقام به ملت مشروطه داده، دولت ایران مشروطه شد که ظلم برداشته شود. امر فرمودند به افتتاح مجلس شورای ملی که به امورات ملت رسیدگی نمایند. و قانون نظامنامه انجمنهای ایالتی، بعد از تدقیق در مجلس شورای ملی، به تبریز آمد. ولی شاه حالیه ما، محمد علی شاه، در ولیعهدی، در تبریز اذن انجمن نداده؛ جناب آقا سید هاشم آقا، پیشماز شتربانی، در غره شعبان همین سنه، اسباب شورش را با جناب مستطاب حاجی میرزا حسن آقا مجتهد، درست نموده، چند نفر سید شتربانی را فرستاده با طیانچه شش لونه بازار را بستند و به زیر بیرق انگلیس رفتند.

علما و سادات و تجار و کسبه و سایر طبقات ملت، یکدل و یکجهت، خواستار مشروطه و انعقاد انجمن شدند؛ چنانچه [= چنانکه] اتحاد و اتفاق تبریزیان در آفاق مشهور گشت. آنچه علما بود در مسجد صمصام خان، و سایر طبقات در خانه قونسول انگلیس نشسته، و سایر اهالی، فوج فوج، داخل و خارج می شدند؛ تا شاه فردوس جایگاه اذن انجمن دادند، و شاهنشاه حالیه نیز - که آن وقت، ولایت عهدی ایران را داشتند - امضا فرمودند. انتخاب و کلاه از تجار و اصناف و کسبه و اعیان و علماء و مملک و زراع، از هر طبقه، گشته، از هشتم شهر شعبان المعظم - که تلگراف اذن انجمن شاهنشاهی، اعلی الله مقامه، آمده بود - الی پانزدهم شهر شعبان چراغان کردند، و کلای انجمن مشغول و ظایف ملی شدند؛ از قبیل اصلاح اوزان و تغییر نرخها و مظنه جات - که کم کم بواسطه عدم مراقبت عمال و کار گزاران [= کار گزاران] ترقی کرده

وبالا رفته بود - منجمله نان که منی دوهزار بود و کم سیه^۱، به هشت عباسی، به سنگ درست، نرخ دادند، و اهالی از هر جهت آسوده شده و عریاض و تغلطات خود را به انجمن مقدس بردند و به رغبت تمام، بایکدیگر طریق وداد و اتفاق و اتحاد و اشفاق سپردند. و بدین ترتیب، دست ظلمه به ملت کوتاه شد.

[چون] بعضی آقایان ملاحظه فرمودند که رجوعات ملت به انجمن رفت و معکمه‌ها بسته شد و حکمرانی را خلل رسید و نرخ غلات نزول به هم کرد، کم کم اظهار بیرغبتی کردند. از آنجمله جناب آقا سیدهاشم پیشنماز که خود مؤسس این اوضاع بود، بنای برتری و تشخص گذاشت و ریاست طلب شد: باچهل نفر رسید، به نام الواد، می آمد و می رفت. [وقتی] عموم ملت دیدند که این حرکت آقا سیدهاشم از استبداد بدتر شد: که به دلخواه خود همه چیز را می کند، عذرش را خواستند و بازار را بستند و از شهر خارج کردند. بعد ملاحظه نمودند که جناب حاج میرزا کریم امام جمعه نیز بطریق استبداد رفتار دارد. او را هم از شهر بیرون نمودند.

آقا سیدهاشم به طهران رفت، و جناب حاج میرزا کریم امام جمعه رفت به قزلقه میدان. بعد از آن، خلاف حاجی سید محمدبزدی آشکارا شد، بعد از آن، باطن جناب حاج میرزا اسدالله مجتهد به ظاهر آمد. هر دو را از شهر خارج کردند. این هر دو رفتند به طهران. در ماه مبارک رمضان همین سنه، ملت این چهار آقایان را لابد از شهر بیرون نمودند. چون پیش از این بسیاری کسی نبود که يك حرف از آقایان، در خلوت بگوید «ولسی»* [وقتی] آزادی در حرف حق گفتن شد، در عرض هشت روز، باطن ایشان در میان [مردم] به ظهور آمد.

انجمن ایالتی را در دم ارمنستان، سر بازار چة صفی، خانه مرحوم حاجی محمد حسین خان سرتیپی، ترتیب دادند، و در انجمن مقدس، علما و تجار و اعیان و صاحب منصبان و وکلاء و اعضای انجمن، کلاً به قرآن مجید قسم خورده و مهر کرده بودند [= کردند] که به دولت و ملت خیانت نمایند. در این ایام، از طهران، پی در پی، تلگراف می آمد که وکلاء ایالتی را، که دوازده نفر است، انتخاب و روانه نمایید.

بعد از رمضان المبارک به مزاج فردوس مکان مظفرالدین شاه مرضی مستولی گشته، شاهنشاه حالیه را به طهران خواستند. [شاهنشاه حالیه] سواره

۱. سیه: واحد وزن، معادل يك هشتم من تبریز.

چلبیانلو وحسینگلو [ی] قراجه داغ را خواسته بودند. این دو طایفه شیر، هر چه از دستشان می آمد، در قرا داغ و عرض راه، از نهب و غارت مضایقه نکردند؛ تا در چهاردهم شوال، شاه حالیه از تبریز عازم شدند؛ با چهار هزار سواره و شش عراده توپ، و درخیلیان، درب باغ حاجی فرج صراف، با کمال مرحمت، با اعضاء انجمن گفتگو و خدا حافظ فرمودند.

در طهران مرض شاه مرحوم، روز بروز، شدت کرده در او آخر شهر ذی قعدة الحرام، در سنه همین [= همین سنه] از دار فنا به دار عقبی رحلت و به دریای رحمت خداوندی غرق شدند، و اعلیحضرت همایونی محمد علی شاه، خلد الله ملکه، صاحب تاج و تخت گردیدند و مرحمتی به اهل مجلس شورا نکردند. و در خصوص شمیر بستن و تخت نشستن و تاج گذاشتن، مجلس با خیر نگشت. اعضاء مجلس مقدس شورای ملی این کیفیت را به تبریز رسانیده از کم-اعتنائی شاهنشاهی شکایت کردند.

[از] وکلای مبعوثین طهران از تبریز در این ایام، هفت نفر عازم شده از راه بادکوبه و تفلیس رفته بودند. در بیستم ذی الحجة الحرام، چنانچه [= به معض اینکه] بی اعتنائی شاهنشاهی به مجلس مقدس و به مشروطه گوشزد اهالی تبریز شد، بازار را بسته و جدآ خواستار مشروطه تامه شدند. و در ۲۴ ذی حجه، وکلای آذربایجان وارد طهران گشتند، عمل مشروطه را ختم نمودند، به جمیع ولایات خبر دادند. در بیست و نهم ذی حجه چراغان کردند که مشروطه تامه کنستیسون [= کنستی توسیون] اعلیحضرت همایونی مرحمت فرمودند.

ایام عاشوراء گذشت. اول اغتشاش تبریز، از دسایس درباریان مستبد، و صاحبان املاک، و علماء سوء و ریاست طلب رشوه خوار [بود که] از غره محرم سنه یک هزار و سیصد و بیست و پنج هجری ابتدا نموده تحریک نمودند؛ بعضی دسته های سینه زن شلوغی کردند؛ بعد از آن حاجی میرزا حسن میلانی را، که شخص ذکی و با خبر و بی احتیاج بود و از اعضاء محسوب می شد، با گلوله زدند. اگر چه نمرود ولی یک سال تمام جراتش طول کشید؛ بعد از آن به تقویت جناب حاج میرزا حسن آقا مجتهد، نظام الملک قراچین را چاپیده و چهار نفر را هم کشتند.

اهالی غیور تبریز اجتماع نمودند و این ظلم را به جناب نظام الملک ایراد نمودند. جناب حکمران فرمودند من خود سر نکرده ام، آقای مجتهد شما گفته است. این فقره از اعظم اغتشاش [های] تبریز بود.

در این گیر و دار، جناب حاجی میرزا حسن آقا هم یک مجلس نمودند از

اعیان تبریز، و وکلار این حضار فرمودند به همان مجلس. يك سندی نویسانده بودند که چهار نفر از تبریز باید تبعید شود - بعضی هفت نفر را گفتند - که آقا شیخ سلیم و آقا میرزا حسین و آقا میرزا علی اکبر و آقا میرزا جواد باشد. چه مطالب مشروطه را [اینان] به ملت می‌رسانیدند. [سندرا] به وکلا و اعضای انجمن مقدس به زور تنگ مهر گردانیده و مهرانجنی که در نزد حاجی مهدی آقا کوزه کنانی [بود] که عضو بزرگ انجمن بود، گرفته مهر کردند - این اول تنگ بازی، و اول باب شرارت بود که گشاده شد.

چنانچه [= به محض اینکه] این سند شرارت مهور شد، به رفیع الدوله بیگلر بکی سپردند که امشب باید اینها را به زور سواره و استبداد، از شهر خارج نمایند. ملت بیچاره این فقره را شنیدند و از مشروطه مأیوس شدند؛ بجهت اینکه اصل بیخ مشروطه آنها بودند که محسنات مشروطه را در مقابل به ملت می‌رسانیدند. اهالی به انجمن مقدس جمع شدند؛ بعد ازداد و فریاد بسیار آخر الامر، [قاصد] فرستادند؛ پیشنهاد حاضر شدند؛ به ایشان گفتند که جناب حاجی میرزا حسن چنین کار [ی] کرده است. مگر این خیانت [به] ملت نیست؟ یا جناب شما به قرآن مجید قسم خورده، حالاکه به قسم خود عمل نمی‌نمایید، ما ملت این قسم مجتهد را نمی‌خواهیم.

ماحصل، از شهر بیرون کردند و جناب ایشان هم عازم طهران شدند. ولی جناب آقا سید هاشم در طهران بودند و اعضاء انجمن مقدس، بجهت بعضی ملاحظات، ایشان را به تبریز خواستند؛ ایشان هم عازم تبریز شدند. در این گیرودار [که او] تازه آمده بود «و» * این فقره در ماه صفر - المظفر سنه هزار و سیصد و بیست و پنج اتفاق افتاد: بعد از رفتن جناب مجتهد، جنابان حاجی میرزا محسن آقا و آقا میرزا صادق آقا و حاجی سید احمد آقا خسرو شاهی برای اغتشاش کردن شهر، خود بخود از شهر خارج شدند، رفتند به سردرود، و فردا از وکلا عقب ایشان رفتند. جناب حاج میرزا محسن آقا و آقا میرزا صادق آقا را برگرداندند، جناب حاجی سید احمد آقا را گذاشتند به هر جا که بخواهد برود.

بعد از تشریف آوردن ایشان، جناب حاج میرزا محسن آقا در خانه خود مجلس کردند و جمیع پیشنمازان و وعاظ را جمع نمودند. قرار گذاشتند پنج چیز را اگر انجمن قبول نمود، نماز می‌گذاریم [= می‌گزاریم] و عقد می‌خوانیم. اگر قبول نکردند نمی‌گذاریم [= نمی‌گزاریم] و نمی‌خوانیم؛

آن پنج تکلیف چه بوده: «اول» * انجمن به عرایض مردم نرسند؛ و واعظان اسم مشروطه در مناظر نیاورند؛ و ما را هم به انجمن احضار نمایند؛ و با نرخها کاری نداشته باشند؛ و علماء که رفته‌اند برگردانند: یعنی مشروطه نباشد.

در عرض چهار و پنج ماه [چون] مستبدین دیدند که «از» * مشروطه و قانون به ایشان ضرر دارد، پشیمان شدند و جناب آقایان را وادار نمودند و قسم خودشان را لغو دانستند؛ که گویا به قرآن اعتقاد ندارند. بالجمله اهالی به گفته‌های ایشان اعتنا نکردند. این دو نفر عالم بزرگ از تبریز تهر کرده در نزدیکی قریه حاجی آقا گوشه نشین شدند.

آقا سیدهاشم مزبور در این ایام، چند جور حمله به انجمن مقدس آورد ولی کاری از پیش نبرد، تا شورش پسر رحیم خان و ضرغام و حاجی فرامرز خان، به تحریک درباریان مستبد خدانشناس، به ظهور پیوست؛ و آقا سیدهاشم شتربانی با انگشت سبابه به تحریک این شورش حرکت می‌دادند.

شورشیان با یکهزار و هفصد [= هفتصد] سواره السی پنج فرسخی تبریز یورش آوردند. از فضل خداوندی، رحیم خان در طهران دستگیر و شورش اشرار ساکت شد و غارت مردم مسترد گشت. و این شورش در ماه ربیع الاول و ربیع الاخر و جمادی الاول و جمادی الثانیه بود. بعد از آن در طهران، در اواخر سنه قضیه میدان توپخانه طهران [واقع] گشته، به اغوای درباریان و به حکم آقایان علماء سوء، قاطرچیها و غیره، و الواد و فراش میرغضب به توپخانه جمع شدند. پیشوای [= پیشوایان] این جماعت: حاج میرزا فضل الله و شیخ طه و حاج سید محمد یزدی با چند قسم فریبهای حقه بازی مردم را اغوا کردند. از این بلوا تبریز خبردار شده، جماعت غیور تبریز بازار را بسته و در تلگرافخانه نشسته، چه زحمتها کشیدند تا این امر مهم را ساکت کردند.

[در این موقع] مجلس قوت گرفته، [علاوه بر] رحیم خان که محبوس بود، حاجی سید محمد یزدی را نیز حبس کردند. تا اینکه دوباره دولت جناب نظام‌الملک را معزول و شاهزاده اعظم فرمانفرما را حکمران آذربایجان نمودند. و ایشان وارد تبریز شده با قرار مشروطه رفتار داشتند تا قضیه ساوجبلاغ و آمدن یک فوج عسکر عثمانیه به ظهور پیوست و شاهزاده

فرمانفرما عازم ساوجبلاغ شدند با توپخانه و قورخانه.
در تبریز غوغای آقا سید هاشم برخاست، و این غوغا در ماه ذیحجه
شد و بیست روز طول کشید.

میرهاشم از آن تنخواه که به حاجی میرزا فضل الله تهرانی داده بودند،
[و] به این سید بزرگوار هم پانزده هزار تومان داده بودند، «و» * این سید
تسبیح دار و جبین پینه [ای] به الواد شتربان و سرخاب داده به سر خود
جمع کرده بود: به قرار سیصد نفر مسلح کرده. با تفنگ پنج تیر، در میان
شهر، در دروازه شتربان و باغمیشه، تیراندازی زیاد از طرفین در مدت
بیست روز به عمل آمد. «تا» * الی چهل نفر از کوچک و بزرگ، مردان
[== مردم] بیگناه کشته شد. [بلاخره] دست از ایمن نساد برداشته
[== برداشتند]. ایام عاشورا شد.

جناب اجلال الملك را انجمن مقدس، بیگلربیگی و رئیس نظمیة کرده،
چهارصد نفر از تبریز، از آدمهای کل آمد گرفته، شهر را بکلی آرام نمودند؛
و مجلس عدلیه در آلاپو [== علاقاپو] گشاده شده، عرایض مردم کلاً به
آنجا رجوع گشته، در مقام محاکمه، شاه و گدا را تفاوت نگذاشتند. و مجلس
بلدیة گشاده گردید.

[بدین ترتیب] به امورات شهری رسیدگی می شد، و نرخیهای ماکولات
روز بروز تنزل می کرد، و دوعشرهای مستقلات [== مستقلات] را باقاعده
مخصوص نوشتند تا قراری گذارند و به کوچهای شهر بنا و عمله گذاشتند
تا شومسه نمایند. شهر آرام و روز بروز به آدمی شد، و تبریز بالکلیه منظم؛
فی الجمله بوی مشروطه استشمام می گشت.

از اول سال شمسی - که عید نوروز باشد - که تقریباً غرة ربیع الاول
بود، از محسنات مشروطه و انجمن دیده می شد. در سنه یکهزار و سیصد
و بیست و شش هجری که از اول مشروطه تا به این ایام، بیست ماه بود،
در این مدت، بعضی از درباریان: از وزراء و امراء و اعیان و صاحبمنصبان
با ملت همراهی نمی کردند و فکر آخر ایشان در [از میان] برداشتن
مشروطه بود.

چون دست ظالمان از همه نوع مفت خور، از فراش تا الی آخر،
کوتاه گشت، همه روزه خیالشان فاسد [ترشد] و مملکت ایران را بکلی
ناامن نمودند: سوازه های ایران را مسلط کردند به جان و مال و عرض و

ناموس ملت بیچاره. از آن جمله، اطراف آذربایجان؛ از خسوی و ارومیة و ساوجبلاغ و مراغه و میانج و اردبیل و قراجه داغ در زیرپای اسبهای عشایر آذربایجان مانده بالمره خراب شد. هر چه علمای نجف، کثرالله امثالهم، حکمها در خصوص محسنات مشروطه تلگراف نمودند - حتی ضد مشروطه را از تابعان یزید و حامیان آن را از اصحاب جناب سیدالشهداء علیه السلام نوشتند - سودی نبخشید بلکه مزید برعلت شد؛ همه این بازیها در سر تبریز بلانگیز بود.

در این بیست ماه، بعد از حکومت جناب نظام الملک، شاهزاده فرمانفرما را حاکم آذربایجان نمودند؛ و او اول با شیوة مشروطه طلبی وارد شد. چون ارک دولتی و قورخانه در دست ملت بود [و] مستبدان به هر وسیله میخواستند قورخانه را از دست ملت خارج نمایند، در ایام حکومت فرمانفرما یک فوج عسکر دولت عثمانیه و یک فوج سالدات روسیه را از سرحد آذربایجان گذرانیده اطراف روسیه را [دچار] اغتشاش نمودند و ساوجبلاغ را به تصرف ایشان دادند.

فرمانفرما سواره و پیاده لشکر را احضار کرده خودش تعجیلاً عازم طرف مراغه گردید. شش هزار تفنگ و یک کوروشنگ حمل مراغه کرد و دو بیست و هشتاد هزار تومان پول از انجمن مقدس به [= برای] خرج این اردو گرفت و چهار عراده توپ با خود برد. بعد از زد و خورد با طوایف، به لباس اکراد، از ساوجبلاغ بیرون شده و اردوی بزرگ در میان دو آب تشکیل داده و خودش از حکومت آذربایجان استعفا داد و منتظر احکام طهران گردید. از طهران، مجلس شورای ملی جناب مخبر السلطنه را منتخب نموده به حکومت آذربایجان روانه کردند. [هنگامی که] سالدات روس که از طرف بله سوار به این جانب گذشته بودند [و] ایشان با طایفه قوجه بگلوی شاهسون در بازی بودند، رحیم خان شریب قراجه داعی را - که مقصر و در حبس بود - در باریان به نوعی خلاصی داده گریزانیدند؛ به پنجره خود را به قراجه داغ رسانید و از آنجا در مقام التجا عازم تبریز گشته در قریه اسبلان توقف نموده عریضه به انجمن مقدس نوشت و اظهار پشیمانی از سوء اعمال خود نموده خواهشمند عنوگناهان خود شد. چند نفر از وکلاء انجمن رفتند. آن معیل به قرآن قسم خورده که بعد از این به ملت خیانت ننمایند و مهر نموده با عزت تمام وارد تبریز گشت، و همه روزه در انجمن حاضر می شد؛ از راه مکر و حيله مشروطه طلب اول شد.

بعد از چند روز، جناب مخبر السلطنه، که آدم سلیم القلب و مشروطه

طلب بود، وارد تبریز گشته [= گشت] با چند قانون که اجرای آنها را بنمایند؛ از قانون حکومت و عدلیه و بلدیه و قانون مالیه، که همراه داشت. به ترتیبات ایشان [= آنها] مشغول شد و در شهر با دو نفر تردد می کرد.

رحیم خان خواهشمند يك خدمت گشت از روی مکر، که در طهران تعلیمش کرده بودند؛ گفت: «در عرض چند ماه، در طهران خدمتی به من رجوع نکردند، اکنون تمنای خدمت دارم که یابه رومیه روانه نماید یابه جانب اردبیل رفته لشکر روسیه را که از سرحد تجاوز کرده از آنجا خارج نمایم.» انجمن مقدس با لقب «سردار نصرت» که دولت داده بود، مأمور اردبیلش کردند. هشتصد تفنگ و دو عراده توپ جلو و هیجده هزار تومان خرج داده روانه اهر نمودند.

در این گیرودار، جناب حاج میرزا کریم امام جمعه را از قزلقه میدان به شهر آوردند و جناب حاج میرزا حسن مجتهد را از طهران باعزت تمام تخت را در [ع بر] دوش اهالی قره ملک. وارد تبریز نمودند؛ غافل از این که از هر جانب اسباب بلا را بر خود مهیا کرد [ه] اند.

و پیش از ورود اینها، آقاسید هاشم شتربانی يك انجمن به اسم اسلامیه دردم دروازه سرخاب تشکیل داده. که مابین دو محله بزرگ شتربان و سرخاب است. خفیتاً مشغول جمع آوری اسباب شرارت شد.

اما در طهران، سه نفر به ضد مشروطه حرکت می نمودند که «یکی» * امیر بهادر جنگ و شایشال و مجلل السلطان بودند. مجلس امر نمودند که این سه نفر از دربار همایونی بایست تبعید شود. اعلیحضرت همایونی که اصلاً نمی خواستند این سه نفر ضایع و خراب شوند، [با] جمعی از سواره قزاق و پیاده سیلاخوری، با شش عراده توپ، در اوایل سنه هزار و سیصد و بیست و شش از طهران خارج شده به باغ دولتی تشریف بردند. در آن روز جلال الدوله و علاء الدوله و میرزا صالح خان را، که رئیس مشروطه طلبان بودند، گیرانیده، تحت الحفظ خراج بلد کردند، و پستخانه و تلگرافخانه را ضبط نمودند که اخبار طهران به جایی نرسد و از ولایات و شهرهای دیگر خبر به طهران نیاید.

به مجلس خبر دادند بایست مجاهدین طهران اسلحه ای که دارند رد و تسلیم نمایند، بعد از آن آرا می شود؛ این مجاهدین طهران را شلوغ

کرده‌اند. همین فقره را در مجلس شورای ملی به‌مقام مذاکره گذاشتند. چون اهل غرض در مجلس بود، همگی رأی دادند بر این که ما را مظلومیت بهتر است؛ باید اسلحه در چیده شده در مقام مظلومیت ایستاده شویم. از وکلاء آقای تقی‌زاده و حاجی‌میرزا ابراهیم به دادن اسلحه رأی نمی‌دادند، ولی چه فایده که اکثریت آرام به دادن اسلحه قرار گرفت.

اعلیحضرت همایونی به وزیر مختاران دول فرمودند که: «سه ماه مجلس را منفصل خواهم کرد و بعضی مفسد در مجلس مقدس هست ایشان را هم خارج خواهم کرد.» با این انفصال، اصل غرض درباریان برهم زدن این اساس مقدس بود؛ بالجمله آقایان علماء سوء و وزرا و امرا در خفیه، کار خودشان را دیده [= کرده] و خاگ به سرملت ریخته بودند.

■ اما احوالات تبریز محنت‌انگیز این که: بعد از روانه کردن رحیم‌خان به قراجه‌داغ و چهار نفر هیئت، و جایجا شدن آقایان سوء در تبریز، بعضی اخبار موحشه و مدهشه می‌رسید؛ و از قزوین تلگراف آمد که: «درباریان مستبد مجلس شورای ملی را محاصره کرده و امر به پراکندگی می‌نمایند. وکلاء انجمن ایالتی و سایر انجمنها در تلگرافخانه جمع شدند، به ولایات ایران خبر دادند که مجلس در ضیق محاصره است، و اعلیحضرت همایونی، که قانون اساسی داده، بموجب قانون عمل نمی‌نماید بلکه زیر پا کرده به ارکان مشروطه خلل می‌رسانند. در این صورت، شاه به سلطنت مشروطه پدر تاجدار ماست و الافلا.»

از همه ولایات به اعلیحضرت همایونی تلگراف کردند: «پدر تاجدار ما، شما سلطنت مشروطه‌اید؛ اگر درباریان مشروطه را قبول ندارند بموجب قانون، از دربار خارج می‌شوند؛ به هیچ وجه مجلس تعطیل بردار نیست؛ چرا امر به پراکندگی مجلس می‌فرمایید؟»

در این ایام، آقا سید هاشم که اسباب شرارت را آماده نموده بود، در خفیه، جناب مستطاب حاج میرزا حسن مجتهد و جناب حاج میرزا محسن آقا مجتهد و حاج میرزا کریم امام جمعه و جناب آقا میرزا صادق آقا مجتهد و جناب آقا شیخ عبدالرحیم کلیری و سایر عمامه داران را جمع نمودند، و صحیفه همعهدی در برهم زدن این امر شریف نوشتند و مهر کردند، که گویا با ظلام همدست وهم مشرب شده [اند]. به طهران تلگراف نمودند از طرف علماء و اعیان و تجار و کسبه که: «اعلیحضرت ما شمارا می‌خواهیم نه مجلس و نه مشروطه را.»

اعلیحضرت شاهنشاهی سایر تلگرافات را زیر مسند گذاشته همین تلگراف را اعلان نموده به بازار طهران نشر دادند. بعد از آن، آقایان در اسلامیه جمع شده به قدر پانصد نفر بلکه زیاده، از اهالی سرخاب و شتریان و قره ملک [را] مسلح با تفنگهای پنج تیر نمودند و در اطراف اسلامیه گذاشتند، و ضرغام و حاجی فرامرزخان و حاجی موسیخان هجویانی را با شیخ نظام و میرزا محسنخان و علیخان مرندی با سواره‌های مرند و قراجه‌داغ، به قدر هزار و پانصد سواره در شتریان حاضر کردند. و شاه، که به امیر بهادر منصب وزیر جنگ «لقب» داده بود، به رحیم خان، که در اهر بود، تلگراف نمود که: «سواره و پیاده خود را بردار و عازم تبریز شو، از قتل و غارت و بردن عرض و ناموس مضایقه ننما، و در اطاعت علماء تبریز باش؛ که ایشان پیروان امر دولتند.»

همینکه رحیمخان شیریز که فی الحقیقه طالب این روزها بود - پسر خود، نصرالسلطان را با هزار نفر سواره روانه تبریز نمود، گویا از هر جانب، سیلهای بلا رویه شهر کرده بی مضایقه زیر و زبر نمایند.

اول ابتداء جنگ از بیست و سیم شهر جمادی الاولی بود در طهران و تبریز. آنچه در طهران مجاهدین در اطراف بهارستان سنگر کرده بودند، چنانچه از مجلس حکم شد که تفنگها را بدهند، پراکنده شدند. درباریان مستبد فرصت را غنیمت شمرده توب به مجلس بهارستان و مسجد سههسالار مرحوم بسته هردورا خراب نمودند. و کلاهی مجلس پراکنده، هر یکی در یک جا مخفی شدند. از و کلاهی آذربایجان، حاجی میرزا ابراهیم آقا، طالبالله ثراه، شربت شهادت نوشید.

در طهران آنچه کردنی نبود کردند؛ از قتل جوانان و صبیان دبستان، از تاراج خانهها و دستگیر نمودن تجار، و بردن ناموس، ولی در تبریز، همان در بیست و سیم خواستند بمثل طهران نمایند [اما] مجاهدین با غیرت از هر جانب برخاسته تنگ در دست، در مقام جان نثاری و گذاشتن نام غیرتمندی ایستادند. و جناب ستارخان سردار، که با جمعی سواره در باسنج بود، و کلاهی به تبریز [ش] خواستند که: «کار شهر وارونه شده باران بلا باریدن گرفت، و چنین شهر منظم را، که در عرض سه ماه از [= با] پلدهای متمدنه همعیار بوده، بر آشوب نمودند؛ خودتان را بزودی برسانید.» اول دعوا در بیست و سیم شهر جمادی الاولی، از جانب دروازه

سرخاب، سواره قراجه‌داغی و مرندی و تفنگداران سرخاب و شتربان و قره‌ملک هجوم آورده مناره سیدحمزه و مناره‌های صاحب‌الامر و سایر جاهای محکم را سنگر نموده بنای تیراندازی گذاشتند. و از این جانب، از سر مغازه‌های مجیدیه، ابتدا به جنگ شد. از چهار ساعتی روزا الی عصر تنگ تیراندازی زیاد بود؛ گلوله تفنگ بمثل تکرگ می‌بارید. یک نفر از مجاهدین با گلوله ازها در افتاد و چند نفر از سواره و شتربانی مقتول گشت.

و مستبدین با غرض، لایحه‌ای نوشته به در اسلامیه چسبانیده بودند که بنده خودم آن را خواندم، به این مضمون که: «ای مسلمانان، همت نمایید، بس [= پس] غیرت شما کجاست؟ این بایها جمع شده‌اند، به اسم مشروطه، می‌خواهند مذهب خودتان [= خودشان] را آشکارا نمایند. عن‌قریب است که اسلام از دست برود. بر همه شما جهاد واجب است تا ریشه این لامذهبان را از روی زمین برکنید.» این را خواندم و تعجب کردم که این آقایان مستبدان به چه قسم، شیعیان حیدر کرار را بهتان می‌گویند و چطور مردم را اغوا می‌نمایند در ریختن خون مسلمانان، برای حب ریاست و رضای ظلام.

داخل مجلس ایشان گشتم؛ جمیع آقایانی که از تنخواه ملت، صاحب قریه‌ها شده‌اند حاضرند. تفنگداران تفنگ در دست، در [گرد] سر آقایان ایستاده‌اند؛ می‌گویند: «آقا اجازهت بدهید برویم سر این ملاعین را بیاوریم.» یکی از عمامه داران [بر] می‌خیزد و می‌گوید: «این بیدینان به امام عصر، عجل‌الله فرجه، امام موهومی می‌گویند.» دیگری می‌گوید: «این ملاعین به رسول اکرم، صلی‌الله‌علیه و آله، سب و ناسزا می‌گویند.» مجملاً دیدم که به مجلس از اینطور سخنان عوام‌فريب، بسیار انداخته‌اند. نه شرم از رسول اکرم و نه خوف از خداوند قهار دارند. - آقایان هم در جواب می‌گویند: «ای مؤمنین، صبر نمایید، در این ایام، جهاد لازم شده و لسی وقتی که ما کفن پوشیدیم و امر به جهاد نمودیم آن وقت اقدام نمایید، حالا صبر بهتر است و هنوز وقت نشده. گویا این فقره در بیستم شهر جمادی‌الاولی بود که منتظر بودند که درباریان مستبد در طهران قتل و غارت نمایند و ایشان در تبریز؛ چنانچه [= چنانکه] ذریست و سیم جمادی‌الاولی، درباریان مستبد مجلس را به توپ بست [ند] و این آقایان نیز نیابتاً در تبریز بنای خونریزی گذاشتند.

چون غرض اصلی «از» جنگهای دوسردار مجاهد شیرصوات است، [و] اگر بخواهیم «شرح» مطالب این دو سال، و اغوای آقایان سوء را شرح بدهم رشته مطلب از دست خواهد رفت، اختصاراً عرض شد از مقدمه حوادث دو سال؛ تا مطلب دستگیر شود که چه قسم این گرگان غم صورت خون بیچاره ملت را ریختند؛ و چقدر خون ناحق، به ناحق گفتن این شیاطین انس، ریخته شد؛ و چقدر مالها به یغما رفت؛ و چقدر نوامیس و عرضها به باد فنا شد.

چنانچه نوشته شد، از ۲۳ شهر جمادی الاولی این آقایان مستبد نیابتاً به سرکردگی ظلام، حکمران سیاسی گردیده حکم به قتل و غارت اهالی مظلوم و بیچاره تبریز نمودند. در پیوست. نسا عنصر تنگ آن روز، غوغای قیامت آشکارا بود، و روز بیست و چهارم به همینطور حمله ور گشته [گشتند]. سالار ملت و مشروطه، جناب باقرخان در خیابان و سردار ملت و مشروطه، جناب ستارخان در امیرخیز مشغول دفاع و نزاع گردیدند و مشغول شدند «در» هر دو جانب میان خودشان و دشمنان به سنگر بندی. بحقیقت که در این واقعه، این دو شخص محترم و غیور در مذاقعه دشمنان بجان کوشیدند و جنگهای دلیرانه و شیرانه با معاندین دولت و ملت نمودند و اسم بزرگی در عالم گذاشته به شرافت ابدی نایل و فایز گشتند و اهالی مظلوم تبریز را از گرگان تیز دندان محفوظ نموده و نگذاشتند بیدق ظلم و استبداد دیگر بار، افراشته گردد. انشاءالله در مقام خود، نوشته می شود، ولی لابد است و قایمی که در این ایام شده به تحریر درآید [تا] بعد از این، آیندگان بدانند چه زحمت کشیده [شده] و چه جوانان جان داده [اند] تا مشروطه به دست آمده است.

اجمالاً تفنگچیان شتربان و سوارهها، که لشکر مستبدین و ظلام بودند و بر ملاعتنا به حجج الاسلام نجف الاشرف نمی کردند، بنای سنگرریزی گذاشتند. الی غره شهر جمادی الثانیه، روز و شب، بازار خونریزی و گirdار جنگ گرم بود، و جمع کثیری از طرفین مقتول گشت؛ تا اینکه بویوک خان، پسر رحیم خان، به امر خائنان دولت و به حکم آقایان مستبدین تبریز، از اهر حرکت کرده با هزار سوار جراز در باغ صاحبدیوان قرار گرفته بنای راهزنی و قطع طریق نهاده مترددین را لخت می نمود. و بغیر از سواره، جمع کثیری از اهالی قراجه داغ، شتردار و الاغدار و

غیره همراه آورده بود که اموال غارت شده را حمل و نقل قراجه داغ نمایند. چون [= با اینکه] اهالی بیچاره باغمیشه در اول امر تسلیم آقایان مستبدین شده بودند و سند آزادی گرفته در بغل داشتند، شب اول، بیوک خان امر نمود باغمیشه را غارت نمایند؛ علی التخمین، بقدر دویست خانه، با خانه‌های کلانتر مرحوم و آن خانه‌هایی که بیدق سفید اسلامیه را زده بودند، غارت کردند و به کسی ابقا ننمودند. این غارت را فوزی دادند ردیفها [بی] «را»* که آورده بودند حمل نموده به اوطان خود رسانیده معاودت کردند - گویا عرض و ناموس و خون تبریزیان به [= برای] این بیدنیان حلال است.

در دویم شهر جمادی الثانیه، بیوک خان، به اغوای حاجی ابراهیم صراف، که در اسلامیه بود و با مستبدین همجلس بود، از راسته خیابان، به هیئت اجتماعیه، جلوریز، عزم شهر نمودند. جناب سالار در پشت سنگری که در میان خیابان بسته بودند، باکمال شجاعت، ایستاده آنقدر خودداری نمودند که سواره‌ها بمثال سیل بی امان، به نزدیکی رسیدند؛ آنکاه امر فرمودند توپ را خالی و شتلیک تفنگ تمایند. مجاهدین شیر صولت «یا علی» گویان حمله‌ور گشته گلوله تفنگ را باریدند و حمله و شلیک دشمن را بازی شمرند. بیوک خان شکست یافته، بعضی داخل باغ حاجی ابراهیم آقا صراف گشته، و بعضی رهسپار باغ صاحب‌دیوان شدند. مجاهدین از عقب رسیده داخل باغ حاجی ابراهیم آقا صراف گشته با سواره‌ها معامله تفنگ را خوب کردند: در اندک ساعت، تخمیناً هفتاد نفر از سواره‌های بیوک خان مقتول گشته و عده کثیری مجروح گردیدند. این دفعه بعوض غارت، کشته‌های خود را حمل به قراجه داغ کردند.

بیوک خان مأیوس شده، افتان و خیزان، معاودت به باغ صاحب‌دیوان نمود. چون راهزنی شغل این طایفه شریر بود، بنای دزدی گذاشتند؛ و هر کاروان و رهگذران را لخت می نمودند؛ که بالمره راه آذوقه از آن جاده بزرگ بریده شد. و اهل شهر از [مشاهده] غارت باغمیشه، سخت ایستادگی نمودند و [این] سبب بلوای بزرگ [ی] شد.

چون پسر رحیم خان بنای غارت و راهزنی گذاشت، اقدامات ملت در باب مطالبه حقوق خود زیاد شده جد و جهد نمودند در حفظ حقوق و

مال و جان و عرض و ناموس، تابه معرض نلف نیامده و بغوی ایستادگی «می» نمایند. و بیولک خان، پسر رحیم خان، هر چه در قوه داشت مضایقه نمی نمود؛ چنانچه [= چنانکه] پانصد نفر شتر کوردلرلوها و تاج احمدیها را که از ترکمان خریده می آوردند، گرفته و ضبط کرده [= کرد] و ایشان هم چقدر پول دادند و شترها را پس گرفتند.

■ در سیم و چهارم جمادی الثانیه، تفکداران شتر بان و سواران ضرغام و شجاع نظام حمله ور گشته خانۀ جناب شمس العلماء و جناب اجلال الملك، و خانه و حجرۀ جناب امین التجار را - که در سرای حاج میر محمد حسین آقا اصفهانی می باشد و از خانه به حجره اش راه دارد - تاراج نمودند. از مخلفات و مال التجاره که بسیاری فرش کرمان و تبریز بود، و مبالغ کثیری از جواهر و نقود به یغما رفت.

■ چند روز پیش از این، حاجی میرزا محمد، برادر کوچک حاجی میرزا کریم امام جمعه، و میرزا رضا آدمش را مجاهدین گرفته، در خانۀ آقا میر ابوالحسن مجاهد محبوس [ساخته] بودند. جنازۀ يك نفر قصاب خیابانی در خانۀ جناب حاج میرزا حسن آقا یافته شد که آتش زده و سوزانده بودند. آدمهای قصاب که مجاهد بودند، رفته از آقا میر ابوالحسن، حاجی میرزا محمد را گرفته به عوض خون قصاب، به قتل رسانیدند. میر اسماعیل، پسر آقا سید علی قاری مشهور [به] «محکمه شاگرد»، [که] در خانۀ حاج میرزا حسن مجروح شده بود، چشم از جهان پوشید.

در این ایام، بعضی خوش ظاهر، از راه شیطنت، شریک ظلمها بلکه صاحبان همه ظلم و استبداد شده و به سواره های قراجه داغ و مرنند و تفنگچیان شتر بان و قره ملک می گفتند: «ای مؤمنین، در قتل و غارت این بابیها مضایقه نمایید؛ همه ماملک این بیدینان به شما حلال است.» ملاحظه کنید که به این سواره ها، که شغلشان دزدی است و نماز و روزه و عقد نکاح نمی دانند، «مؤمن» می گویند و امر به قتل و غارت می نمایند - دیگر ایشان مضایقه خواهند کرد؟ نه والله! - لیکن به اهالی مظلوم تبریز خاک بسر، که خودشان محسنات مشروطه را به آنها بیان نموده و از شاه [فرمانش را] گرفته اند، حال «سارا»* بجهت مشروطه گفتن، اسم بابی گذاشته اند.

پایین
 نقشه روستای باستان و علا آردن سرزمین باستان از عهد جنگ با ایران پیشانی
 و نقشه باغ صاحبان آن و آردن و آردن



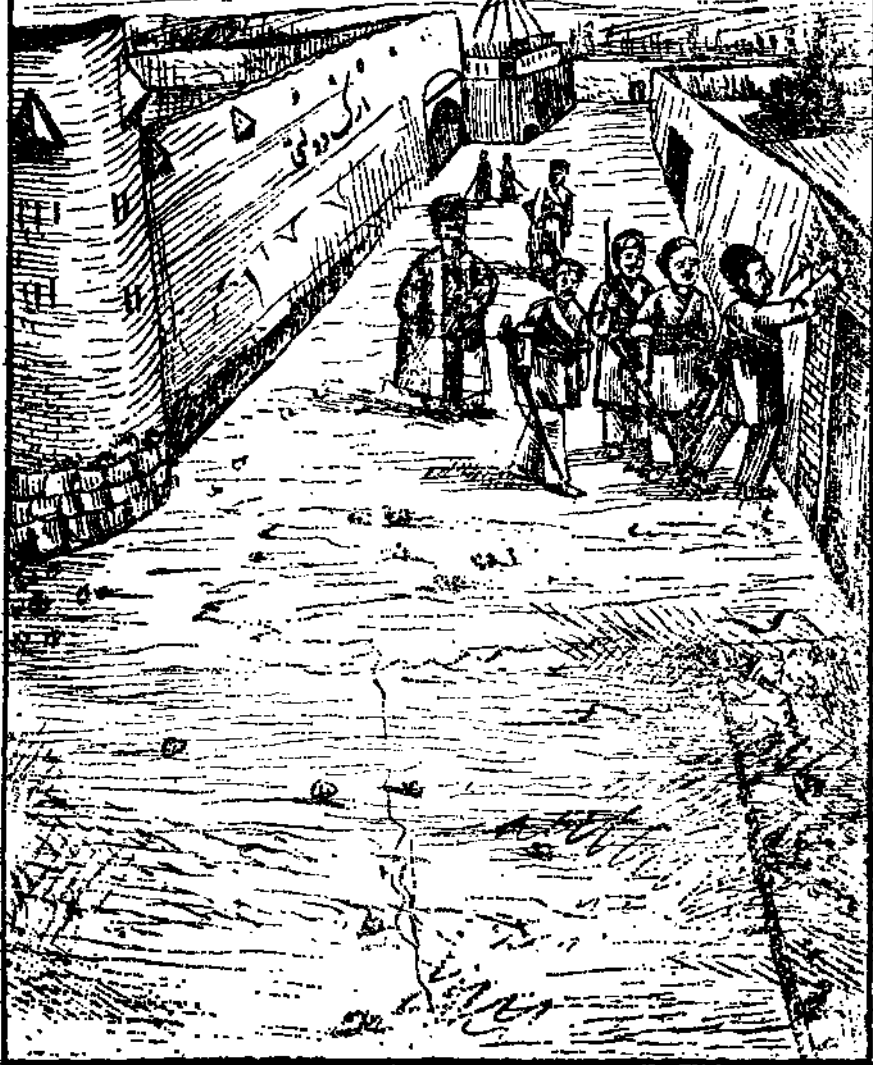
به رضای خاطر، درباریان مستبد دست از شریعت بریده و چنگ به حبل ظلم زده گویا به معاد اعتقاد ندارند؛ عیش دو روزه عالم فانی را غنیمت شمرده و آخرت در نظر ندارند. - این گفتگو در زبان اهالی ورد شده.

ماحصل آن که: رحیم خان چون خبر شکست شدن [= خوردن] سواره‌ها را شنیده خشمناک شده [بود] «و» * به بیوک خان تلگراف نموده به اهر خواسته و سخت‌تندی و تلخی کرده بود که: «همه این سواره‌ها را به کشتن دادی!» پس از آن، خودش با یک‌هزار و دویست نفر سواره خونخواره و یک فوج سرباز قراجه داغ و دو عراده توپ و قورخانه عازم تبریز شده با ددبند زیاد وارد باغ صاحب‌دیوان گردیده، اهالی استبداد را از ورود او روحی تازه و فرحی بی‌اندازه رخ داده، و همگی به دیدن و خوش آمدنی وی دویدند و خندان و شادمان از آمدن این لشکر جرار به منزل خودشان مراجعت نمودند.

رحیم خان خودش سرکرده بزرگ آذربایجان بود، و حکم درباریان مستبد به این شده بود که در قتل و غارت، به هیچ وجه خودداری و مضایقت نرود، و [وی] شهر تبریز را تا تواند زیر و زیر نماید؛ آن بود که بنای راهزنی و چپاولی به اطراف قریه‌ها برده [= گذاشته] راه آذوقه را مسدود کرد. و آقایان حکم فرمودند که فتح‌الله آسیابان رفته آبهای آسیاها را برداشته [= بردارد]؛ آسیاها از کار افتاد و هرچه آرد و گندم مردم بود برداشته به اردوی رحیم‌خان بردند. به این جهت، نان در این روزها بسیار کمیاب شد. و در این روزها تفنگچیان شتربان و سرخاب و سواره قرا داغ و مرند، که در آنجا منزل کرده بودند، علی‌الغفله، هجوم آورده از دم توپخانه‌الی حوالی «گوی مسجد» هرچه دکان و بازار بود غارت نمودند؛ به قرار ششصد باب دکان و مال و کسبه به یغما رفت و تخمیناً دویست‌هزار تومان مال مردم بیچاره تاراج شده و دست خالی شدند. و مخصوصاً از این قفره آقایان مستبدین بسیار دلشاد بودند. و انجمن مساوات هم که در آنجا بود، او هم به یغما رفت.

■ در دویم و سیم جمادی‌الثانیه، [چون] آقایان مستبد دیدند که فی‌الجمله به اهالی گوشمالی حاصل شد، آدم فرستادند [که]: «هرکس در [= بر] بام خود بیدق سفید بزند در امان خواهد شد. و در این روزها،

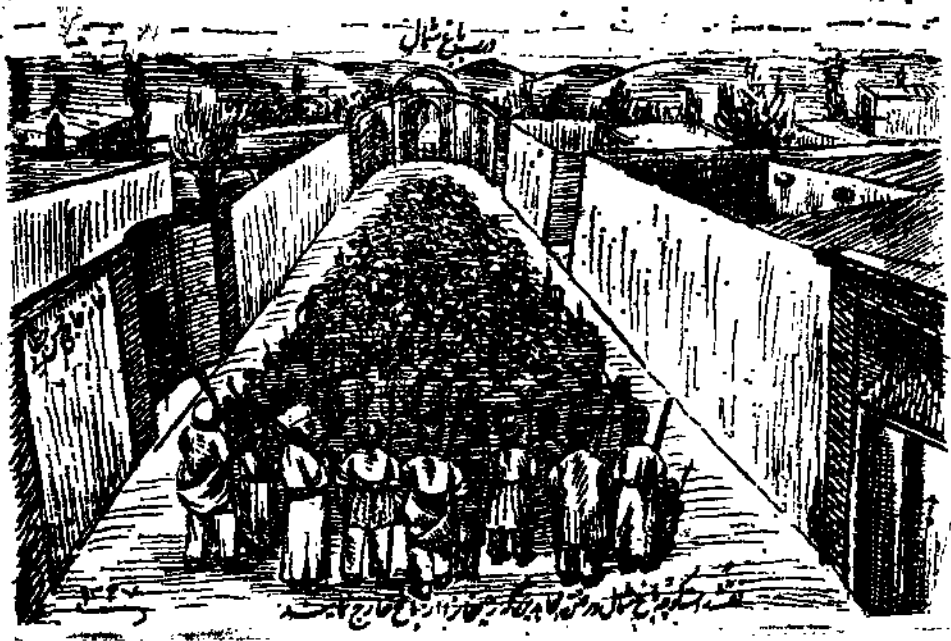
نشد خراب سهر داد که بید خمار با ناره بجایه
و از نور بر گشته بر آتش دوشن بیاید



سواره قراجه‌داغ، که با رحیم‌خان تازه آمده بودند، در محله مارالان، بقدر چهل خانه تاراج کردند. در این روزها حاجی ابراهیم صراف و جناب حاجی محمد تاجر باشی روس و جمعی از معارفین اهل محله خیابان رفته پیش جناب سالار و او را به زدن بیدق سفید راضی نمودند. وی نیز لابداً به تدلیس و حیله آقایان سوء، به زدن بیدق استبداد [اقدام] به ملاحظه دیگر، اسلحه مجاهدین خیابان را گرفته تسلیم تاجر باشی کرده، و رحیم‌خان با دبدبه زیاد، وارد شهر گشته در باغ شمال دولتی منزل کرد.

سواره‌های رحیم‌خان در محله نوبر، بنای دست درازی گذاشته اسباب و مخلفات برای خودشان جمع می‌نمودند و در محله نوبر و خیابان سواره گذاشته [بودند که] هر کس می‌آمد و بی کار خود می‌رفت، به بهانه اسلحه جویی، هر چه بیچاره از پول و ساعت داشت از او می‌گرفتند. و نایب غلامعلی، فرزند باشی نوبر، هم در پیش رحیم‌خان بلی بلی [گو] شده یک به یک مردم را نشان می‌داد که: «فلان مجاهد و فلان روزنامه‌نویس است و فلان از اعضاء انجمن بود.» تا اینکه خانه کر بلائی علی‌مسو را غارت کردند و پسرش را گرفته و محبوس نمودند. و از انجمن اسلامی، سرداران بزرگ ظلام به هر محله بیدق سفید فرستاده و امر کردند: «بزنید! هر کس بیدق سفید نزند خانه‌اش تاراج و خودش مقصر دولت شده و سرش را خواهند برید.» چون در جمیع محله [ها] از اهل استبداد هست، در بعضی محله، قوری بیدق سفید برافراشتند - غلغله و آشوب در این صورت، به شهر در افتاد.

■ در این بین که در پاره‌ای محلات و در بعضی از خانه‌های محله خیابان و نوبر، مستبدین بیدق سفید زده بودند، جنرال تونسونول تشریف بردند به پیش جناب ستارخان سردار ملی و گفتند که: «به باقرخان یک بیدق روس را دادم، او در امان دولت روس است؛ یکی را هم به تو - که جوان دلیری - می‌دهم تا در امان دولت روس باشی.» جناب سردار فرمودند که: «من در زیر بیدق جناب ابوالفضل العباس علیه السلام و بیدق ایرانم، بیدق شما به من لازم نیست، و من ابداً تابع ظلم و استبداد نخواهم شد، و امروز به فضل خداوند بیدق اسلام و ابوالفضل العباس علیه السلام در دست گرفته و همه بیدق‌هایی که مستبدین در شهر زده‌اند قلم خواهم کرد. اگر شاهنشاه ایران به من سیاست فرمایند نوش خواهم کرد. ابداً ملت از حقوق مشروع خود دست نخواهند کشید. مگر من و اهالی تبریز به دولت علیه ایران یاغی



شده‌ایم که در زیر بیدق شما پناهنده شویم؟ ما می‌دانیم و پدر تاجدار ما و بس. این بفرمود و برخاسته با چندتن مجاهد رفتند و جمیع بیدقها را قلم نموده، برانداخته و مراجعت به منزل خود نمودند؛ و کمره‌مت به میان زده مهبیای دفاع و نزاع گشتند و خوفی از کثرت مدعی بردل شریف راه ندادند. [چون] جناب سالار باقرخان دیدند که به این [= او] خدعه و مکر کرده‌اند، اگر فرصت یابند هر چه از دستشان درآید [= برآید] خواهند نمود، تفتنگها را به دست آورده به مجاهدین دادند و بنای سنگربندی گذاشته از اطراف محله خیابان، مشغول دفاع شدند، و جناب سردار در امیرخیز، «که» در مقام جنگ ایستاده بودند.

■ از ۲۴ شهر جمادی الاولی الی ۱۲ جمادی الثانیه، روزوشب، مشغول جنگهای هولناک شدند. همه روزه فتح و نصرت به جانب جناب سردار بود. در این مدت بیست‌روز، دویست نفر سواره قراجه‌داغ، و بیست نفر سواره مرنند، و پنجاه نفر از شتربانی [ها] تخمیناً به قتل رسیدند، و از مجاهدین من جمیع الجهات، دوازه نفر به درجه سعادت مظلومی رسیدند.

■ در یازدهم شهر جمادی الثانیه، اهالی محله جات که در مسجد صمصام‌خان جمع می‌شدند، جناب مشهدی میرکریم ناطق جماعت مسجد را برداشته عازم خیابان شدند. در عرض راه به هر کسی از سواره و سرباز ملاقات می‌کردند، اسباب و اسلحه‌اش را می‌گرفتند؛ تا وارد خیابان شدند، به جناب سالار گفتند: «ما آمده‌ایم بادشمن دعوا نماییم. اگر مرده باشیم [= کشته شویم] به حکم علماء نجف، مظلوم واقع شده‌ایم بلکه شهید؛ اگر بکشیم باز به حکم حضرات علماء، مأجوریم.» جناب سالار فرمودند: «ابدأ به زحمت و جنگ ملت‌راضی نیستیم. ما مجاهدین تارمق دریدن داریم، مدافعه خواهیم کرد و نخواهیم گذاشت به جان و مال شما آسیبی رسیده شود.»

■ در این اثنا خبر آوردند چند نفر سواره قزاداغی کمین کرده که تیراندازی نمایند. مجاهدین برخاسته به مقابل ایشان رفته [= رفتند]. از دو جانب تیراندازی شده [= شد]. دفع نمودند. جناب سالار ملت را عودت داده با مجاهدین به جانب باغ عزم نمودند که رحیم‌خان را از آنجا خارج نمایند.

از سه جانب باغ حمله‌ور گشته به انداختن گلوله تفنگ و بمب [پرداختند]. رحیم خان و سواران، سراسیمه، روبه‌گریز نهادند. رحیم خان که خودش را رستم ثانی می‌پنداشت، هرچه هست و نیست از مخلفات و اسباب آشپزخانه و آبدارخانه و توپ و قورخانه بود، همه را ریخته از طرف جنوب باغ روبه‌گریز نهاد، از هول و وحشت به عقب خود نگاه نکرد. مجاهدین رسیدند و دیدند چایی در [روی] سماور دم کشیده و پلو در آشپزخانه پخته؛ ریخته و گریخته‌اند. همه‌اش به تصرف مجاهدین درآمده و رحیم خان تا باغ بانگ [= بانگ] روس عنان پس نکشیده در آنجا خودداری [= توقف] کرده، در نفس آخر، در باغ بانگ روس آرام گرفت و پناهنده گردید.

چون وجود دشمن جان و عرض و ناموس از شهر خارج شد، همه اهالی محلات به خاطر جمعی، بنای گردش گذاشتند. اگرچه بازار و فلان [دایر] نبود، لامحاله [انسان] یقین می‌کرد که در کوچه مرا [= او را] سواره یا سرباز لخت نخواهد کرد.

[وقتی که] رحیم خان «که»* از آن طرف شهر خارج شد و محله‌جات از دشمن مصفی گردید، از محله شتریان، سواره‌ها و اهل شتریان همه روزه سنگر بسته و خانه‌ها را سوراخ کرده دلیرانه پیش آمده به جنگ مشغول می‌گشتند؛ و همه روزه از چنگال شیران صدمه دیده، جگر سوخته، معاودت می‌کردند. روزی نمی‌شد که چند نفر از سواره‌های قراجه‌داغ و مرند کشته و به خون آغشته نگردیده باشد.

چون از درباریان به سرداران بیرحم حکم می‌رسید که سواره‌ها را ترغیب نمایند به دعوا، و به غارت مال تطمیع نمایند؛ سواره‌پی در پی - به طمع مال مردم که درباریان حکم داده [آند] - بدون اجازه البته، می‌آیند [= می‌آمدند]. روز بروز بر تعداد ایشان افزوده می‌شد.

در این هشت روز، علی‌الاتصال، جنگ بود و اتصالاً اگر ما گرم جنگ. از صدای تفنگ گوش آسمان گرفته شده بود، و هر روز اهالی بیچاره به [= در] مسجد تاجر باشی ارمستان جمع شده بر باعث این فتنه و فساد لعنت می‌کردند. جناب حاجی شیخ علی اصغر واعظ و مشهدی میر کریم ناطق مردم را امر به صبر می‌نمودند.

و رحیم خان مغرور بعد از این شکست، رفته در باغ صاحب‌دیوان منزل کرد. چون به وعده حکومت آمده بود، به ملت [قاصد] فرستاده خبر

داد که: «اگر امروز و فردا تسلیم شده و به زیربیدق من آمدید فیها، والا شهر را با توپ خراب خواهم کرد.» در عوض جواب، این دو سرکرده دلیر [آدم] فرستادند چند عراده توپ آورده در محله امیرخیز و خیابان گذاشتند.

■ **در چهاردهم شهر جمادی الثانیه،** رحیم خان و ضرغام نظام و حاجی فرامرزان و سایر سرکردگان قراجه داغی و سواره های ایشان و شجاع نظام و سام خان و حاجی موسی خان مرندی با سواره های خودشان و تفنگچیان سرخاب و شتربان و قره ملک، به سرکردگی نایب حسن و نایب کاظم و اصغر گوش بریده با اجتماع تمام، از چهار جانب، حمله ور گردیده از جانب سلاح-خانه امیرخیز و شتربان، و از کوچه لک لر، و از جانب کوچه حضرت سید ابراهیم، و میدان کاهروشان و بازارچه شتربان به طرف دروازه اسلامبول، امیرخیز را به چهار موجه غرقاب در انداختند؛ از صدای تفنگ و پریدن گلوله های توپ، فضای تبریز را از بلا تبریز نمودند.

■ و امروز وقت صبح، جناب سردار از خوش اعتقادی که دارند بیدقی [راکه] به اسم صاحب العصر، عجل الله فرجه، درست کرده بود، دادند بپرند در انجمن مقدس ایالتی نصب کنند. صحن انجمن و کوچه ها مملو بود از اهالی؛ برای زدن بیدن شادمانی می نمودند. جناب آخوند ملاغفار چرندابی از مصائب جناب ابوالفضل (ع) روضه خوانده دعا و ثنا نمودند، و بیست نفر مجاهد که سرکرده ایشان جناب کربلایی حسین خان [بود] به قمرموده جناب سردار، مستحفظ بیدق انجمن شدند.

چون چند روز پیش از آن، سواران و الواد شتربان از بازار حمله [آوردند] انجمن مقدس را تاراج نمایند، چون مستحفظ از مجاهدین در آنجا نبود، به خاطر جمعی، به غارت مشغول شدند، یکمربنه از مجاهدین قره-آغاج و ویجویه خبردار شده حمله ور گشته دو نفر را از پا در آورده، و باقی فرا کردند؛ لهذا بعد از مراجعت و فراغشان از نصب بیدق مزبور، مدعیان [مسبیان] این غوغای عالمسوز عداوت زیاد نموده گفتند: «ما می خواهیم اسم مشروطه را برداریم [بر اندازیم]، و [با اینکه] چندی پیش، فرستادیم انجمن را غارت کردند، باز اینها مشروطه می گویند و دوباره بیدق در انجمن می زنند. نباید بگذاریم ملت آرامی حاصل نماید.» [لذا] بعد از نصب نمودن بیدق، یک ساعت نکشید [که] این غوغای قیامت به شهر در انداختند؛ و حال آنکه - چنانکه عرض شد - در اول امر، خود این

آقایان مستبدین مشروطه را گرفتند. اگر فسی الواقع بد بود چرا گرفتند، و اگر خوب است پس چرا مشروطه طلبان را می کشند و جان و مال و عرض و ناموسشان را حلال می شمارند؟

■ بالجمله جناب سردار ازهر جانب، با مجاهدین شیردل جواب اینگونه لشکر قوی پنجه را می دادند. چنان غوغای محشر در تبریز هویدا گشت که مرد وزن «از» * بزرگ و کوچک، و صغیر و کبیر، بیچارگان به هم خورده و سراسیمه، به هر جانب می رفتند. یکی استغاثه به خداوند قهار می کرد، و یکی به حضرت ابوالفضل علیه السلام متوسل می شد. اهالی مظلوم از دست ظالمان و غریبن توپهای آتششان، زنبور سان، به هر طرف پراکنده و پریشان گشته پرباعت این فتنه بزرگ لعنت می کردند.

بالجمله توپ را کشیده بودند به دامنه کوه سرخاب و طرف سلاخ خانه، از آنجا پی در پی گلوله توپ را به سر اهالی امیرخیز و ویجویه و چستدوزان می باریدند. از جانب محله سیلاب که مابین شتریان و امیرخیز واقع است، به قرار صد نفر سواره قرا داغی، جلوریز، حمله ور گشتند. شش نفر مجاهد در يك بالاخانه سنگر کرده بودند که از اهالی سیلاب بودند. از بالاخانه خارج شده صدا می نمایند: «اگر به طمع مال می آید ما کاسیم [= فقیریم]، نیاید. ایشان گوش نداده حمله ور می شوند. تفنگچیان چابک [= چابک] دست از همان بالاخانه شنلیک می نمایند؛ بدون امان، در يك آن، بیست و دو نفر سواره خیره سر را از اسب انداخته قدنحس ایشان را با خاک یکسان می نمایند. [مهاجمین] از آن سیلاب شکست یافته از پشت دره دیگر حمله ور گشته و از این طرف يك تیر توپ به بالاخانه می اندازند. گلوله توپ يك طرف بالاخانه را خراب می کند. مجاهدین دیگر توقف را در آنجا جایز ندانسته و پایین آمده و می خواهند سنگر علیجده بسازند که سواره ها از آن دره پیش آمده مجاهدین را تیر باران می نمایند. مجاهدین باز در آن تنگنای چند نفر سواره را از زین حیات پیاده می کنند تا اینکه سید حسین قصاب که جوان دلیر و نام آوری بود با تیر تفنگ سواره مظلوم می شود. دیگران گریخته، و سواره ها ریخته آن کسوجه را بالمره غارت نموده حتی اهل و عیال آن بیچارگان را عریان می نمایند، و از جانب مقبره سید ابراهیم و میدان کاهفروشان چند خانه و باغچه را سوراخ نموده به کاروانسراها داخل شده [= می شوند] که

يك طرف مركز، جناب سردار بسود. و از این طرف دربندای غیرانچی همچین چند خانه و باغچه را سوراخ کرده تا پیش روی انجمن حقیقت به سرکردگی حسین پاشاخان، [نا] پسری رحیم خان، [می روند و] از دو جانب، جناب سردار را احاطه نموده گلوله تفنگ پنج تیر را بمثل تگرگ، به سر مجاهدین می باریدند [= می بارند].

جناب سردار با [= و] مجاهدین شیرصورت که اینگونه روز را غنیمت می شمردند، غرق دریای آتش شده عدوی بیشمار را نشانه گلوله ساخته و چند بمب به جانب دشمن انداختند، و بازار جانبازی گرم شده از ظهر همین روز تا غروب آفتاب، صحرای محشر در آن عرصه تنگ آشکارا بود؛ تا اینکه حسین پاشاخان يك گلوله به جانب سردار می اندازد. بحمدلله گلوله به دیوار می خورد. جناب سردار چون آن جسور را می بیند می فرماید: «حال ازشت من بگیر!» تفنگ را به جانب آن دلیر خالی می نماید. حسین پاشاخان بایک سواره دیگر به زمین افتاده دل رحیم خان را همچون زخم کارگر خود می سوزاند. سواره ها که مثل مور و ملخ آن کوچه و سراها را پر کرده بودند [وقتی] دیدند که کشتگان ایشان از حد گذشت و سر کرده به خاک و خون غلطیده شد، نعشهای کشتگان را برداشته ناگهان به طرف شتربان روان شدند. در این گیر- و دار، دوازده نفر سواره در طویل کازوانسرا- که [دیوارش را] سوراخ کرده گلوله می انداختند- فوراً در محاصره مجاهدین شیردل می مانند؛ سه نفرشان با گلوله تفنگ از پا در افتادند؛ یکی مظفر قراجه داعی بود که از جمله سواران مأموران قراجه داغ شمرده می شد. هفت نفر دیگر تفنگهای خود را تسلیم نموده اسیر شدند.

وقت غروب آفتاب، نور و ظلمت از یکدیگر جدا شده، عرصه محشر برچیده گشته، از رعد و برق توپ و تفنگ اهالی خلاصی یافتند، و آرامی حاصل شد. در این روز جهانسوز از مجاهدین چهار نفر به درجه مظلومیت رسیدند، و به قرار پنجاه نفر از سوارهای رشید مقتول گشت. جناب سردار دادند آن سه نفر را غسل و کفن نموده دفن کردند.

رحیم خان [که] چنان می دانست که در يك حمله تبریز را زیر و زیر خواهد کرد، چون روز ققره باغ، و جنگ این روز را دید، ملاحظه نمود که دعوای نهنگ است نه بازی بچه؛ و مجاهدین شیر صولت هرگز از تلاطم دریای لشکر دشمن روگردان نمی باشند و همچون سد اسکندر [= اسکندر]

از تهاجم فوج یا جوج و مأجوج ایستادگی دارند و برق تفنگهای ایشان بسیار جهنده‌تر است؛ مصلحت چنان دیدند با بعضی آقایان مستبدین که آدم فرستاده سه روز مهلت بگیرند که صلح داده شود؛ و حال آنکه بولتیک بود که شکسته‌های خودشان را ببندند و استعداد کامل حاضر نمایند.

■ در روز ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ شهر جمادی‌الثانیه دعوا نشد. واسطه ایشان آمده [= آمد]؛ و جناب سردار این معنی را می‌دانست که می‌خواهند استعداد جمع نمایند. با همه این [= با وجود این] مهلت را جایز دانسته و دادند؛ ولی شمه‌ای از احوالات دیگر عرض شود:

■ چند روز پیش از این ققره، ملت جمع شده تلگرافی قریب به این مضمون به اعلیحضرت همایونی نوشته و نمودند: «پدر تاجدار، تواریخ عالم نشان می‌دهد که اهالی غیور تبریز الی حال، یاغی دولت علیه ایران نشده و به‌دیگر دولت اطاعت نکرده. مگر ما عیال شما نیستیم که این ظالمان مستبد و سرکردگان بی‌عار ما را می‌کشند و اموال ما را غارت می‌نمایند.» چون تلگرافخانه ضبط بود، از تلگرافخانه کمپانی به اطلاع قونسولها به طهران مخایره شد و جواب نیامد. معلوم است عرایض مظلومانه ملت را درباریان مستبد به خاکپای همایونی نمی‌رسانند. و اگر تلگراف ملت هم برسد و جواب آید، در تبریز نخواهند داد؛ چنانچه [= چنانکه] وقتی که در باغ شمال جناب سالار بهرحیم‌خان حمله برد و او هم که خود را باخته بود و ندانسته [= ندانست] از کجا خودش را برهاند؛ در آن اثنا تلگرافات طهران در زیر مستند بجا مانده بود؛ از آنجمله تلگرافی به این مضمون در جواب تلگراف فوق بود که: «رحیم‌خان، من راضی نیستم و حکم نکرده‌ام که ملت را بکشی و اموالش را غارت نمایی. همینقدر که اشرار گرفته شود، با کسی کار نداشته باشی و شهر را آرام نمایی.»

در این مقام، چند مطلب مهم هست که اهالی می‌گویند: اول اینکه اعلیحضرت همایونی در تلگراف فرموده که اشرار گرفته شود؛ [ظاهر آ اشرار] در حضور ایشان و در نزد درباریان مستبد، سرکردگان مجاهدین [هستند] که جان‌نثار ملت، و رؤسای انجمن مقدس و واعظان ملتند؛ ولی در باطن و واقع امر، در نزد خداوند جلیل و صاحب عصر امام زمان عجل‌الله فرجه، این آقایان مستبدان دین‌فروش و سرکردگان دزد و درباریان خاین می‌باشند. اگر امام عصر صلوات‌الله علیه و آباءه حاضر شود، عرضه عالم را از لوث

اینگونه ظالمان که مخرب شریعت احمدی صلی الله علیه وآله، و پامال کنندگان دوستاران و شیعیان حیدر کرار و فروشنندگان مملکت ایرانند، پاك خواهد فرمود. و دیگر، اگر رأی شریف همایونی بر این قرار گیرد که به رعیت ظلم نشود و مال کسی به غارت نرود، این ظالمان نخواهند گذاشت؛ چنانچه [= چنانکه] بعضی درباریان مستبد علناً به حضرات حجج الاسلام نجف الاشرف ناسزا می گویند؛ و حال آنکه ایشان نایب امام علیه السلامند؛ چنانچه [= چنانکه] احکام ایشان را در خصوص مشروطه [که] تلگراف فرموده بودند که: «حامی مشروطه حمایت کننده امام زمان علیه السلام است، و معارب آن دشمن امام» در طهران به دست آورده، به [=] با آن کلام الله مجید که خود شاه و درباریان [بدان] قسم خورده و مهر کرده بودند، - همه را سوزاندند. دیگر اینگونه «خائنان شریعت و ملت» خداناشناس نمی گذارند که رأی مبارک شاه به این علاقه گیرد که عدل و مساوات در میان عموم ملت ایران [برقرار] بشود؛ یا اینکه این مستبدان که از خون جگر مسلمانان صاحب قریه‌ها و دارای آلاف [و] الوف شده‌اند، نمی گذارند مجلس عدلیه برپا شود، و صاحبان تیول و مواجب بیجا که از دسترنج رعایا و برزرگر، مالک ملک و صاحب عیش و عشرت، و قاعل و مفعول، و شارب کونیاک و عرق، و بازنده شطرنج و گتجنه و سازنده مجلس مطرب [اند] دیگر راضی شوند مجلس شورای ملی جمع شود یا انجمن ایالتی که «نهی از منکر» را جاری می نماید. یا صاحبان غله و انبار و مالکان املاک غصبی که يك حصه از هشتاد و شش حصه قریه اتباع نموده و به هم‌اش صاحب شده [اند] ، صاحبان املاک در بیابان جفت می کشند ، و این عاصیان هر روز به حمام می روند و به خودشان عطر می زنند، در هر جا به زن صاحب جمال و مال صاحب شده و عیش می نمایند، از اندرون با کمال متانت بیرون آمده بیچاره عوام رعیت [در مقابل شان] رکوع می نمایند و دستش [= دستشان] را زیارت می نمایند، راضی می شود [= می شوند] که روزنامه نویسان قبیح اعمال آنها را بنویسند تا اینکه آزادی بشود که کلمه حق را هر کسی بگوید، در منابر، و اعظان متدین پرده از روی کارشان بردارد، یا در مجلس عدلیه ملک غصبی را گرفته به صاحب ملک رد نمایند؟

هر قدر اهالی غیور تبریز در مقام مشروطه طلبی سخت بایستند اینها نخواهند گذاشت. ایمان که اول مرتبه رفته و سیاهی معاصی نقطه سفیدی ایمان

را پوشیده و قلب معکوس شده ابدأ از اینگونه اشخاص عمل حسنه سر نخواهد زد و هرگز رحمی در دل این ظالمان [پیدا] نخواهد شد؛ چنانچه [= چنانکه] تا به حال، بیست روز است که بیجهت وبدون سبب وبی گناه، گلوله توپ و تفنگ به سر اهالی بیچاره تبریز می ریزند. مرد وزن در کوجهها و خانهها به گلوله، می افتند و مقتول می شوند.

ای نشستگان اسلامیه، این کودکان معصومان [= معصوم] چه گناه دارند؟ و این زنان بیچارگان [= بیچاره] چه تقصیر کرده اند [که]. در میان چادر شب، گلوله به سینه اش [= سینه شان] می خورد و در کوجه می افتد [= می افتند] و جان تسلیم می نماید [= می نمایند]. شما می گوئید ما مسلمانیم و می گوئید ما عاقلیم؛ آیا چگونه راضی شدید که در عرض این مدت بیست روز، تا چه اندازه [= تا این اندازه] قتل و غارت شد، و چقدر خون شیعه اثنا عشری مذهب بناحق ریخته شده و چقدر ناموس به باد رفته و چقدر مال مردم غارت گردیده. چطور در روز قیامت به این مظلومان، در حضور جناب رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و در پیشگاه خداوند قهار جواب خواهید داد؟ مگر به روز حشر قائل نیستید؟ مگر جواب بدهید که ما به خواهش درباریان مستبد رضا دادیم؛ در آن وقت مالکان جهنم دست از شما بر خواهند کشید (!).

و دیگر به همه اهالی معلوم شد که شراره از کجا برخاست و عالم آتش گرفت، و به آقایان [هم] واضح شد [که] با همه این قتل و غارت، ملت دانستند که از اینها شده است [و] دیگر پرده بردار نیست [و] تعیش ایشان دیگر در این شهر و در این مملکت [ممکن] نخواهد شد. اگر چه دولت مستبده شود؛ به خیال خود گذاشته اند [هر] چقدر رمق در بدن دارند، سعی نمایند در خرابی این شهر، که چشم ممالک ایران است: «آخرت نسیه است، حکومت ری نقد؛ هیچ عاقل نقد را به نسیه نمی دهد» به قول عمر سعدلعین، شاهد حال بعضی این آقایان مستبدین شده است. اینگونه گفتگو در میان اهالی و ناطقین بسیار بود. چنانچه [= به محض اینکه] سه روز مهلت تمام شد «و» * قورخانه از مراغه که شاهزاده فرمانفرما برای امروز ذخیره برده بود. رسید.

■ از هفدهم شهر جمادی الثانیه، رحیم خان و سایر سرکردگان مهابی جنگ دولتی گشته توپها را به دامنه کوه سرخاب کشیدند، امیر خیز

[را] که مرکز جناب سردار است، نشانه گلوله‌های توپ ساختند. از خریدن توپها و آمدن گلوله‌های شرانمیل^۱ و خمپاره‌های دوزخ لهب، و لوله در نه تبه فلک افتاد. از این جانب، جناب سردار فرمودند توپها را در باغ حاجی صمد مرحوم گذاشته روبه جانب دشمن کرده خرمن خرمن از دهن توپهای آتشفشان آتش به جان دشمن می‌انداختند. روزها معامله اهالی با توپ بود و شبها استراحت در بستر سنگرها با تفنگ.

■ **الی بیست و ششم شهر، روزگار اهالی و مجاهدین غیور بدین منوال گذشت.** جناب سردار و جناب سالار از این سنگر به آن سنگر رفته سرکشی می‌فرمودند و مجاهدین را از حمله بردن منع می‌نمودند تا از روباه بازی گذشته شیر گیر شوند. و جمعی از سواره‌ها در مابین ده روز مقتول شدند، و از تدابیر جناب سردار، که در فنون حرب ماهرند، آسیمی به مجاهدین نرسید. و جماعت هر روز در مسجد صمصام خان جمع شده، جناب حاجی شیخ علی اصغر و مشهدی میر کریم ناطق نطق نموده و اهالی را ساکت و از قبایح استبداد و شرکاء ظلام و از محسنات مشروطه بیان می‌کردند. در این روزها جناب آقامیرزا حسین واعظ که از ترس جان در زیر بیدق فرانسه متحصن بود، به میان اهالی درآمده و گفت که: «خون من از دیگران رنگین تر نیست؛ تا چه وقت صبر نمایم.» و ایشان هم به منبر رفته با مواعظ دلپذیر دل اهالی را آرام می‌نمودند. و آقایان تجار [هم که] هریکی در گوشه‌ای نشسته منتظر فرج بودند، [وقتی] دیدند که در این عرصه، جان و مال سهل است عرض و ناموس خواهد رفت، تشریف آوردند در مسجد کوچک ارمستان. که اصل مسجد صمصام خان این است. جمع شدند و تلگرافی بتوسط سفرائ دول به اعلیحضرت همایونی نوشتند، از تلگرافخانه کمپانی عرض حضور شاهنشاهی نمودند قریب به این مضمون: «ماحصلش این بود که: «ما تجار و عموم کسبه با دول خارجه داد و ستد داریم. چنانچه اینطور قتل و غارت که سرکردگان عشایر و سرداران مقیم اسلامی می‌نمایند «اگر» * فرمان [ش] از طرف اعلیحضرت همایونی باشد، اجازه فرمایند مسا از دست عیال خود گرفته از این مملکت رفته در خارجه مسکن نماییم، یا [اگر] که از این سرداران است، قدغن نمایند زیاده از این ما را پایمال ننمایند. ماها که یاغی دولت نیستیم؛ دسر حقوق خود، که مشروطه است، ایستاده‌ایم... انتهی.»

۱. در موارد دیگر، شراپینل آمده است. * زاید.

ای بسیار دور است که ملت بیچاره هزار تلگراف متظلمانه بنمایند و جواب آیند! وزراء مستبد؛ درباریان ظلمه، و وکلای مجلس مخفی؛ کی خواهد رسید؟ اگر رسیده شود [= برسد]، شاه جوانبخت رأی شریفش به گوشمال ملت شود [= باشد]، جواب نخواهد آمد. اگر [هم] شاه جواب بدهد، تلگراف در دست دشمن جان و مال چه وقت به ملت خواهد رسید؛ چنانچه [= همانطورکه] جواب نیامد.

■ در ۲۲ جمادی الثانیه اهالی غیور تبریز ملاحظه نمودند که علمای شهر: حاج میرزا حسن و حاج میرزا محسن و آقا میرزا صادق و حاج میرزا کریم امام جمعه و شیخ عبدالرحیم کلپیری و حاج میرزا ابوالحسن سرخابی و سایر صاحب محکمه‌ها درانجمن اسلامیہ با آقامیرهاشم که مؤسس این بلوای بزرگ است؛ رحیم‌خان سردار نصرت و شجاع نظام مرندی و ضرغام نظام و سایر سرکردگان ظلام قزاق و مرند و هجوان - با وجود این آقایان - ملت را قتل و غارت می‌نمایند، و با غمیشه و مغازه‌های مجیدالملک و سمرالان و قوری چای شتریان و امیرخیز، اتلا نصف بازار به غارت رفت، و دهات اطراف شهر پایمال و چاپیده گشت، و جوانان به خون خود غلطیده شد [ند]، و کودکان و زنان در کوچه‌ها و خانه‌ها به گلوله افتاد [ند]، چنان صلاح دیدند که با هیئت اجتماعیه صدای «یا علی» کشان، بروند به اسلامیہ و به آقایان عارض شوند که: «این چه خالک است درباریان ظلام به سرما ریخته است [= ریخته‌اند]؟ شماها رئیس ما و دادرس فقرااید؛ و همه اوقات در ایام سختی، به آستانه شما آمده و دادخواهی خواسته‌ایم. بس [= پس] ای آقایان، چرا به فریاد ما نمی‌رسید؟ این سرکرده‌ها همه روزه در خدمت شماس است [= هستند] تلگراف در دست شماها؛ به شاه جوانبخت، پدر تاجدار ما، عرایض ملت را برسانید و ما را از این مهلکه نجات دهید.» به این خیال، به قرار دوهزار نفر از سادات و اصناف و فقرا با صدای بلند یا علی گویان، در دستشان کلام‌الله مجید روانه شدند، تا نزدیکی دروازه سرخاب رسیدند. صدای «یا علی» و «یا صاحب‌الزمان» شهر را فرو گرفته بود. ناگاه از دو جانب آن معبر، از پشت بامها، آن بیچارگان را هدف گلوله تفنگ ساختند. دریک شنلیک چهل و هشت نفر از سادات و فقراء، کلام‌الله در دست، گلوله خورده به زمین افتادند و به خون خود آغشته گشته، جان شیرین خود را در روی خاک تسلیم نمودند. مابقی ناله‌کنان، گریخته از آن مهلکه خودراکنار کشیدند و کشتگان بیچاره در آنجا مانده به دست صاحبانش نرسید. معلوم

است مسلمانی است؛ دفن خواهند کرد. در این روز، در میان اهالی شهر، عالمی دیگر شده، در خانه‌ها و کوچه‌ها ناله و فریاد و احسینا بود؛ دیگر بعد از این زبان ملت بسته خواهد شد.

■ در این ایام، [چون] بعضی از مردان باغیرت و کار آزموده دیدند که این امر مهم بدعت [= بسادگی] اتمام پذیر نخواهد شد و دعوا طول خواهد کشید، و حالا از طهران متواتراً خبر می‌رسد که اردو و قورخانه حرکت می‌نماید و شاهزاده عین‌الدوله حکمران آذربایجان شده از اردبیل سواره‌های شاهسون را خواهد آورد، و اقبال السلطنه درماکو و خوی تدارک لشکر کشی می‌نماید، خواستند که مجاهدین تبریز را هم قاعده‌ای بگذارند که به قاعده نظام شود. چون جناب سردار و جناب سالار، شب و روز، در فکر جنگ و دفاع بودند و آنی آسودگی از جنگ نداشتند، نمی‌توانستند به قواعد مجاهدین رسیدگی فرمایند لهذا بدین قاعده قرار گذاشتند که هریست نفر یا بیست و پنج نفر مجاهد را یک سرکرده معین نمایند. به دلخواه مجاهدین، سرکرده ایشان را معین کردند که آن بیست نفر مجاهد در اطاعت آن سرکرده شوند؛ در فشنگ گرفتن و شام و نهار و خرجی گرفتن، او را بشناسند، و به هر جا که می‌روند در دعوا با او باشند.

جمیع دستجات معین شد، و نامه‌های ایشان را نوشتند و قرار گذاشتند فشنگچیها، یکی در امیرخیز و یکی در انجمن ایالتی و یکی در ارك دولتی و یکی در خیابان باشد. هر قدر پوست [= پوکه] فشنگ، مجاهدین می‌آورند به رئیس فشنگچیها، به شمار، بدهند در عوض، فشنگ پر کرده بگیرند. به اطلاع سرکرده خود.

چون ملت مخارج مجاهدین را می‌دادند، و هر روز یک هزار تومان بلکه زیاد [قر] مخارج مجاهدین بود، خواستند در پول ملت، حیف و میل نباشد؛ از هر محله یک نفر، و از تجار دوازده نفر، یک کمیونی تشکیل دادند که تنخواه ملت به آن کمیون جمع شود و در دفتر دخل و خرج، ثبت شود. تحویلدار علیحده. قراز گذاشتند سرکرده‌های مجاهدین از کمیون، مخارج یومیه مجاهدین تابع خود را دریافت نماید و به آنها بدهد. و اسم ایشان در دفتر کمیون ثبت شده، و [هر] چند نفر تابع دارد، نوشته بودند.

به این قرار، بسیار منظم شد؛ هم حساب فشنگ معین شد، هم حساب خرج نهار و شام قراولان سنگرها، هم مقرری مجاهدین. تا الی آخر بدین قرار رفتار دارند. و مهر مخصوص در کمیون درست کردند که به آن مهر

تنبخواه گرفته شود تا دیگری دیناری بدون مهر، از ملت نگیرد. و جناب سردار و جناب سالار اعلان فرمودند اگر يك مجاهد از کسی يك شاهی بخواهد، نهد و فوراً آن شخص آمده اظهار نماید، تا آن مجاهدرا بهسزای خود برسانیم. و قرار گذاشتند مجاهدین دسته بهدسته، در سنگر معین خود، بیست و چهار ساعت شب و روز قراول کشد؛ فردا دسته دیگر بیاید، پس فردا دسته دیگر. و هر سه شب یا چهار شب، بهقرار نوبه، يك دسته «و» * دو شب یا سه شب در خانه خود استراحت نماید. در وقت لزوم، هم‌ماش در سنگرهای خود حاضر شود.

■ خط دعوا، که از سر «خیابان» و قوری چای «که» * گرفته است الی سرپل آجی، از جانب باغمیشه - سرحد ششگلان - از دروازه باغمیشه به کوچه مرحوم حاجی میرزا جواد مجتهد [ادامه یافته] از آنجا گذشته، از میدان صاحب الامر، دروازه شتریان را، از میدان کاهفروشان قطع می نماید، از سرحد محله امیرخیز و شتریان می گذرد تا الی سرپل - که يك فرسخ و نیم راه است. از دو جانب، در جمیع بندر [= معبر] ها سنگر بسته شده - لامعاله دو یست سنگر خواهد شد. از آن طرف، تفنگچیان شتریان و سرخاب، و سواره قراداغی و مرندی، شب و روز، قراول می کشند؛ از این جانب، مجاهدین و درشاهراهی شهر، مجاهد گذاشته شده. بغیر از این، سنگرها مستحفظند. و در جانب مغرب شهر، قره ملکها [= قره ملکها] که معاندند، در آخر محله قره آقاج و آخر محله حکم آباد، در پیش روی قره ملکها چند سنگر بسته شده، و از مجاهدین قراول می کشند بانوبه مخصوصی که عرض شد. و این قره را عرض کردم تا مطلب، درست به دست آید و غائبین بدانند که چگونه مجاهدین در زحمتند و در تبریز بلانگیز چه قیامت است.

■ مجملات، روز جمعه الی عصر، آرامی بود؛ صدای توپ و تفنگ نمی آمد. چنانچه چهار ساعت به غروب مانده شد، از جانب شتریان، شروع به جنگ شده، از صدای توپ و تفنگ فضای تبریز لبریز گشت. در این روزها، درپاریان به سواره و پیاده قراداغ، که سپرده رحیم خان، و سواره مرند، که سپرده شجاع نظام بودند، قناعت نکرده، اردویی از طهران - که يك فوج ملایری بود - با توپ و توراخانه، به سرداری سهام الدوله، روانه کرده بودند؛

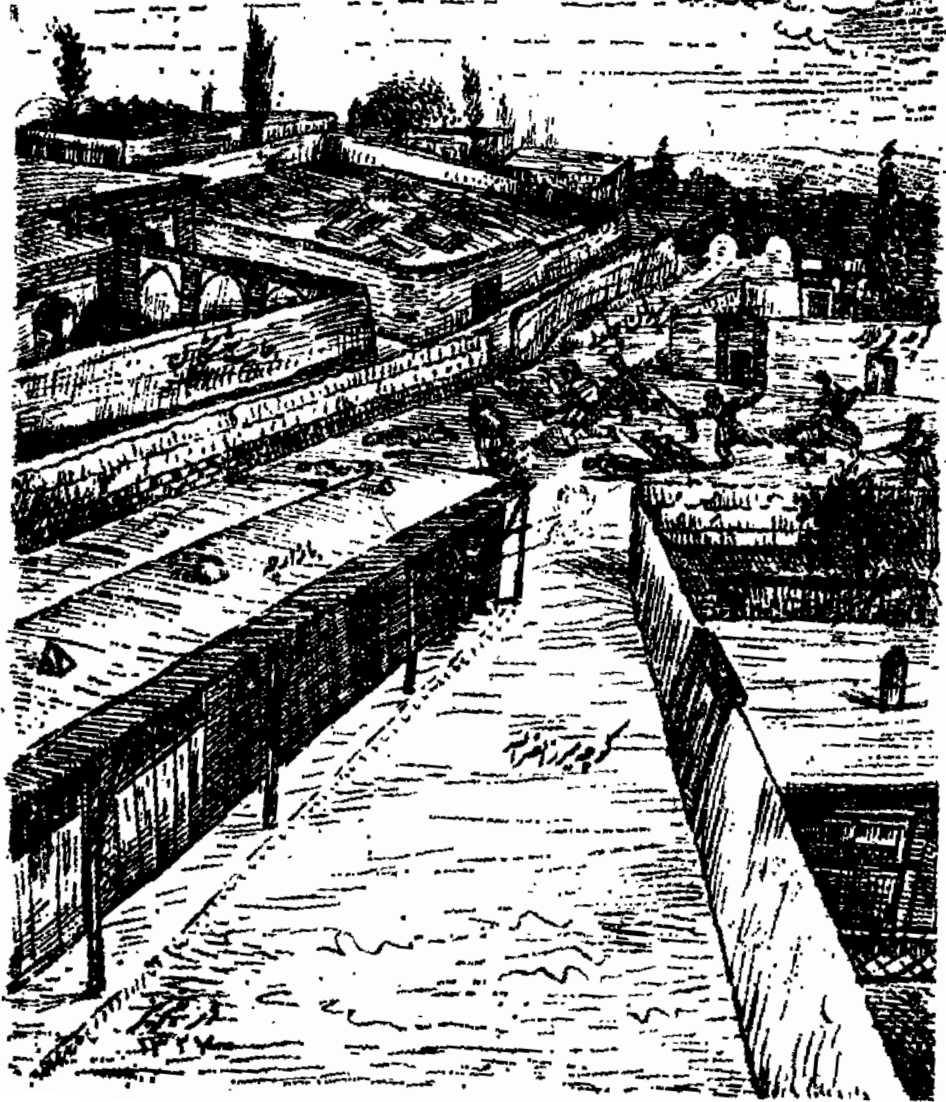
رسید و رحیم خان را قوت بازو شده و [او] جمعی از پیاده و سواره ایشان، و جمعی از سواران خود و مرند، در این روز، روانه علاقاهاو نموده که از جانب امیرخیز، جناب سردار را مشغول به جنگ نمایند. از آنجا سواره و پیاده یورش برده، داخل محله خیابان شده (= شدند) بلکه دستبرد نمی‌دند و با جناب سالار مشروطه، عوض [= تلافی] باغ شمال به عمل آید.

در این گیر و دار، به حکم سرداران، از ارک، دو تیر توپ به میدان توپخانه: در علاقاهاو خالی نمودند. سواره و پیاده بهم خوردند. سراسیمه داخل بازارچه گشته [= گشتند]. مجاهدین شیرگیر، که در کمینگاه ایستاده آماده بودند، شنلیک تفنگ نموده [= نمودند]. [از مخالفان] جمعی مقتول و جمعی دستگیر شدند، و بقیه راه فرار گرفتند؛ و از جانب امیرخیز، به امر جناب سردار، مجاهدین شیردل زانو به زمین گذاشته تیراندازی خوب نموده و دشمن را عقب نشانیده و جمعی را به خاک هلاک در انداختند. آفتاب غروب، و حریف مغلوب شد.

شب شنبه بیست و ششم جمادی الثانیه

مجاهدین در سنگرهای خود، چون ستارگان ثوابت، قراول می کشیدند، تا صبح شنبه ۲۶ [شد] و آفتاب طلوع نمود. آنچه به [= برای] سرداران معاندین طرح و نقشه دعوا را کشیده بودند، به آن نقشه، یورش آورده [= آوردند] که شهر را غارت نمایند. فوجی از ششگلان- دروازه باغمیشه، حمله ور گشته داخل کوچه قوللار شده بنای غارت گذاشتند. جناب سالار خبردار گشته قدری مجاهد به کوچه قوللار روانه [کردند]، و خودشان با قدری مجاهد، به دروازه حمله ور گشته، در اندک زمان، سواره‌ها را پس نشانیده با تیر دلدوز تفنگ، دوازده نفر، پشت غارت در پشت، از پا در آورده [= در آوردند]. شکست فاحش، مجاهدین [را] دریافته به جانب سرخاب گریزان شدند. تا به حال، در کوچه قوللار سنگر نداشتند، امر فرمودند در آن کوچه‌ها نیز سنگر بستند و مستحفظ از مجاهدین گذاشتند تا صدمه‌ای از مخالفین به ایشان، دیگر نرسد. و از جانب امیرخیز، از جمیع سنگرها و بندر [= معبر] های وی [= آن]- که یکی پیش مسجد آقا باقر است، دیگری از میدان کاهنروشان- سواره بیحد و شمار، با یک عراده توپ جلو تهر، آمده در دو یست قدمی مرکز جناب سردار، توپ را گذاشتند، و سواره‌ها و شتربانیها بامها و کاروانسراهای این جانب را گرفتند، و فوجی از جانب پشت مقبره سید ابراهیم، داخل دربند علی غیرانچی مشهور- که رویروی

نشد که چون در آنجا رسیدند و در میان قاربت نمود و هر چند در آنجا بدین تیر بودان
میانید و آن قاربت شد و در آن دست ایشان گرفت و می کشند



کوه پارس

انجمن حقیقت است. شده، و جمعی از جانب کوچک لکله درآمده، ماحصل، از شش جهت، اطراف جناب سردار را احاطه نمودند.

جنگ درگرفت؛ مجاهدین اگرچه يك عشر «در» * عده دشمن نبودند، استقامت کرده، مشغول تیراندازی شدند. به هیچ وجه، از زخمهای پهلوی، شکاف، هردو لشکر، قدم پس نمی گذاشتند. و توپ مخالف در آن نزدیکی، منزل سنگرها را خراب، و دلها را کباب می نمود. درمقابل ایشان، توپهای جناب سردار، که در باغ بود، جنگاه [= جنگ گاه] را درست نمی گرفت، ولی به بعضی کاروانسراها، [که] مشرف بود، خالی می کردند.

و رحیم خان برای قتل پسرش، دلسوخته شده، این دعوا را خودش برزده گرفته و قدغن کرده [بود] اگر سواری قدم پس بگذارد، یا گلوله بزنند؛ و قرار گذاشته بود که امروز باید کار جناب سردار را به آخر رسانند. لهذا از طرفین، چنان دعوای سخت شد که دل آدمی پاره می گشت. صدای توپ و تفنگ گوش آسمان را کر نموده، و لوله و آشوب روی جهان را گرفته بود.

از این دعوای هولناک، اهالی را آرامی نبوده، از آمدن گلوله تفنگ، در کوچه ها تردد مشکل بود. پس، آنهایی که در میدان جنگ باشد [= باشند] چگونه خواهد شد [= خواهند بود]؟ بالجمله بازار جانستانی در آن روز تیره، الی عصر تنگ، قایم و برقرار شد. از توجه حضرت اسام عصر، عجل الله فرجه، شکست به جانب معاندین افتاده روی به گریز نهادند. هفتاد و هشتاد نفر از سواره و شتربانی مقتول گشت، و از مجاهدین چهار نفر به درجهٔ مظلومیت رسیدند و دو نفر در بازارچه دروازهٔ اسلامبول؛ در اول شنلیک، کربلایی محمدعلی قصاب و کربلایی حسین جمال، که در آنجا به کسب و کار خود مشغول بودند، تیرخورده به قتل رسیدند.

روز یکشنبه بیست و هفتم

از طرفین، دعوای توپ افتاد. از نعرهٔ توپهای ازدها هیبت، عرصهٔ محشر هویدا گشته در کوچه ها و عمارات، از دهشت گلولهٔ توپ، نشستن ممکن نبود. و امروز، عبدالله سلطان، سرکردهٔ قراخانلو، از تبریز می گریزد، که زخمدار بود، در عرض راه، به چپاول کنندگان ملاقات می کند و می گوید، در عوض غارت، گلولهٔ توپ و تفنگ هست، نروید، جان روندگان در مهلکه است.

در سابق، «که» *جناب سردار هفت سواره را دستگیر فرموده بودند. قونسول روس به دیدن سردار آمده [جناب سردار اسرا را] به وی داده بودند، مجاهدین برده به قونسولگری سپردند. و رحیم خان آدم فرستاده، خواسته و قونسول نداده. دوباره خود جناب سردار آدم فرستادند که [آنها را] به گماشتگان رحیم خان رد فرمایند؛ اگرچه اسیران ما را ایشان ندادند. امروز، از توپها صدمه‌ای به این جانب نرسیده بود. در این ایام، اینقدر توپها که به این طرف انداخته‌اند، چیزی نشده مگر در کوچه کریمایی محمد حسین مسگر، سوراخ شده، و سر دیوار گچ‌رخانه‌ای شکاف گشته، والسلام. گلوله‌ها همه به جای خالی افتاده، از برکت توجه امام عصر، عجل الله فرجه، آسیبی نرسیده، و اگر دعوی روزشبه را ملاحظه نمایی، از کثرت اعداء و قلت اعوان و انصار جناب سردار، و شکست آن دشمن قوی، یقین حاصل می‌کنی که از حمایت حضرت ابوالفضل العباس، علیه السلام، است. در عده، به هر ده نفر سواره قوی هیکل، یک نفر مجاهد ناآزموده کار نمی‌رسید.

روز دوشنبه ۲۸ شهر جمادی الثانیه

چون رحیم خان دید که سوارانش در پیادگی، حریف مجاهدین نیستند، خواست تا با حیل و تزویر بلکه شکستی داده و به جگر خون شده خود آب سردی بپاشد. بتوسط حاجی ابراهیم صراف - که امروزها از اسلامیه آمده پیش رحیم خان، و خودش را واسطه حیل‌های رحیم خان قرار داده، و جمیع خیال فاسدش در پیشرفت امور رحیم خان است - آمده که: رحیم خان می‌خواهد صلح نماید و اهالی آسوده شوند. عقلای ملت و جناب سردار و جناب سالار گفتند، دیگر این مطلب صلح نمی‌خواهد. اگر فی الواقع، رحیم خان آمده است شهر را آرام نماید و محکوم به حکم است به امر صلح، از جانب دولت بیاید در دیوانخانه بنشیند و امیر شهر را اصلاح نماید. [در حالی که] در محله شتربان، بامفسدین نشسته اینگونه میکرهای فریبانه [= فریبکارانه] به میان می‌اندازد. و گذشته از این، حالا طرف ما دولت شده می‌گوید که مشروطه نباشد. و ما به حکم محکم حضرات بیچچ الاسلام نجف الاشرف، می‌گوییم بایست دولت ما مشروطه شود. و خائنین دولت و علماء سوء و اهالی ظلم در یک طرف، و ملت با علماء نجف ذریک طرف. رحیم خان، سر کرده دزدان چه کاره

است صلح نماید. اینگونه مزخرفات به گوش مائمی‌رشد [= نمی‌رود]. و خود رحیم‌خان فعلاً مقصر دولت و ملت است [و] می‌خواهد به این مکرها از دست ما خلاص شود. اینقدر خانه‌ها را پسر خبیثش به‌نیما برده؛ و خودش [هم] که آمده است بغیر از چپاول چیز دیگر نکرده. میان ما و او واسطه و صلح، گلوله توپ و تفنگ خواهد شد ان‌شاء‌الله. چنانچه [= چنان که] از باغ شمال، با دست به هم زدن، او را خارج کردیم، بعد از دادن گوشمال بسزا، از خود شهرنیز، به همان قسم، بیرون خواهیم کرد. و حاج میرزا حسن مجتهد راهم - که در [= بر] دوش قره‌ملکها به شهر وارد شده و شهر آرام را چنان فتنه‌انگیز [= فتنه آلود] نموده که هزاران خون ناحق از فتنه او در این شهر ریخته خواهد شد - ان‌شاء‌الله، از توجه امام عصر، عجل‌الله فرجه - به الاغ تیزرو سوار کرده خارج خواهیم نمود. هکذا با سایر مفسدین، به همان قرار رفتار خواهد شد. و مشروطه، که شاه مرحوم داده و شاه حایبه ما امضا فرموده، صاحب خواهیم گشت [و] از دست نخواهیم داد.

ساعت يك از دسته گذشته، ناگاه صدای توپ قلعه کوب و شنلیک تفنگ از هر دو جانب برخاست. مجدداً در تبریز عرصه محشر آشکارا گردید. از يك جانب، گلوله توپ شرانمیل [= شرابینل] و از يك طرف، گلوله خمپاره از هوا می‌آید، و گلوله‌هایش بعضی در هوا و بعضی در زمین متلاشی گشته، پارچه‌هایش به اطراف پراکنده شده، به‌مثال پرمرغ، صدا می‌دهد. و گلوله تفنگ، با صدای زنبوری، به آن جانب و این جانب، می‌رود، و از صدای توپ و خمپاره و تفنگ و آتش افشانی ایشان، رعد و برق آشکارا گشت. اهالی غیور تبریز در میان صاعقه غرق شده، تا الی غروب آفتاب، از طرفین، گرما گرم آتش افشانی بود و مضایقه از هیچ جانب نشده، با اینهمه غوغای عظیم و بلوای بزرگ، از این طرف به کسی صدمه و آسیبی نرسیده بود، گویا خداوند حافظ، حفظ فرموده است. از سواره‌ها و شتربانیها خبری نشد.

[تا] امروز، که **دوشنبه ۲۸ شهرجمادی‌الثانیه** می‌باشد، سی و چهار روز است، علی‌الاتصال، دعواست؛ حتی شبها آرامی نمی‌شود، و در بندر [= معبر] های شهر، از طرفین، سنگریندی می‌شود. ناطقین در منابر می‌گویند: این علماء سوء فراشباشیهای دربازاریان ظلام، اینهمه سواره

قراداغی وشاهسون و مرندی، و سرباز ملایری را به شهر راه دادند و آوردند که خانه‌ها به غارت رود، و بازار و ذکاکین تاراج گردد، و اهالی را به قتل رسانند، و مشروطه را - که عین عدالت و باعث قوام و دوام بنیان دولت، و سبب اتحاد و اتفاق دولت و ملت است - [از میان] بردارند [و] در این عالم کون و فساد دو روزه، به خواهش نفس نفس خودشان زندگانی و عیش نمایند. اگرچه رجال دولت، از وزراء و امراء و سردار و میرپنجه و سرتیب، هر چه ظلمه هست، راضی نیستند که دولت مشروطه شود، ولی ایشان حق دارند؛ در وقت امتداد، باقوه ظلم، مال بیچاره ملت را به صد اسم می گرفتند که صاحب کروها شده‌اند. در خزینه دولتی، حبه و دیناری پیدا نمی‌شود اما در [تصاحب] ایشان میلیونها هست. آقایان علماء، شما را چه سبب شده؟ آخر، شما می‌گویید: «ما حجج الاسلامیم و در مسند شریعت نشستیم، ما نئیم که شرع احمدی را رواج دهنده‌ایم.» پس چرا با این ظلام، همدست و هم‌زبان وهم مشرب شدید و آنها را به شهر آوردید، مال و جان ما را حلال دانستید، و حکم دادید قتل و غارت نمایند، و این لامذهبان را به ماها جری کردید. و حال آن که ما به همه ما انزل الله اقرار و اعتقاد داریم، و شیعه اثنا عشری هستیم. چه رواست که از منیها در امان باشند، [اما] برای آنکه ما مشروطه می‌خواهیم و تابع شریعت می‌باشیم، ما را قتل و غارت نمایند. آقایان اهل دنیا، شما هر چه کردید ما را زبان بسته بود؛ نمی‌توانستیم بگوئیم. حال که آن وقت شد حرف حق گفته شود، اگرچه درباره شاه باشد، «دیدید که» *قبایح اعمال شما گشاده خواهد شد؛ از قبیل احتکار گندم، و تملك به املاك غیر بدون حق، و خوردن مال صغیر بعد از وصی شدن، و خوردن تمام و کمال ثلث میت را، و دادن ثلث میت به بعضی اشرار و الواد - که قوه شرارت شما باشند - و در ظاهر کج کردن گردن به تزویر و نرم سخن گفتن با دولتمندان و بی‌اعتنائی در حق مظلومان، و جمع کردن وجه‌سادات و فقراء که بیچاره عوام مریدان از وجه خمس و مال امام به شما داده بودند، و گرفتن رشوه مخفی، و حکم ناحق دادن، و پوشاندن لباس زنانه فرنگ به زنان خود در اندرون، و خوردن بره‌ها و جوجه‌ها از تعارفات ظلمی فقرای رعیت، و گرفتن و دادن ربا، و هم‌جلس [شدن] با اشرار، و تعلق به ظلام سبیل‌دار روی ترش اکراد و بی‌اعتنائی به مؤمن، از کبر و غرور، و توقع بوسه دادن از [= بر] دست نامبارک - معلوم است که اگر کسی نبوسد چه‌ها

خواهد دید. کدام صفات حسنه شما تقریر شود؟ حال، خون و مال ملت را، در مشروطه خواهی، مباح می‌گویید، و حال آنکه اول خودتان گرفته‌اید. چرا پشیمان شدید؟ به شما چه می‌دهند؟ می‌گویند گندم بالا خواهد رفت. و می‌گویند هر چه می‌خواستید می‌نمودید، حال، دسته بسته‌اید؛ نگذارید این امر شریف پا بگیرد. ماحصل، نظر «واعظین»* در تقریر قبایح ظلام نیست - خواه معمم و خواه مکله بوده باشد - اصل مقصود در نوشتن این ورقه‌ها، بلوای بزرگ تبریز، و فتوحات جناب سردار مشروطه ستارخان، و جناب سالار مشروطه باقرخان، و زحمت کشیدن و غیرت ملت و مجاهدین است که چه زحمتها کشیده و جان نثارها نموده مشروطه گرفته و حفظ می‌نمایند، تا در روزگار به یادگار بماند؛ و در اعصار آتیه، اولاد وطن قدر و منزلت مشروطه را بدانند که هزاران خونها ریخته شده، و کوروها مال به غارت رفته تا این حریت و آزادی محفوظ مانده.

اگر شمه‌ای از فقرات ظلم آقایان مستبدین نوشته شود، از صد، یک [= یکی] به مقام تقریر و تحریر نیامده و نخواهد آمد. ظلمهای اینها، چنانچه [= چنان که] همه روز در منا بر می‌گویند، در هر ساعت یکطور جلوه گر می‌شود؛ چه قسم تحریر خواهد شد! اگرچه تشبیه ناقص بر کامل جایز نیست، ولی حدیث شریف را در این مورد، عرض می‌نمایم: از امام، علیه السلام، پرسیدند که «قرآن» چه معنی دارد، حضرت فرمودند، معنی امروز را می‌گویی یا معنی فردا؟ عرض کرد، فدای تو باشم، مگر قرآن امروز معنی دیگر، و فردا معنی دیگر دارد؟ فرمودند، قرآن [را] در هر ساعت، معنی دیگر هست. پس، الی قیامت، ظلم ظالمان «را»* هر ساعت، نوعی علیحده خواهد شد. الی آخر، به این نعمت عظمی، که مشروطه است، گرفته و حفظ گشته به ایشان رسیده، شکر نمایند، و بر شهیدان و به زحمتکشان این زمان، رحمت بخوانند و بر ظالمان لعنت بگویند.

بالجمله، تا امروز در بازار زد و خورد زیاد هست. جناب سردار می‌خواهند بازار و کاروانسراهای تجارتنی در دست ملت شود [= باشد]؛ و عمل حفظ بازار را جناب سردار و انجمن ایالتی به کربلایی حسین خان باغبان، که جوان دلیر و شجاع و امین است، مفوض فرموده که بمرور، به دست آورده و حفظ نماید، و از شر اشرار محفوظ ماند. لهذا روزی نمی‌شود که در بازار از مجاهد و سواره، زخم‌دار و مجروح نباشد [= نشود]. اکثر

«از» سواره‌ها که بجهت تاراج، داخل بازار می‌شوند، مجاهدین تیراندازی، و سواره‌ها به عوض [= مقابله به مثل] می‌نمایند. از صدای تفنگ و واژه گلوله، به بازار داخل شدن، امکان ندارد؛ و بسیاری از سواره‌ها در بازار به قتل می‌رسند. و سنگ‌های مختصر در بازار بسته شده. اگر محکم سنگ‌رندی شود، بازار محفوظ خواهد شد. کسبه از بازار مالها را خالی می‌نمایند. [به] بازار نزدیکی میدان صاحب‌الامر، که در دست شتربانیها و سواره‌هاست، رفتن ممکن نیست؛ تاراج می‌نمایند. آنها [= آنچه] که دکان شتربانیهاست محفوظ است؛ [زیرا] تعارف می‌دهند به تفنگداران [و محتوای] دکان را می‌برند. ماحصل، بیچاره اصناف بازار به مهلکه افتاده‌اند. در بازار امنیت نیست که رفته شود [= بتوان رفت] .

امروز پاشایک قره‌آغاجی مجاهد، که جوان دلیر و در بازار زخم‌دار شده بود، وفات کرد. و امروز فوج ملایری، که از طهران آمده بودند، [چون] دیدند که بیچاره‌ها حریف این میدان نیستند، همگی به ازدحام، تمام تفنگها را ریخته به خیابان آمده و به جناب سالار تسلیم شدند، و جناب ایشان دو شبانه روز آنها را مهمان کرده مرخص کردند. همه به اوطان خود رفتند؛ و سایر اشرار آذربایجانی هم از شاطرانلو متفرق می‌شوند.

روز سه‌شنبه ۲۹ شهر جمادی‌الثانیه

جناب سالار با مجاهدین شیرینجه، از بازارچه خیابان، و سواره‌های معاندین و تفنگداران دو محله، از جانب سید حمزه و ششگلان یورش آورده، از ظهر تا دو ساعت به غروب مانده، گلوله تفنگ را به سر یکدیگر مثل باران می‌باریدند. مجاهدین غیور، طایفه شیر را الی خیابان مجیدیه پس نشانده و هشت نفر ایشان به خاک هلاک افتاده و دوازده نفر زخم‌دار گشته [= گشتند] [و مجاهدین] مغازه‌ها را به تصرف درآوردند.

در این گیرودار از عقب، به سواره معاندین کمک آمده، مجاهدین را تیرباران شدید می‌نمایند. از مجاهدین، چهار نفر، که یکی عباس نام [و] و بجویه‌ای بود، به درجهٔ مظلومیت رسیده و در افتادند، و سایرین حال را چنین دید، گشتگان و زخم‌داران را برداشته برگشتند. دو باره سواره‌ها مغازه‌ها را به تصرف درآوردند، اموال خارجه و داخله را غارت کرده به قرار یک کرور بلکه زیاده، مال برده و ضایع نموده، و بدان عمارت بیقرین آتش زده و خراب کردند.

در این گیرودار، توپهای دوزخ لهب از سنگ‌های گوی مسجد و ارك

به جانب سرخاب انداخته می‌شد، و از جانب سرخاب و دامنه کوه، ثوب به جانب ارك و گوی مسجد می‌انداختند. و مباشر این دعوا شجاع نظام مرندی بود، و این شخص را يك آدم شریر و شرابخوار و بسیار بد عقل می‌گویند.

در این ایام، چند مرتبه در دست [يك] زن شراب گرفته شده که به [= برای] این نامرد می‌برد - چون ارمنستان در این جانب بود و مردم [= مردان] نمی‌توانستند بیایند، زن فرستاده است. و همین شجاع نظام مرندی بسیار به خون ملت تشنه بود و ساعتی آرام نداشت؛ گاهی از بام اسلامیه و گاهی از مناره‌های مسجد صاحب‌الامر، با تفنگ مخصوص ده تیرآلمانی، گلوله به سر ملت می‌بارید. گاهی سواره می‌فرستاد از کنار ارس فشتگ می‌آوردند، و گاهی سواره به [= برای] غارت می‌فرستاد. اجمالا، نه شب آرام بود و نه روز، و ملت بیچاره بسیار نفرین بروی می‌کردند. ظلمهای رحیم خان چابیانلو از یاد مردم فراموش شد. و پسر بزرگش در مرند، گاهی به آذوقه مانع بود. گاهی از مجاهدین قفقازیه «و» بعضی را می‌گرفت و حبس می‌نمود و پیاده و سواره عابرین را لوخت [= لخت] می‌کرد و هر چه از دستش می‌آمد در باره ملت مضایقه نداشت.

چند روز است از بازار آنچه به تصرف مجاهدین آمده [و] کربلایی حسین خان باغبان رسیدگی دارد، امن است، و مال مردم در حفظ؛ ولی اصناف بقدر امکان، اشیاء کاکین را برداشته در کاروانسرای تجارتی می‌گذارند. و امروز قرار گذاشته بودند سفیران در این خصوص، يك جوری سخن رانند ولی نخواهد شد؛ حرف بی‌ثمر است.

و امروز از طهران مراسله آمده بود؛ به اشاره نوشته بودند که وقوعات دشت کربلا در روز عاشورا، در طهران هویدا شد. و از تبریز به شهرهای دیگر تلگراف کردن ممکن نیست؛ جهت این که مرکزها همه بسته شده، و مراسله فرستادن که [در آن] احوالات این شهر پرغوغا نوشته باشد، امکان ندارد. در پستخانه‌های بلاد و شهرها مفتش گذاشته‌اند [که] به هر مراسله ملاحظه می‌نمایند، بغیر از عمل تجارتی حرف دیگری نوشته باشند، ضبط می‌نمایند. خبیرهای شهرهای ایران به یکدیگر بسته شده است. هر گونه حوادث در شهرها پوشیده و مستور مانده، جلو [= سررشته] بالمره در دست

ظلام است و تبریز را می‌خواهند بالشکر کشی و با توپ و تفنگ و قوه جبریه به زیربندق ظلم و استبداد درآورند. چنانچه [= همانطورکه] اسم «مشروطه را از دولت بعضی آقایان سوء و ظلمهای بی‌اندازه درباریان و رجال خوابان دولت، از جمیع بلاد ایران، بالمره و رداشته‌اند، که کسی را یارای گفتن «میم» مشروطه نیست، هرکسی «مشروطه» بگوید زبانش را از پشت گردنش بدرمی‌آورند، [می‌خواهند] تبریز بلا انگیز را هم چنان نمایند. ولی از توجه امام عصر، عجل‌الله فرجه، و اهتمام حجج‌الاسلام نجف‌الاشرف، و از غیرت و حمیت جنابان سردار و سالار و مجاهدین شیرینجه، و اتفاق و اتحادیازده محله تبریز، به این خیال نخواهند رسید، و آرزوهای معاندین و ظالمین در چشم کور ایشان خواهد ماند.

و خبر رسید که در اردبیل، ملا امام ویردی مشکینی را، که مشروطه طلب و آدم متدین، و شاگرد جناب فاضل شریانی بود، حاکم اردبیل، میرزا علی اشرف خان، خفه کرده و در معبر عام آویزانده است. و این هم از اشارات آقایان مستبدین شده. این بیچاره در اول بلوای تبریز، در اینجا بود، می‌گفت: می‌توانم از شاهسون سواره به کمک شما بیاورم. خواست برود مانع شدند که: رفتن تو در این بین، برای تو خوب نیست. گفت: می‌روم و سواره می‌آورم. چون عقلاً صلاح نمی‌دانستند، گفتند: حالا که می‌روی پس مانع باش که شاهسون به ضد ما نیاید. آن بیچاره عازم اردبیل شده، آقایان مستبدین به حاکم اردبیل نوشتند که: ملا امام ویردی آمد و از رؤسای بایه‌هاست، بگیر و دوشقه کن و بیاویزان. اما حاکم حیا کرده و دوشقه نکرده است.

روز چهارشنبه، سلخ شهر جمادی‌الثانیه

جناب امیر خیز آرام، و صدای تفنگ شنیده نمی‌شود، ولی از جانب دروازه باغییشه و مغازه‌ها سواره‌های وحشی خصال خدانشناس قرا داغی و مرندی به آنجاها ریخته غارت می‌نمایند. جناب سالار قهرآ پیش نرفتند، جهت این که دیروز از میدان جنگ، نوبریها رو گردان شده و چهار نفر دلیر نامدار به کشتن رفته بود و مغازه‌ها به تصرف دشمن افتاده؛ و آنجا هم نوبر است.

[درحینی که] سواره‌ها بی‌مانع، داخل خانه صدرالسادات شده مشغول

غارت می‌باشند، حاجی حسین باچند نفر مجاهد خبردار شده تفنگ‌دردست، جلو این وحشیها را گرفته مشغول دعوا می‌شود. در اندک زمان، نه نفر را مقتول نموده، باقی فرار کرده [می‌کنند.] و در آن حیص و بیص، داخل خانه حاج شیخ محمد نوجه‌دهی، صاحب‌سرای درعباسی گشته تاراج نمودند. از آنجا که دختر جناب حاج میرزا حسن آقا، مقیم اسلامیه، در [عقد ازدواج] پسر حاجی شیخ مزبور است، [حاج میرزا حسن آقا] خبردار شده هرچه آدم می‌فرستد که آنجا مال ماست، آنجا راجرا غارت می‌نمایند؟ ثمری نمی‌دهد. سواره‌ها [همانطور که] در طبیعت عقرب است، خواه‌سینه دوست باشد و خواه سینه دشمن، نیش خود را خواهد زد، «وایشان» * دزدند، دزدی خواهند کرد؛ اگرچه مال سردارشان باشد. و دیگر این که خود آقایان، آنها را به طمع مال به اینجا آورده‌اند، که هرچه غارت نمایند مال آنها باشد و دیگر مواجب [به ایشان] داده نمی‌شود. مواجب اینهمه لشکر، غارت است. چه کنند که [= اگر] غارت نکنند؟ آن بود که کروور کرومال مردم بیچاره را به غارت بردند و چون شیر مادر و خون کافر خوردند و حمال شمرندند؛

الحکم‌تہ.

روز پنجشنبه، غره شهر و جب المرجب

امروز دعوا نیست، چون در آن جانب بالمره قورخانه تمام شده. [و این] از اینجا معلوم است که آهنگر آورده گلوله توپ از آهن می‌سازند، و به این جانب می‌اندازند. و دیگر [این که] شجاعان سواره‌ها در این مدت جنگ تلف شده‌اند، و بقیه‌السیف آنها - از سواره‌های قراداغی و مرندی - از چاکی و جلادت و نشانه زنی مجاهدین شیردل یسه واهمه افتاده‌اند [و] می‌خواهند قورخانه و مدد از اطراف جمع نمایند، بعد از آن، قیام به حرب شود.

■ در این ایام که ابتدای این بلوای بزرگ است، سی و چهار جنگ شده؛ شانزده جنگ ساده با تفنگ پنجتیر و «ورندل»، باقی با تیر توپ ته پر «شرانمبیل» جنگ دولتی. و روزی نمی‌شود که صد تیر و صد و بیست تیر به جانب ملت انداخته نشود. با همه این، مجاهدین پردل شیرگیر به جنگ شده‌اند و روز بروز داوطلبند، تفنگ ورمی دارند و به دعوا می‌روند. [در

حالی که] اگر به سواره‌ها از سرکردگان خود، تهدید به جنگ نشود، اقدام نخواهند کرد. اگر چه برای راه زدن، این وحشیها ده منزل راه می‌روند، قافله می‌زنند، حال [که] مال التجاره و مخلفات مردم در پس دیسوار است، نمی‌آیند بپرند؛ چون ضرب شست مجاهدین را دیدند - چنانچه [= چنانکه] تا به حال، در این جنگهای هولناک، بقدر پانصد و ششصد نفر از سواره‌های عشایر و قراداغ و مرند به خاک هلاک افتاده‌اند، و از مجاهدین چالاک، الی چهل و پنجاه نفر به درجهٔ مظلومیت رسیده باشند یانه.

شاید ایراد شود که [وقتی] از سواره‌های رشید ایران آنقدر کشته [شده] باشند، چگونه است از اصناف نوآموز شهر چهل و پنجاه نفر؟ چگونه گنجایش [= امکان] دارد؟ [به] دلیل این که اولاً رشادت ایشان در پشت اسب و بیابان است؛ و ثانیاً تیراندازی قوی جبهه و ضعیف جبهه‌رانی شناسد؛ ثالثاً ایشان حمله می‌نمایند ولی اینان در مقام دفاع، در پشت سنگ‌های سنگی محکم. اگر صد هزار نفر پیش آید از دم تفنگ مجاهدین خواهند گذشت.

ماحصل، جناب آقایان سرکردگان مقیمین اسلامیه و رحیم‌خان، شجاع نظام [چون] دیدند تورخانه تمام و حریف پرزور است، تدبیری نمودند که: «چند روز با شعبده بازی، میدان جنگ را گرم نماییم تا بلکه مارا در راهی از طرفی گشاده شود.» علی‌الاتصال، به طهران تلگراف «است»* می‌نمایند و جواب می‌آید. قلم در دست دشمن، تلگراف در دست دشمن، هر چه می‌خواهند می‌نمایند. ملت خاک به سر تلگراف می‌کند، جواب ندادد، و به هر کس سخن می‌گوید گوش نمی‌دهد. نمی‌دانیم که چه قسم خاک بر سر این ملت بیچارهٔ مظلوم ریخته‌اند.

بالجمله، حاج میرمناف، صراف شتربانی را فرستادند گفتگویی در امر صلح بنمایند. بعد از گرفتن يك نفر کرد، از این جانب، حاج میرمناف آمد به خانهٔ حاجی علی اصغر عمویز از که در سرحد محلهٔ شتربان و امیر خیز واقع است. و خود جناب سردار را نیز به آن مجلس خواسته بودند و ایشان هم تشریف بردند. بعد از سؤال و جواب قرار بر این گذاشته شد ده نفر از جانب محلهٔ شتربان و ده نفر از جانب سردار به یکجا جمع شده قرار می‌گذارند و صلح نمایند. این مجلس را اولی در خانهٔ جناب مه‌مدخان کدخدا قرار گذاشتند که روز جمعه وقت عصر، به آنجا جمع شوند. مجلس تمام شده برخاستند. همهٔ شعبده‌ها آشکارا بود؛ درباریان مستبد و بعضی آقایان

سوء جمیع خیالات را به این گذاشته‌اند که مشروطه را بردارند و تبریزیان با غیرت و جناب سردار و جناب سالار و مجاهدین با حمیت را تنبیه کامل نمایند. این پولتیک را جناب حاج میرمناف آقا از اسلامیه تعلیم گرفته، آمده است سر مردم را بیچند [= گرم کند]. نمی‌داند که بیه این جور پولتیکها همه واقفند.

بالجمله، شب جمعه از جانب علاقاپو و تلکرافخانه و مغازه‌های صدای تفنگ چنان می‌آمد که زهره انسان چاک می‌شد. صبح معلوم شد که سواره‌ها و تفنگچیان شتربانی به جانب تلکرافخانه حمله آورده‌اند. [علت تیراندازی] او [= آن] بوده است. مجاهدین مستحفظین آن طرف [= حوالی] را آسیمی نرسیده ولی از سواره‌ها چند نفر تلف شده.

روز جمعه دوم رجب المرجب

آرامی بود، از هیچ جانب صدای توپ و تفنگ نمی‌آمد. وقت عصر، در خانه محمد خان کدخدای بنا به خواهش دیروزی، مجلس شد، ولی نتیجه نداشت. مجدداً قرار گذاشتند فردا وقت صبح در خانه حاج کاظم اسکویبی مجلس نمایند.

روز شنبه سوم رجب

صبح در خانه حاج کاظم جمع شده بودند. چنانچه [= چنانکه] عرض شد، از حرفهای بیمعنی و شعبده بازی در میان آمده [اهل] مجلس برخاسته این طرف [= این طرفیها] به این طرف، و آن طرف [= آن طرفیها] به آن جانب رفتند. معلوم شد که خبر اراجیف در میان معاندین شهرت کرده، این که: «جناب سردار کشته شده است»؛ چنانچه [= بطوری که] شجاع مسرندی در راهپورت طهران نوشته بود: «خبر آوردند به یک نفر کشته در وقت غسل دادن، چشم غسل را بسته‌اند؛ [آن] باید ستارخان شده [= بوده] باشد.» [حال] حاج میرمناف را فرستاده‌اند ببینند آن خبر صحت دارد یا نه؟ و دیگر، قورخانه از سراغی و طهران، و از کنار ارس نشنگ پنجتیر [می] آید.

جناب سردار شیپور حاضر باش به جنگ کشانیده توپچیان چاپکدست توپهای اژدر هیبت را آتش گذاشته [= گذاشتند تا] و لوله به جان دشمن اندازند. و مجاهدین شیر صولت از سنگرهای خود بنای شنلیک گذاشته و صدای دعوا که از سردار دریادل به اطراف شهر رسید، از ارك، نایب خلیل

خان مجاهد، و از خیابان، جناب سالار پلنگ طبیعت امر نمودند تسوهای قلعه کوب به روی دشمن جان و عرض و ناموس گشاد دهند. سردار نصرت، رحیم خان که باهیت اصلان، به این شهر وارد شده [تا] اهالی تبریز را گله وار، شکار خود سازد، از ضرب شصت [= شست] مجاهدین کنارگی می جوید. فرمان دادند تسوهای دوزخ لهب آتش گذارند و خمپاره های آتشفشان را قتیله بزنند. از هر دو جانب، گلوله توپهای شرانبل و خمپاره باریدن گرفت. بعضی در هوا و پاره ای در زمین متلاشی گشته فضای شهر پر آشوب را کوره نار ساخت. صحرای محشر برها بود و شراره توپ و تفنگ صفحه زمین را پر کرده، اهالی بیچاره و انفسی گویان بودند. دود و غبار در این روز جهانسوز، از گشادن توپ و تفنگ و تلاش مجاهدین صاحب نام و تنگ، و حمله های معاندین پلنگ، طبیعت و نهنک و صولت، روی آسمان را گرفته، کوره علاحمه [= علیحده] ترتیب داده و به روی آفتاب، حجاب گردیده بود. ماحصل، از چهار ساعتی روز، الی یک ساعت [و] نیم به غروب، غوغای قیامت در تبریز آشکارا بود. بعد از آن، هر دو لشکر دست از جنگ کشیده قدری آرامیت به اهالی حاصل شد.

امروز از جانب مجاهدین، رضا نام در پیش مسجد آقا باقر، مظلوم گشته، ولی از هر جانب، از معاندین، سواره کثیر و تفنگچیان شتربانی به قتل رسیده.

از اول جنگ توپ الی امروز، در تبریز بلا انگیز، یک هزار و دویست [و] هشتاد و شش تیر توپ از دو طرف انداخته شده است. تبریز نه از جهت توپ اندازی بلکه بسبب سنگر و حمله بردن دولشکر به یکدیگر، که خانه و دیوارها را شکاف می نمایند، رو به خرابی می گذارد. آنجاهایی که دعوا در آن محل است و جنگ در آن خطه اتفاق می افتد، جمله شکاف شکاف، و به رسیدن گلوله، مثل خانه زنبور گشته.

دبروز تفنگچی رفته از رؤسای تلگرافخانه، صورت تلگرافاتی را که آقایان معتمدین اسلامیه کرده بودند و جواب ایشان را آورده بودند، حکماً گرفته و آوردند و عکس آنها را برداشتند و خود صورت را دوباره به تلگرافخانه رد کردند. در اینجا لازم آمد که تلگرافات جنابان مستطابان را بنویسم که از روی عکس تلگراف آقایان نوشته ام، که پا به مهر بود.

معلوم است که آقایان یا مجبور بوده‌اند اینگونه تلگرافها نوشته‌اند یا این که صلاح ملت را ملاحظه فرموده‌اند که به [= بزای] ما مسطور [مستور] است. و گرنه در ظاهر صورت، از حضرات ایشان بسیار بعید است.

تلگراف سرمام

خدمت‌باشرافت جناب مستطاب اکرم اعظم، آقای سپهسالار، امیر جنگ، دام اجلاله‌العالی، اولاً از مرحمت‌های جنابعالی نهایت امتنان را داشته و همواره از درگاه احدیت مسألت می‌نماید که وجود مغتنم مستفله امثال آن حضرت را از جمیع بلیات محفوظ دارد. نمی‌دانید در این مدت دو سال، حقیر به چه بلاها مبتلا بوده و چه زحمتها کشیده تا کار بحمدالله بدین مقام رسیده، و در این موقع که هیچ محتاج به این زحمات نبود، از بی‌ترتیبی بعضیها اینقدر طول کشیده، و دولت را مشغول ساخته. جگر انسان‌خون می‌شود. این، موقع نفسانیت نیست، باید درپیشرفت کارها و اتمام عمل کوشش نمود. گمان می‌رود که حقیر با کسی معارضه شخصی داشته، و مخصوصاً با ایشان گرمیت دارم. واقعاً درد دل و عیب کار را عرض کردم، و گرنه حقیر تا جان دارم از خدمات خود تصور نخواهم داشت. ازدیروز باز طوری اسباب اصلاح و اسکات فراهم آورده. اگر انشاءالله بخوبی گذشت، والا دعوا بیشتر از سه روز نمی‌کشد دمار از روزگار اشرار برآورد، مشروط براین که محرمانه، ایشان را تنبیه فرمایید که بدون مشاوره، کاری را دخالت نمایند.

به تاریخ ۱۳ رجب ۱۳۲۶ هجری قمری محل مهر

■ چنانچه [= همانطور که] تلگراف این آقا سیدهاشم عرض کرده شد، این آقای پیشنماز و واعظ در تلگراف خود، چه‌ها نوشته! آنچه [= این که] نوشته: «محرمانه ایشان را تنبیه فرمایید» یعنی جنابان مستطابان حاج میرزا حسن مجتهد و حاج میرزا محسن آقا مجتهد و حاج میرزا کریم امام جمعه را؛ به این معنی که رتق و فتق امور دعوا و حکم لشکر و سرکردگان بامن [= او] باشد. [این] دلالت دارد به ریاست طلبی این آقای بزرگوار. و این که نوشته در مدت دو سال چه زحمتها کشیده تا کار بدین مقام رسیده، چنانچه

عرض شد، این ریاست طلب، الواد سیدها را به سرخود جمع کرده می گفت: هر چه من بگویم بایست او [= همان] بشود. این آقا را بدین جهت اهالی تبریز از شهر خارج کردند. رفت به طهران با خائنان دولت و ملت، در میانه، قراری در برداشتن این امر مقدس گذاشته مزاجعت کرد، و باعث شد که اطراف و جوانب آذربایجان ناامن و مغشوش گشت [= گردد]. بیوک خان نصرت السلطان را در سنه هزار و سیصد و بیست و پنج، در ماه ربیع الثانی، وادار نمود به لشکرکشی و نهب و غارت دهات قراجه داغ؛ و مسال بیچاره رعیت دهات به یغما رفت و نوامیس ملت در دست اشرار بماند. چقدر فتنه ها برپا نمودند تا کار بدینجا رسید، و این شهر آرام و منظم را در این ایام، به چنان بلوا دچار نمود.

و نوشته که: «سه روز بیشتر طول نمی کشد دمار از روزگار اشرار بر آورده، یعنی اهالی یانزده [= یازده] محله تبریز را به تیغ کشیده و اموالشان را تاراج نموده و عرض و ناموس ایشان را به دست اگر اقدراذی و شاهسون و مرندی خواهم داد. از جمیع لفظهای تلگراف این آقا مفهوم است چه فتنه ها خواهد کرد. انشاء الله تعالی از توجه امام عصر، عجل الله فرجه، و اهتمام سردار مشروطه و سالار مشروطه و مجاهدین با غیرت، به آرزوی ناصواب خود نخواهد رسید.

تلگراف سایر آلبان

حضور مبارک جناب مستطاب اجل اکرم، آقای سپهسالار اعظم، دامت شوکت، روز شنبه از صبح تا عصر تنگ، جنگ بود. سواران شجاع نظام با جمعی تفنگچیان شتر بان نایب کاظم و نایب حسن-خان شتربانی، جد کامل و فتح شایان کردند. ضرغام نظام با سواران خود نیز جنگ خوب نموده و خیلی جلو رفتند. امروز به [= برای] امیر خیز خیلی سخت روز بود. حاجی موسی خان هجویانی امروز در هنر طاق، و مرندیها خیلی جای تحسین بودند.

محل مهر جنابان مستطابان حاج میرزا حسن
حاج میرزا حسن و حاج میرزا کریم امام جمعه

■ تلگراف این آقایان نیز ملاحظه شود که سرکردگان و سواره ها را تمجید فرموده اند. بلی رشادت و جلالت ایشان، اگر چنانچه [= چنانکه] آقایان نوشته اند صحیح باشد، جای تحسین است، ولی در این موقع مناسب

نیست. و الواد شتریان را چه قسم تعریف فرموده‌اند! چون به ایشان مهمانند. شاید [هم] از ایشان واهمه دارند یا خجالت کشیده‌اند؛ و الا در قتل دوستاران امام علیه‌السلام، ایشان را تکذیب هست نه تعریف. از اینجا [= تلگراف] معلوم می‌شود زحمات اصغر گوش بریده را ننوشته‌اند. یقیناً در مجلس نبوده است که همه توصیف در [بازره] حاضرین بوده است.

چون امروز بسیار آدم کشته شده، و بسیار ضعیفه ازخوف غش کرده و سقط نموده است: از شیعیان علی ابن ابی طالب، همه مؤمن و موحد، و حال آن که دعوی روز شنبه عرض شد، می‌خواهند اعلیحضرت همایونی هرگاه غیظی در خصوص ملت فرموده‌اند - به اغوای درباریان مستبد - غیظ و غضب شاهنشاهی راساکت فرمایند. چون ایشان عالمند، بعضی حالات را خوب می‌دانند که به [= برای] ما مستور است. زیاد از این شرح دادن، رشته مطلب را از دست می‌دهد. خود مطالعه کنندگان خوب بسط خواهند داد. تلگراف دومی را عرض می‌نمایم، از آنجا ظاهر می‌شود که آقایان خوب می‌دانند یانه.

اینها تلگراف آقایان

خدمت جناب مستطاب اجل اکرم، آقای سپهسالار اعظم، دامت شوکته، استعداد صوری کاملاً موجود، سردار نصرت و شجاع - نظام در کار خود مجدد، لیکن از بی‌هولی دست بسته و ننگ؛ تنگ دارند و فشتنگ ندارند. سوار و سرباز جیره می‌خواهند و بی کار نمی‌روند. اعتماد الدوله به اعسار اعتذار می‌کند. حاجی ابراهیم از اسلامیه کنار و کاری از او ساخته نمی‌شود. گمرک از وزیر خود سند می‌خواهد، چیزی نمی‌دهد. مبلغی داعی و مبلغی جناب امام - جمعه از بانگ [= بانگ] قرض کرده به اسلامیه دادیم؛ دیگر قدرت نداریم. اگر تنخواه بقوریت رسید، امیدواریم انشاءالله کار بخوبی ختم شود، والا به فضیحت و رسوایی خواهد کشید. صلاح مملکت خویش خسروان دانند.

محل مهر ملادان الانام: حاج میرزا حسن و حاج میرزا محسن و حاج میرزا کریم امام جمعه

از این تلگراف معلوم است که همه لشکر آراسته شده به قتل و غارت، ولی فشتنگ ندارند قتل و غارت نمایند تا مشروطه برداشته شود. به احکام واجب

الاطاعة حجج الاسلام نجف الاشرف - که نایب امام علیه السلامند - گویا اعتنا ندارند.

■ نوشته اند که: «سرباز و سواره جیره می خواهند، بی کار نمی روند.» یعنی به جنگ بیچاره مسلمانان، به قتل و غارت شیعیان که نه یاغی دولتند و نه خارج از دین، ولی مشروطه طلبانند. منتها آقایان [آنها را] «بابی» اسم گذاشته اند و این اسم مشهور شده. اگر چه بنده ننوشته باشم، همه روزه ملت به بابی لعنت می نمایند در منابر و مساجد - جای انکار ندارد. و شاید این اسم را جناب آقا سید هاشم گذاشته باشند.

تنگران شجاع نظام

طهران، توسط جناب مستطاب اجل اکرم اشرف، وزیر جنگ سپهسالار مدظله - خاک پای مبارک بندگان اعلیحضرت قدر قدرت شهرباری، ارواحنا فداء.

اهالی اشرازی محله جات تماماً عقب نشسته اند. از مفسدین در امیر خیز جمع شده اند. امروز جمعه، اغلب سنگرهای ستار را گرفته ام. دوقره سنگر محکم بسته، توپ شرایینل کشیده و اتصالاً می اندازند ولی درست نمی توانند بزنند. لله الحمد به جایی صدمه نرسانیده. ولی توپهایی که غلام بسته ام تمام کرده. اگر مقتضی رای مبارک باشد، از سفارت به جنرال روس امر شود بیست هزار فشنگ بدهند. بر ختم عمل چیزی نمانده. غلام هان زاده: شکر اقدار محل مهر شجاع نظام، ۲۶ جماد الثانیه.

■ ملت می گویند: «جناب شجاع نظام، ای سرکرده رشید! «اشرازی» به قول شما اشرازی، این مجاهدین با غیرت را می گویی؟ در اول مرتبه، در باغمیشه، مفسد و اشرازی که نبود، چرا امر کردی چهارصد خانه را سواره کم فرصت [= کم فراست] غارت کردند. حتی «این که» * چنان زنان را عربان نمودند که بروی و بدشان گل کشیده فرار کردند از این محله به آن محله. و دیگر چرا راهپورت را به طهران دروغ می دهی؟ چرا ننوشته ای با پنج هزار سواره خونخوار مرند و تفنگچیان سرباز قرا داغ و شتربان حمله کردم،

سردار به پدر من آتش زد و این لشکر را شکست داد چنانچه [= چنانکه] از این سوراخ به آن سوراخ، موش‌وار داخل شدند.»

این تلگراف همی جنابان ملاذالانام است که عرض می‌شود:

خاکپای همایونی، دام سلطانه! آقاخان حسینکلو و کریم خان در اهر بانصرالممالک بنای جنگ گذاشته و اغتشاش می‌کنند. سردار نصرت که در تبریز مشغول انجام خدمت بسیار مهم و ازتکثیر سوار و سرباز ناچار است، تقویت او از هر جهت لازم است. کار کریم خان و آقاخان در این موقع خیلی نامناسب و باعث جسارت اشرار تبریز و خیانت دولت است. قدغن اکید و تهدید سخت لازم است که مشارالیها ترک هرزگی نمایند تا سردار نصرت به آسودگی کار تبریز را صورت بدهد.

محل سهرآلبان: الوالدیاه الفی عبدالکریم بن عبدالرحیم، محمدحسن بن محمدباقر، محمدبن محمد.

آقاخان حسینکلو و کریم خان چلبانلو در اهر به نصرالسلطان دلداد [= جری] شد [= شده اند]. سردار نصرت رحیم خان، گویا، حمله‌ور گشته اند قدری سختگیری می‌نمایند درخصوص بعضی منافع شخصی خودشان. جنابان مستطابان می‌خواهند جلوگیری شود و خون ناحق در اهر ریخته نشود؛ بسیار عمل خوب است. ولی بعد می‌فرمایند: «سردار نصرت در تبریز مشغول انجام خدمت بسیار مهم است.» این فرمایش آقایان را هر چه فکر می‌نمایم به جایی نمی‌رسانم. شاید تبریزیان یاغی شده‌اند که آقایان [که] در اسلامیه نشستند او [= آن] را می‌فرمایند، یا این که خلاف شرعی از ملت سرزده؛ می‌خواهند قیمت غله ارزان شود؛ یا باعث شده‌اند از همه چیز دست‌بپچاره ملت ازاعلا «تا» * الی ادنا کوتاه شده، او [= آن] را می‌فرمایند. ما را نشاید به کار بزرگان رسیدگی نماییم.

و نوشته‌اند: «به دولت خیانت است و باعث جسارت اشرار». هر چه ملاحظه می‌شود، دوسردار ملت هواخواه دولتند؛ چنانچه به جنرال قونسول، جناب سردار فرموده است که: «بیدق دولت علیه ایران به من لازم است نه بیدق شما؛ منتها درخصوص مشروطه قسم خورده‌ام و به احکام حجج الاسلام اطاعت

دارم. چقدر [= هر قدر] رمق در بدن دارم در سر مشروطه خواهم کوشیدم و به قسم خود عمل خواهم کرد. اگر امروز درباریان مستبد دست از برداشتن مشروطه بکشند، ایداً با کسی کاری ندارم.»

و آقایان می نویسند: «رحیم خان به آسودگی کار تبریز را صورت دهد.» یعنی قتل و غارت خوب نماید. یا چیز دیگر است؟ هر قدر ممکن گشته قتل و غارت کرده و علی الاتصال به هروسپله که مسلط می شود، غارت می نماید؛ چنانچه [= چنان که] مغازه ها را کرد و یک کروور مال خارجه و داخله [به غارت] رفت. خراب شدن شهر و غارت رفتن مال خارجه را و تسلط روس را خیانت [به] دولت نمی شمارند، که فردا دولت روس خواهد گفت: «صد ملیون به تبعه من ضرر خورده یا بده یا بسه جنگ آساده شو!» آن وقت خواهی دید که مملکت رفت. این خیانت نیست که سرکردگان و مواران می کنند؟

اگر سایر تلگرافات نوشته شود، باعث ملال خواهد شد. یک تلگراف صدق، شاهزاده مقتدرالدوله کرده است که نایب الحکومه آذربایجان از جانب شاهزاده اعظم عین الدوله، حکمران کل آذربایجان، دام اجلاله العالی [است] که چند روز است اعلیحضرت همایونی معین فرموده اند و هنوز از خراسان حرکت نکرده اند.

تلگران شاهزاده مقتدرالدوله

تهران، خاک پای مهر اعتلای اعلیحضرت قدر قدرت اقدس همایونی شاهنشاهی، ارواحنا فداء. از نمک خوارگی و دولتخواهی دیگر طاقت طاق شده، ناچار است که همه چیز را بی پرده به عرض رساند. تبریز و اطراف بکلی خراب و تمام شد. شجاع نظام مفید مرندی را قبله عالم، ارواحنا فداء، کاملاً می شناسند. دو نفر عالم بیچاره را که از مقتضیات سیاسی و مملکتداری بی اطلاعند، آلت اجرای مقاصد فاسده و منافع شخصیه قرار داده. آنچه بایست نشود، کردند. هزار مرتبه داد و فریاد کردم و از دامن آقایان حضرات گرفتم و به نمایندگان دول خارجه التماس و تملق کردم که نشستن آقایان در اسلامیه و دخالت به امور سیاسیه وظیفه ایشان نیست، عریاض غلامانه موقع قبول نیافت. ده کروور بلکه متجاوز ضرر وارده داخله و غیره است. امروز که تلگراف رأفت آمیز اعلیحضرت ظل العالی، ارواحنا فداء را فرستاده و مراحم ملوکانه را به همه ابلاغ و قدغن

کردم که بر حسب امر قدر قدرت همایونی تفتنگ اندازی موقوف شود، تمام سوار و سرکرده‌ها قبول و اطاعت کرده غیر از شجاع نظام، که شب اقلاً دوهزار تیر هوایی از سر بام و توی منزل خود خالی نموده و همه شهر را به وحشت انداخته. حتی گلوله هوایی به منزل سردار نصرت آمده به پایت دیوار خورده.

به نامک اعلی حضرت قبله عالم قسم است هرگاه خانه و جان و مال اهل عیال غلام در راه خدمت دولت و استقلال سلطنت برود، ابدأ و اهماه ندارد و قابل مذاکره نمی‌داند، ولی خرابی و ویرانی مملکت از حد در گذشت. تمام این کارها محض جلب منفعت شخصی است که به دولت و ملت خیانت می‌نماید. باز به نامک مبارک یاد قسم می‌نمایم مخصوصاً سوء قصدی به جان غلام دارد که غفلتاً بوسیله ممکنه به اقل خانه زاد آشوب دیگری علاوه بر انقلاب حاضره بیندازد.

ان شاء الله، بعد از چند روز دیگر که شاهزاده عین الدوله وارد می‌شود، صدق عرایض غلام معلوم خواهد شد. تصریحاً عرض می‌نمایم چه خانه‌ها و چه خانمانها و چه مغازه‌ها و چه بازارها به تاراج رفته و می‌رود. هر وقت عرض به آقایان کردم، عوض این که عرایض مصلحانه را به میزان عقل بسنجند و مصلح مملکت در نظر بگیرند، هزار گونه ناملایمات از خود آقایان و دیوانه مرنده شنیده‌ام. روزی نیست که کاغذهای رسمی از دول خارجه نرسد، ولی حضرات هیچ ملتفت این نکات نیستند. تنها کسی که با خیالات غلام همراه است، سردار نصرت و جناب آقا سیدهاشم است. استدعای غلامانه دارم توجه عاجل فوری بفرمایید که مملکت زیاده از این ویران نشود.

محل امضای شاهزاده: شوهر

تلگراف شاهزاده مقتدرالدوله درست است. شاید جانب ملت را ملاحظه نکرده، می‌خواهد خودش را از مسؤولیت برهاند؛ چون فردا عین الدوله خواهد آمد، اگر دید مملکت خراب و ملت ضایع شده به وی خواهد گفت: چرا به من خبر ندادی و یا شاه را از این مراتب آگاه نکردی؟ [ای بساکه] اینها را ملاحظه کرده باشد.

بازی، برویم سر مطلب. اینها را [به عنوان] شاهد نوشتم؛ اصل غرض،

عرض بلوای این شهر است.

روز یکشنبه چهارم رجب المرجب

وقت عصر است و از هیچ جانب صدای تفنگ شنیده نمی‌شود. باید دانست «این» که جناب سردار ملت و مشروطه هیچوقت ابتداء بر جنگ ابدآ نفرموده‌اند [تا] وقتی که معاندین اقدام نمایند. اگر اقدام به جنگ و حمله‌ور نشوند، از جانب سردار اقدام به جنگ نخواهد شد. بدین سبب، هروقت معاندین حمله‌ور شدند و توپ و تفنگ انداختند، آن وقت دعوا خواهد شد. حمله آوردن از معاندین است، دفاع با جناب سردار است. و آقایان تجار که در مسجد کوچک ارمنستان جمع بودند، دو طغرا تلگراف نوشته [= نوشتند]، یکی را به‌اعلیحضرت همایونی و دیگری را به‌نواب والا شاهزاده عین‌الدوله که در اردبیل به‌جمع‌آوری سواره شاهسون بود.

و امروز خیر رسید که دولت عثمانیه پنج روز است مشروطه شده و بدون دعوا و زد و خورد، قانون اساسی داده. و سفیر عثمانیه امروز رفتند به‌شترهان، سرکرده‌ها و علما را دید [دیدن] کرده‌اند غروب در آنجا بوده و معلوم نشد چه گفتگو کرده است.

و امروز، یک توپ بزرگ دهن پراز ارك آوردند به‌امیرخیز، و جناب سردار شب و روز به‌ترتیبات اسباب جنگ رسیدگی می‌فرمودند. و [جناب سردار که] از اول شب دعوا دیده و جنگ آزموده‌اند و در فنون دعوا کامل، و رویه رزم را بهتر می‌دانند، به‌دسیسه دشمن فریب نمی‌خورند، و ملت هم راضی نمی‌شدند آنی غفلت نمایند.

روز دوشنبه پنجم رجب المرجب

سواره و پیاده قراداغی و مرندی و تفنگچیان سرخاب و شترهان به‌حکم آقایان و سرداران، به بازار ریخته‌اند که بقیه السیف را تاراج نمایند. کربلایی حسین خان، مانند شیر گرسنه، با مجاهدین چالاک، از دم انجمن حمله‌ور گشته، از سه ساعتی روز الی عصر تنگ، در بازار، بازار جانستانی رواج داشت. از صدای تفنگ و هایهوی دلبران و آمدن تیر شهاب گلوله، بازار تجارتی از میدان جنگ ژاپون خبر برابری می‌داد.

در این روز، از توجه امام عصر؛ به مجاهدین هیچ آسیبی نرسیده ولی سواره‌ها گریخته به سرای جناب حاج میرزا کریم آقا و جناب حاج میرزا رفیع خان و جناب شیخ عبدالرحیم کلپیری داخل شده و آنها را برای خلاصی از صدمه مجاهدین، سنگر کردند، و هفت نفر از ایشان به خاک هلاک افتاد. در مقابل مالهای غارت شده بازار، نقدنداشتند، جان دادند. و سواره‌ها را طاقت ایستادن نشده بود. تفنگ و فشنگ کشتگان به دست مجاهدین آمد. وقت عصر، کربلایی حسین خان، مظفر و منصور، به جانب انجمن ایالتی برگشتند.

و جناب سردار سعی دارند در این که بازار در دست مجاهدین باشد. صدمه‌ای که [تا حال] به اهالی مظلوم رسیده بس است؛ از این زیاد متضرر نشوند.

وقت عصر، جناب مالار ملت از خیابان با پانزده نفر سوار نامدار آمدند و جناب سردار را دید [= دیدن] فرموده و مراجعت کردند، و قربانی زیاد ذبح شد.

در این ایام جنگ، قفقازیه‌ها که مجاهدین حقیقی اند، بسیار زحمت می‌کشند؛ علی‌الخصوص مشهدی حاجی و تقی یوف و فرج آقا و آقا میرزا علی-اکبر و حسن آقا و سایرین که در فنون جنگ بسیار ماهرند.

شب سه‌شنبه، سه ساعت از شب گذشته، چنان شنلیک تفنگ از بازار و جانب خانه‌های جنابان حاج میرزا حسن آقا و حاج میرزا کریم آقا و حاج میرزا رفیع خان می‌آمد که به وصف نمی‌آید. مستحفظین از مجاهدین آن طرف، در مقام مدافعه ایستاده. جواب آن نامداران را می‌دادند، تا این که کسک به مجاهدین در رسیده، دلیران سواره‌ها را تیرباران تفنگ ساختند و عقب نشانیدند. سه نفر از مجاهدین به درجه شهادت رسیدند، پنج نفر از سواره‌ها مقتول گشت.

جمیع خیالات سواره‌ها این بود [که] بقیه بازار را تاراج نمایند، [ولی] مجاهدین مانع شده نمی‌گذاشتند. این قدر دانسته شود، الی امروز که چهل و دو روز است این بلوای بزرگ این شهر بزرگ را فرا گرفته، اقل کم بیست کرور مال به تاراج رفته. با همه این، خیال رحیم خان و شجاع نظام در این است که بلکه تیریز را تماماً غارت نمایند ولی امکان ندارند. «و» * دوهزار، تخمیناً، سواره و پیاده ایشان، تا به حال، تلف شده و سیصد نفر از مجاهدین مقتول گشته ولی عمل به جایی نرسیده.

روز سه‌شنبه ششم رجب

دو ساعت از طلوع آفتاب گذشته، از سنگرهای دامنه کوه سرخاب، توپهای رعد آوای معاندین گشاده شد. چون سردار شیردل ملاحظه فرمودند که گلوله توپهای ایشان [هی] در پی می‌رسد، امر فرمودند از سنگرهای امیرخیز و ارك، به توپهای ازدها شکل آتشفشان آتش گذارند و از برق توپها آتش به جان دشمن بیندازند. از دو جانب، صدای توپها گوش آسمان را کر نموده گلوله‌های کوه شکاف بنای آمد و رفت گذاشته، صفحه شهر را رعد و برق توپها پراز نار و دخان کرده، قرص آفتاب حجایی شد. الی عصر تنگ، این جنگ هولناك امتداد یافت.

ولی امروز، ابدآ صدای تفنگ شنیده نمی‌شد، چون که از سنگرهای طرفین، تا دود یا صدای تفنگ دیده و شنیده می‌شد، فوراً گلوله توپ را به آن سنگر می‌انداختند [و] سنگر و مستحفظین آن را می‌پرانیدند. به این سبب، از هیچ سنگر شنلیك تفنگ نبود.

امروز توپهای معاندین به جایی شرر نرسانیده بود و کسی به گلوله نیفتاد، ولی توپ جناب سردار در سنگر سرخاب، نه نفر را پرنانیده است. اکثر گلوله‌های توپ به امیرخیز و ویجویه می‌افتاد، ولی از توجه امام عصر، عجل‌الله فرجه، بغیر از این که چند نفر سردیوار را شکافته به زمین افتاده. می‌گویند: «این هم از برکت آل برمك است.»^۱

و امروز عصر در كوچه حاج میرزا جواد، مجتهد مرحوم، در میانه سواره‌ها و مجاهدین جنگ سخت واقع شده، مجاهدین چابكدست از سنگر سر كوچه و قهوه‌خانه آنجا شنلیك تفنگ را با شدت تمام نموده با هر گلوله يك سوار را از اسب هستی به زمین انداخته شكست دادند. به قول موثق، نوزده نفر به خاک هلاك افتاده، از حمله خود پشیمان شدند. آمده بودند مال ببرند جان دادند. عجب این که با همه این، دست از نهب و غارت نمی‌کشند. معلوم است حالت این طایفه اگراد وحشی نژاد؛ هر کس در راهزنی کشته نشود او را طعن می‌زند و می‌گویند: «پدر تو در خانه‌اش جان داد. اگر مرد بودی در میدان جنگ کشته می‌شد.» آقایان مستبدین را ملاحظه

۱. ترجمه مثل عربی «و هذا من بركة البرامكة». این مثل در موردی آورده می‌شود که از ذکر نام و نشان کسی نفع یا ضرری عاید گویند؛ اگر نفع رسیده باشد در مقام سپاسگزاری، و چنانچه ضرر عاید گردد، به عنوان استهزا گفته می‌شود مصحح.

فرمایید که در میان شهر به اینها جا دادند و به جان و مال اهالی تبریز مسلط نمودند. «حمیت بین، جوانمردی نگر، همت تماشاکن!»
 و تا امروز، تجار و ملت چهار تلگراف تظلم به اطلاع سفیران دول، به اعلیحضرت همایونی کرده اند، جواب هیچکدام نیامده. این را به چند وجه توجیه خواهند [= می توان] کرد: اول این که درباریان مستبد [تلگراف را به دست شاه] نمی رسانند؛ یا این که می رسانند، وزراء خائن جواب گرفته ولی نمی دهند؛ یا این که جواب از طهران می آید [ولی] چون تلگراف به دست آقایان [مستبدین] افتاده، به این جانب نمی رسد. ماحصل، جواب تلگرافها نمی آید [تا] لامحالہ، ملت بیچاره تکلیف خودشان را بدانند. ولی این را ملاحظه می نمایند که روز به روز بر تکثیر لشکر می افزایند و قورخانه ای که به مراغه برده بودند می آورند. به جد و جهد، تدارک قتال را زیاد می نمایند. «و» معلوم است [همانطور] که مشروطه را از شهرهای ایران برداشته اند، می خواهند از شهر تبریز هم برداشته شود [و] از برکت اهتمام آقایان مستبدین، ملت ایران را، بعد از دو سال مشروطه شدن، مجدداً به زیر بیدق ظلم در آورند. ابد اهالی غیور تبریز به این معنی رضا نخواهند داد. چه قدر رمق در بدن دارند جهد و کوشش خواهند کرد و ننگ گردن کجی را قبول نخواهند نمود. با جان و مال در این راه کوشیده حفظ حقوق خودشان را خواهند کرد و در اجرای فتاوی علماء نجف - کثر الله امثالهم - سعی خواهند بود.

چنانچه [= چنان که] عرض شد، جناب سردار، درحینی که محله جات به اوامه افتاده، رضا به قضا داده، بیدق ظلم را از اسلامیه آورده در محله جات نصب نموده بودند، با چند نفر رفتند در هر جا که بیدق زده بودند با شمشیر حمیت قلم نمودند. چگونه به غیرت آن جناب گنجیده خواهد شد که بعد از دو سال مشروطه، رجال خائنین دست تسلط به ملت بیچاره دراز نمایند؛ چنانچه [= چنان که] اهالی تبریز [نیز] در این راه با جان و مال ایستادگی دارند.

روز چهارشنبه هفتم شهر رجب المرجب

به قرار دیروزی، توپهای رعد آوای طرفین گشاده می شد که از هیبت غریبش زمین و زمان به لرزه در افتاده گلوله های کوه شکافش به سر خائنین مثال تگرگ می بارید. الی عصر، گرم دعوای توپ بود. وقت عصر، سواره

قراداغی و مرندی و سایرین و تفنگچیان شتربانی و سرخابی از جانب علا-
 قاپو و میدان توپخانه یورش سخت آورده، مستحفظین سنگرهای آنجا
 ایستادگی نموده بازرگیر و دارگرم شد. گلوله تفنگ مثل باران باریدن
 گرفت. جناب آقامیرهاشم خباز مشهور، که شخص دولتمند و غیورند، در
 رسید. ازدوجانب مجاهدین پلنگ طبیعت حمله ورگشته شلیک سخت نمودند.
 صدای تفنگ آفاق را گرفته يك ساعت غوغای محشر آشکارا [بود] ودلیران
 طرفین از آمدن گلوله های پهلو شکاف قدم پس نمی گذاشتند تا این که شکست
 به جانب سواره ها افتاده الی بیست نفر مقتول گشته برگشتند.

و شب پنجشنبه از هر جانب صدای تفنگ زهره شکاف شنیده می شد.
 الی صبح آرامی نبود. و امشب [= دیشب] قورخانه مراغه را به محله
 شتربان رسانیدند و فی الجمله توه قلبی به [= برای] آقایان حاصل گردیده.
 و دعوی سخت امشب [= دیشب] درکوچه حاج میرزا جواد مرحوم بود.
 سواره ها به رنجو، می خواستند خودشان را به بازار بیندازند؛ و حال آن که
 بسیار [ی] از دکانها غارت شده و دسترسها را ورچیده برده اند.

الی امروز [در] جنگها [یی] که شده است هیچ طرف از دعوا روگردان
 نشده مگر [به علت] این که جمعی کثیر به قتل رسیده [و] برای ورداشتن
 کشته های خود از دعوا دست کشیده اند. آنچه [= آن که] اکراد و سواره ها
 هست [= هستند] به دلگرمی مال و طمع غارت و غنیمت که آقایان مستبدین
 و سرداران ایشان شکار [= سراغ] داده اند و مجاهدین غیور در سرنام و
 ننگ و حفظ عرض و ناموس، توسل به امام زمان علیه السلام نموده در سر
 حقوق مشروع خود و اجرای احکام حجج الاسلام، کوشش می نمایند [و] مثال
 سد اسکندر، در مقابل دشمن ایستاده اند، و همه روزه فتح و غلبه با مجاهدین
 است اگرچه [مستبدین] در عدد، پنج مقابل مجاهدین می شوند.

شب پنجشنبه، دعوی سخت در جانب راسته کوچه و دم مسجد آقاباقر
 و رودخانه، سواره ها و شتربانیها یورش آورده مجاهدین در سنگرها آماده و
 تفنگ در دست ایستاده بودند. ازدوجانب با شدت تمام، گلوله به سرهمدیگر
 می ریختند. [دعوا] تا دو ساعت امتداد یافت. چند نفر از سواره ها مقتول و
 بقیه به جانب شتربان گریزان شدند.

اهالی قره ملک با بخت سیاه خود دست به گردن شده از اول این
 بلوی بزرگ، به سواره های قراداغی و مرندی راه داده و با ایشان دست

به هم شد-بنا به تقریر آینده‌ها [= کسانی که از آن محله می‌آیند]-بنای راهزنی و دزدی گذاشتند [= گذاشته‌اند]. چون [این محله] در جادهٔ ارونی و خوی افتاده است و [این جاده] جادهٔ بزرگ شهر است، آن جاده مسدود گشت [= گشته است]. [لذا] جناب سردار امر فرمودند که آب طاحونهٔ ایشان را بریده نگذارند جاری شود. اهالی نوکه‌دیزه و گامشوان نهرایشان را زدند. بعضی از اهالی قره‌ملك آمده متوسل شدند به سردار و ایشان هم امر فرمودند آب را جاری سازند. و ایشان متعهد شدند که دیگر خلانی ننمایند. هیهات، پلاس سیاه سفید نخواهد شد، چنانچه [= چنان که] تا امروز آنچه از دستشان می‌آمد در راهزنی کوتاهی نکرده‌اند [که] اگر ذکر آنها را نمایم طول خواهد کشید-این هم «از دولت آل برمک است». خلاف ایشان مشهور شده.

روز پنجشنبه هشتم شهر رجب المرجب

چون «که» * قورخاقه امشب به دست سواران رسیده، دلیر شده‌اند. يك ساعت از روز گذشته، از دامنهٔ کوه سرخاب، مشغول توپ خالی کردن شدند. دود توپها را از یکدیگر جدا نکرده دامنهٔ کوه را خرمن آتش ساختند و صفحهٔ محلهٔ امیر خیز و ویجویه را از باریدن گلولهٔ توپ شراپنل و متلاشی شدن آنها در هوا کورهٔ رعد و برق ساختند تا سی توپ به جانب جناب سردار انداختند، وایشان «هم» * باکمال وقار و تمکین ساکت بودند. [ولی وقتی] دیدند خائنان دولت و ملت، رحیم‌خان و شجاع نظام ابدآ شرم ندارند و پا از اندازه بیرون گذاشته دلیرانه آتشفشانی می‌نمایند، امر فرمودند که توپها را آتش بزنند و جواب دشمنان ملت و دین‌مبین احمدی، صلی‌الله علیه را با دهن آتشبار توپ بدهند. توپچیان چابکدست توپهای کوه شکاف را گشاد دادند. الی غروب آفتاب، آتش دعوی توپ شعله‌ور بود و اهالی بیچارهٔ غیور تبریز در میانهٔ این آتش سوزناک، همچون موی بهم می‌پیچیدند.

وقت عصر، قدری سواره رشید از جانب اسبران و کیوی و غیره به کومک ملت وارد شهر شدند و به خدمت سردار مشرف شده در جرگهٔ مجاهدین ایستادند. چون آوازهٔ دلیری و مردانگی جناب سردار ستارخان امیرخیزی و جناب سالارباقرخان خیابانی درآفاق عالم شهرت کرده «بود» *

که با مستبدین ایران طرف مقابل گشته در سرحقوق ملی. که مشروطه است. جنگ می‌نمایند و چهل شبانه روز است آرامی از جنگ نشده، محض از روی غیرت، در مقابل هزاران هزار دشمن قوی پنجه ایستادگی می‌نمایند، مردان غیور روی به جانب ایشان کرده به جان نثاری می‌آیند. از تقاضای مجاهدین با غیرت «ایشان» * سر به کف نهاده به جان نثاری پیشقدمی می‌نمایند. اگرچه در پیش همت دریا مثال جناب سردار این گونه کارها سهل است ولی باز چون قطره به دریا ملحق می‌شوند. امیدواریم ان شاء الله به فضل خداوند و توجه امام عصر علیه السلام، دشمنان خائن دولت و ملت و سرکردگان گرگ خصلت بزودی منکوب و مغذول شوند، و ملت بیچاره از این تنگنای وحشت خلاصی یابند.

چنانچه [= چنان که] [می‌دانیم] در طهران، از سعی و تلاش، این مستبدان آنچه کردنی نیست کرده‌اند و آنچه گفتنی نیست گفته‌اند؛ از قتل نفوس صغیر و کبیر، و غنی و فقیر، و عالم و جاهل، و از غارت خانه‌های متمولین و هتک حرمت و عصمت، و عریان نمودن مخدرات و برداشتن عصمت زنان و گرفتاری بی‌تعمیران و کشتن بیگناهان، و نهی از تعزیه‌داری، و منع از نماز جماعت، و ضبط پستخانه و تلگرافخانه که اخبار از شهری به شهری نرسد. اگر شاهنشاه جوانیخت ما بخواهند که این ظلمها به ملت نجیب ایران وارد نشود، اولیای خائن دولت و مستبدین دربار شاهنشاهی نخواهند گذاشت و مفتخواران ایران، جمیعاً به این امر شریف رضا نمی‌دهند که ملت بیچاره با شاه جوانیخت خود همدست شده و نگذارند که خائنان دولت، زیاده از این، دولت ایران را پایمال کنند که عاقبت امر به انقراض منجر شود.

روز جمعه نهم رجب المرجب

یک ساعت به ظهر مانده، توپهای دوزخ لهب، از دو جانب، غریدن گرفته الی غروب آفتاب، تبریز یلانگیز نمونه محشر شد. نتیجه این دعوا از جانب شتربان چیزی معلوم ننمود، ولی از این جانب، به کسی و به جایی صدمه نرسید؛ اگرچه گلوله توپ مثل تگرگ می‌بارید.

از دوازدهم شهر جمادی الثانیه، که اول توپ اندازی بود، «با» * توپهای دامنه کوه سرخاب با محله خیابان کاری نداشتند. اگر چه

جناب سالار درخیابان مهبای جنگ بودند، ولی [چون] در اول مرتبه، در جنگ بیوک‌خان، دهن ایشان [= مستبدین] سوخته بود، از ایشان [= سالار] دست کشیده متوجه جناب سردار بودند. چون جمیع سواره‌ها و سرباز و سرکرده‌ها و توپ به شتربان جمع شده و با امیرخیز همسایه بودند و فاصله در میانه نبود، خیال آنها این بود که جناب سردار را اول از میانه بردارند بعد متوجه خیابان شوند. معلوم ننموده بودند [= نمی‌دانستند] که این، شیر بیشهٔ دلاوری و نهنگ دریای هنروری است. سیل بی‌امان از کوه بلند چه خواهد برد؛ مگر این که در زیر پایش نابودگشته، غرق دریای سرگردانی و پریشانی خواهد شد.

روز شنبه دهم شهر رجب المرجب

شاهد عرض بنده است. روزی است نمونه از محشر. آقایان مستبدین و سرکردگان عشایر چون دیدند لشکر موجود و قورخانهٔ ساکفایت حاضر شد، چنین نقشه کشیده بودند که امروز عمل را ختم نمایند و ملت را در آتش سوزناک بسوزانند. سوارهٔ شاهسون به سرکردگی نصرالله‌خان پورتچی، سوارهٔ قزاق به سرکردگی رحیم‌خان و ضرغام نظام، و سوارهٔ مرنندی به سرکردگی شجاع نظام و علی‌خان و موسی‌خان هجوانی، و سایر سرکرده‌ها و سرباز و تفنگچیان شتربان و سرخاب، هفت و هشت هزار نفر از شجاعان آذربایجان، که هر یکی با سام نریمان برابری داشتند، روی به جانب جناب سردار درامیرخیز، و به طرف جناب سالار درخیابان، بمثل سیل بی‌امان، از چند سمت حرکت نمودند. باچهل و پنجاه نفر نقب‌زن، فوجی از جانب ششکلان و میدان مشق از سرمغازه‌های معجدالملک، و فوجی از علاقاها و میدان توپخانه، و فوجی از سرکوچهٔ قاضیان - سده‌سته - روبه طرف جناب سالار درخیابان؛ و فوجی از جانب بازار و میدان صاحب‌الامر به راسته کوچه، و فوجی از بازارچهٔ شتربان به جانب مسجد آقاباقر، روبه دروازهٔ اسلامبول، و فوجی از میدان کاهفروشان رو به دروازهٔ اسلامبول، و مرکز جناب سردار، و فوجی از جانب کوچهٔ لکار رو به طرف چپ سردار - از شش جهت - به جانب جناب سردار به حرکت آمده مثال دزیا جنبش نموده، گلولهٔ تفنگ پنج تیر را مثال باران می‌باریدند و غوغای قیامت آشکارا نمودند.

از این جانب، مجاهدین شیر صولت در سنگرها آمادهٔ جنگ شدند. در سنگرهای جانب میدان مشق، و میدان توپخانه و کوچهٔ قاضیان، مجاهدین

رشید خیابانی دست به انداختن تفنگ نموده شراره به جان معاندین زدند؛ چنان آتش افشانی کردند که حریف در شطرنج بازی مات ماند، نتوانست قدم پیش نهاد. همچنین در راسته کوچه، گلوله تفنگ به هر جانب از سنگرهای مجاهدین باریدن گرفت؛ نگذاشتند سوران دست گشایند. اگر چه سنگرهای محکم نداشتند ولی خوب خودداری [= مقاومت] کردند.

سرکردگان معاندین، قوه حریبه را به جانب دروازه اسلامبول وامیر-خیز می خواستند بزنند. سر مجاهدین آنطرفهارا خواستند مشغول نمایند تا از آنجاها کومک به سردار نیاید مگر صدمه ای به سردار شیردل برسانند. فوج بزرگ که به سرکردگی ضرغام و نایب حسن و کاظم بود، به مسجد آقا باقر حمله ور گشتند. مجاهدین آنجا از عمل غافل بودند. در سنگر آنجا سه نفر - من جمیع الجهات - تفنگچی از مجاهدین بوده بدون دعوا می گریزند. از آنجا همان فوج بدون مانع به دروازه اسلامبول هجوم آور شدند و یک عراده توپ جلوکه آورده بودند در محاذی دروازه گذاشتند. فوجی از میدان کاه فروشان می آمد با سرکردگی نصرالله خان شاهسون. [این فوج] رو به طرف بیرون دروازه جست و خیز نمودند و حمله ور شدند. در دروازه اسلامبول، مستحفظ از مجاهدین شیر پنجه همین بیست و پنج نفر بودند و خاطر جمعی به سنگر مسجد آقا باقر داشتند [و] در سر کار خود آماده نبودند. از جانب اندرون دروازه، معاندین به مسجد کوچک آنجا داخل شده و باقی در [سمت] چپ کوچه آنجا ایستاده دروازه را تیر باران نمودند و توپ را به دروازه بستند [= دروازه را به توپ بستند].

[چون] مجاهدین با غیرت دیدند که دشمن قوی پنجه غفلتاً به سراپیشان ریختند و آتشباری می نمایند، به دم دروازه دویده مهیای جنگ شدند. باتیر شهاب گلوله تفنگ، آن طایفه را خواستند عقب نشانند، دیدند که از مسجد گلوله تفنگ بمثال تکرگ می بارد. مجاهدین از کثرت دشمن و قلت خود اندیشه نکرده خودشان را مثال سمندر به آتش زده، زانو به زمین گذاشته، بادهن تفنگ آتش فشان جواب آنها را می دادند.

[وقتی] جناب سردار دیدند که دشمن قوی پنجه غفلتاً هجوم آور شدند، همچون شیر خشمناک در آن عرصه خوفناک، جلد و جالاک، به مجاهدین نهیب می زدند. چون حریف را پر قوی دیدند امر فرمودند توپ شراپینل که در میدان اسب فروشان بود، محاذی دروازه کشیده رشته حیات دشمن را قطع نمایند. توپچیان چابک دست فوراً توپ را به دم بازارچه کشیده، به طرف دشمن چیزی دست خالی نمودند. در آن تنگنای بازار، سه تیر توپ خالی کردند. دود توپها

در هردفعه بازارچه را گرفته صاف نشد. مجاهدین باغیرت اگرچه در گلوله انداختن فرصت نمی دادند، ولی بجهت دود غلیظ، سررشته کار دعوازدست [شان] رفته [بود]. دشمن قوی پنجه و کار آزموده فرصت را غنیمت شمرده، داخل دود توپ گشته، چنان شنلیک تفنگ نمودند که دریک دم هزاران تیر در هوا طیران می نمود. از صدای توپ و تفنگ، در آن تنگنای بازار و میدان آسب فروشان، صوراسرافیل آغاز دمیدن نموده، عرصه محشر نمونه ای از این گیر و دار گشت.

در این اثنا - دم دروازه گچ پزخانه [ای] است - از پشت گچ پزخانه، سواره جرار، دیوار را شکاف نموده، داخل گشته، پشت سر مجاهدین را احاطه نموده از انداختن گلوله تفنگ مضایقه ننمودند. دیگر بالمره، سررشته دعوا ازدست مجاهدین بیچاره رفته غرق دریای آتش شدند، از دعوا دست کشیده روبه فرار نهادند. ستار و عباس، دو برادر، دست از توپ نکشیده توپ را سنگر نموده مشغول دعوا شدند. ناگاه ستار، که جوان دلیر [ی] بود، گلوله خورده روبه فرار کرده در افتاد. مجاهدین نعش آن جوان را از میدان جنگ برداشته و تفنگش را گرفته قدری راه آوردند؛ دیدند مجال بردن ندارند به زمین گذاشتند. اما عباس فشنک را تمام کزده دست خالی گشته خنجری در بغل داشته، کشیده سه نفر را مقتول و خودش گرفتار شد. سواره ها توپ بزرگ شرایینل را گرفته به بازار آتش زدند و به جانب مسجد آقا باقر کشیدند.

در این گیر و دار، این بنده با چند نفر، در دم دروازه کوچه، که اول ویجویه است، تفنگ در دست، با چند نفر ایستاده بودیم. مرد وزن و صغیر و کبیر فراراً از محله پیش گریخته ناله کنان به جانب محله ویجویه گریزان بودند. فوج فوج، بیخود، می آمدند. در این اثناء، مجاهدین که ازدست گرگ اجل، خودشان را رهانیده [بودند] از دروازه داخل شدند. «که» * سر [و] صورت ایشان از دود و غبار معلوم نبود. ایستادند. ایشان را دلداری می دادیم، و ایشان از مقتول شدن ستار، که جوان دلیر [ی] بود، و اسیر شدن عباس، که ارشد مجاهدین است، متأسف و متألّم بودند. بعد از لمحّه ای که آرام شدند به میدان جنگ برگشتند. در آن حالت، چنان شنلیک تفنگ [جریان] داشت که [با این که] فاصله ما و آنجا هزار قدم - لامحاله - می گشت، از [بالای] سرما گلوله بی دربی می گذشت.

در دم دروازه اسلامبول، هشت کاروانسرای بزرگ بود. همه اش را

بیت الله در روز نه گاه بر من و حکمت می آید برین باب و از آن قرار داد و از آن است برین و از آن است برین

در روز نه گاه بر من و حکمت می آید برین باب و از آن قرار داد و از آن است برین و از آن است برین

در روز نه گاه بر من و حکمت می آید برین باب و از آن قرار داد و از آن است برین و از آن است برین

در روز نه گاه بر من و حکمت می آید برین باب و از آن قرار داد و از آن است برین و از آن است برین



سواره‌ها گرفتند و آتش بیزادی را شعله‌ور کردند و از میدان اسب فروشان و میدان کاهفروشان و کوچۀ غیرانچی و کوچۀ لک‌لر، سواره‌های شاهسون و افراد قراداغی و مرندی هجوم آورده داخل کوچۀ بزرگ امیرخیز گشته [= گشتند] که مرکز جناب سردار نامدار بود «داخل شدند» * کاروانسرا و مسجد آنجرا سنگر نموده با تفنگ پنج‌تیر آتشفشانی نمودند. جناب سردار باده و دوازه نفر مجاهد دلیر در مقابل آن لشکر بی‌پایان چون سد اسکندر ایستاده توکل به خداوند عالم نموده و مدد از جناب مولای متقیان خواسته باین عدۀ قلیل مشغول تیراندازی گشته مانند شیر خشمناک از دهان تفنگ، آتش سوزناک به جان آن لشکر بیپایان می‌انداختند.

[از] يك ساعت پیش از ظهر تا سه ساعت به غروب مانده، همین گیرودار برپا بود، که تعریف او را بازبان قلم نمی‌توان کرد؛ که بهرام فلک دست به جبین گذاشته تماشای این جنگ هولناک می‌نمود، و در واقع به رشادت و جلالت و شجاعت این نادر آفاق، احسنت احسنت می‌گفت. اگر چه این بنده این حکایت را می‌نمایم، ولی [در واقع] نمی‌توانم تقریر نمایم. [تا] کسی حاضر نشود و آن غوغای محشر را نبیند چه معلومش گردد که در این عرصه چه قیامت شده، و صد هزار مرد و زن و طفل و صغیر را چه قسم وحشت برداشته. [وقتی که] در میان شهر دریک دقیقه، چهار هزار تفنگ گشوده شود و گلوله توپها بی دربی بیارد، و از صدای توپ و تفنگ گوش آسمان گرفته شود، به اهل آن شهر چه قیامت خواهد شد!

چنانچه [= چنان که] غرض شد، مجاهدین که از بازارچه اسلامبول گریخته بودند، برگشتند. همه‌اش از اهل و بیجویه و کوردللو بودند؛ و مشهدی سیف‌الله کوردللو و کربلایی عبدالعلی، رئیس ایشان، و مشهدی حسین نام [ی] دست خالی، «هم» * از عقب ایشان روان گشت. بعد از آن، کربلایی ابوالقاسم که صوفیان تازه رسیده بود، خودش رابه آن عرصه رسانید. ماحصل، جملتان [= جملتان] ده و دوازه نفر مجاهد با غیرت کوردللو و بیجویه‌ای و حاجی حمدالله به مقابل چهار و پنج هزار نفر سوار جزار از دهاهیت، از کوچۀ تاج احمدیها، خودشان را به بیام کاروانسرای پیش رسانیدند. با هر گلوله تفنگ یک نفر سواره را از پا آوردند. مشهدی حسین مزبور، دست خالی، نهیب می‌زد: «بزنید!» دریک دم، کاروانسرا مملو از کشتگان گشت. از آنجا سواره‌ها به تازی دیگر ریختند و کربلایی حسین خان باغبان، در این گیرودار، رسید. از جانب

دیگر، يك بالاخانه را سنگر نموده از سرای دیگر به سواره‌ها و شتربانیها رم داده [آنها را] به سرای دیگر ریخت. فوری، نقب‌زن از اینجا به آنجا نقب زده به فاصلهٔ دو ساعت، جمیع کاروانسراها را از وجود دشمن خالی کردند. آخر الامر [مستبدین] چنان عجز به هم رسانید که قسم می‌دادند: «دیگر نزنید!» تا کشتگان را ورداشته برویم. و این جمع قلیل به ایشان امان دادند کشته‌های خود را ورداشته و رفتند. و از آن جانب رودخانه، که جناب سردار با نفس خود مشغول دعوا بود، شکست فاحش به آن اکراد وحشی نژاد داد و ایشان هم کشتگان خود را ورداشته به جانب شتربان دوان شدند.

در این مقام، تفنگچیان لیل آباد و نویر در رسیدند و قدری در آن اواخر جنگ، تیراندازی نمودند. چون آدم کثیر از شتربان و سرخساب و ششگلان از عقب این لشکر آمده بودند، چند خانه را سواره‌ها و ایشان غارت نمودند در میدان اسب فروشان.

و امروز، چند تا نارنجک و بمب انداخته شد، و توپهای جهانسوز از دو جانب، پی‌درپی، انداخته می‌شد. امروز اثاث و ذکور اهل شهر در ناله و افغان بودند و از ته دل بر باعث ویرانگیزندهٔ این قتنهٔ بزرگ لعنت می‌کردند. معلوم است شب همان روز، سرکردگان، در اسلامیه، طرح این دعوا را ریخته بودند؛ و آقایان مستبدین را ببینید که حاضر بودند چگونه امر به این قتال نمودند [== نمایند].

[یکی] از مجاهدین می‌گفتند [== می‌گفت] که من «یا حضرت عباس» می‌گفتم، سوارهٔ شاهسون گفت: «شما حضرت عباس را چه می‌شناسید، مگر بابی نیستید؟» من به بابی لعنت کردم، گفت: «واللهی شما را به ما بابی گفته‌اند.» اهالی می‌گفتند: «ملاحظه نمایند! شیعهٔ اثنی‌عشری را بابی اسم می‌گذارند [و خود] با ظلام و فساق شریک ظلم و غارت می‌شوند که مشروطه را وردارند؛ [زیرا] که به آقایان از هر جهت ضرر کرده؛ از ارزانی گندم، و بریدن وظیفهٔ ایشان، و برهم شدن تبول، و تساوی در کلیهٔ حقوق ملیه.»

الحاصل در امروز جهانسوز، از جانب سواره و پیادهٔ لشکر، و تفنگچیان شتربانی و سرخابی، علی‌روایه، هفتاد نفر به خاک هلاک در افتاد، و به قرار بیست نفر مجاهد از جانب سالار در خیابان و جانب سردار، و سایر محله‌جات به قتل رسید. يك ساعت بدغروب مانده، دعوا ساکت، و طرفین برگشتند. طول دعوا ده ساعت تمام شد. در این ده ساعت، در يك دم، هزار تفنگ

خالی می شد. طرفین دست از جان شسته بودند» * این جنگ، بسیاری رو بر وی بود. در وقت غروب، شهر فراغت حاصل نموده [= نمود]. شب آرامی بود، ولی [روز] دروازه اسلامبول بالمره خراب و آتش گرفته، به قرار صد بابدکان معمور سوخته و غارت شد. شب، مجاهدین در میان آن خرابه تراول می کشیدند، و از جانب میدان مشق و علاقاپو، هر دو طرف در مقابل یکدیگر همچو کوه پابر جایستاده تیر اندازی داشتند. لکن از سنگرهای خود پیش نرفتند. امروز، اصل نظر در امیرخیز و جناب سردار بود. الحمدلله با آن قهر که آمده بودند کاری نساخته و رشیدان خود را به قتل دادند. امروز، اگر چه بیست نفر از مجاهدین مقتول و مظلوم شد، در عوض سه برابر داوطلب از جوانان غیور محلات تفنگ برداشتند.

و عباس کوردلرو را که [مستبدین] گرفته بودند بردند به اسلامیه. چون «که» * دعوی مسلم با مسلم حرام است، از مصدر حکومت آقایان حکم صادر شد که آن جوان مظلوم را سر بریده بیاویزند. به این سبب، از کوردلر-لوهای ویجویه، دوازده نفر جوان دیگر مسلح شدند؛ از آن جمله مشهدی سیف الله، که جوان دلیر و نامداری است، و مشهدی حسین کوردلرو، محض درس غیرت، تفنگ برداشتند. هر قدری که لشکر معاندین کثرت پیدا می نمود و فوج فوج از سواره و پیاده به کمک ایشان می آمد، [و] دعوا شدت پیدا می کرد، از جانب ملت نیز جوانان غیور دست از جان شسته تفنگ ورمی داشتند. و به حضور جناب سردار و جناب سالار می رفتند و به جان نثاری مشغول می شدند. اگر چه تا به حال، تخمیناً سیصد و پنجاه نفر مجاهد در راه ملت، جان شیرین خود را نثار کرده اند، ولی به عوض آن، سه هزار جوان دلیر مسلح شده به جنگ می روند.

روز یکشنبه یازدهم شهر رجب المرجب

سرکردگان لشکر جلادت اثر، در پیش خود ملاحظه نمودند [= خیال کردند] امروز برای ایشان از آوردن توپ بزرگ شرابیتل و نزدیک آمدنشان به انجمن حقیقت، که مرکز جناب سردار است، فتحی شده است. اگر چه این قدر سواره مقتول شد، در جنگ چنان روزی، گفتند بسیار نیست. به خیال آنها چون امروز کشته مجاهدین بسیار بوده، فردا از دهشت امروزی، دیگر پیش نخواهند آمد. عمل تبریز را ختم می نماییم؛ سردار را گرفتار و مجاهدین

را متفرق و شهر را تازاج خواهیم کرد، مژده غلبه به تهران خواهیم داد. اما ندانستند که چقدر [= هر قدر] ایشان سختگیری نمایند، ده مقابل آن، این طرف محکم خواهد شد.

شب یکشنبه در عوض بیست نفر، دویست تن علاوه زبر سلاح رفت. بالجمله [مهاجمین] طرح یورش دیروزی را پسندیده در همان شکل یورش آوردند، ولی دو تفاوت داشت: در راسته کوچک تیراندازی نکردند، و به دروازه اسلامبول حمله نکردند؛ چون «که»*، علی‌روایه، سی و دو نفر ایشان از طایفه شاهسون در آنجا به قتل رسیده بود. سایر حملات به قرار دیروزی است. فوجی بزرگ در میدان مسجد آقا باقر جمع شده از آنجا داخل رودخانه شدند. چون «که»* سدهای رودخانه بلند و سنگر محکم است، با [= از] رودخانه آمده [= آمدند]. بعد از گذشتن از پل مسجد، میدان اسب‌روشان [است که] طرف راست مرکز جناب سردار و طرف چپ خانه‌های غارت شده دیروزی است. [مهاجمین] در رودخانه خودداری [= توقف] نمودند و مشغول تیراندازی شدند. فوجی [نیز] از جانب میدان کاه‌روشان «که»* می‌آمدند و یک عراده توپ تهنه پر جلومی آوردند [که] در آخر میدان، در محاذی راسته کوچک، که مشرف است به مسجد ایریلولر، گذاشتند. بعضی سواره‌ها داخل کوچه آنجا [= آن کوچه] شده از پشت کوچه به کاروانسرای آنجا داخل شده سنگر کردند و از پشت مقبره سید ابراهیم، [به] همان قرار، داخل کوچه غیرانچی شده، که زقاق تنگ است، [و] در خانه‌های آنجا ساکن گشتند، و فوجی از بالای کوچه غیرانچی مشهور [که] یک کوچه تنگ است، خانه باغچه‌ها را یک به یک، شکاف نموده پیش آمدند به طرح مثلث مستطیل؛ دو ثلث ضلع آن مثلث را احاطه نمودند. ولی به حساب دیگر، سه ضلع مربع مستطیل را احاطه نمودند. نسبت به مکان دعوا، به جولا نگاه جناب سردار، همین [= حداکثر] دویست متر مانده بود. از سه جانب، جناب سردار را احاطه نمودند، به محاصره درانداختند. یک طرف که گشاده مانده [و] آن هم نزدیک و تیررس است، همین [= حداکثر] پنجاه قدم با سواره‌ها فاصله دارد. پشت مسجد که سواره‌ها گرفته بودند [و] انجمن حقیقت است در آنجا فاصله نمانده بود.

خوب نقشه [ای] برای جیک امروزی کشیده‌اند؛ دیگر رهایی از این

نقشه بسیار مشکل است، هم محیط شده‌اند و هم مانع از رسیدن کومک و سه عراده توپ، که در باغ است، به سواره‌هایی که در خانه‌های غارت شده‌اند. همین [= حداکثر] پنجاه قدم راه است محل جنگ، [چنان‌که] عرض شد. ولی طرحش بدین منوال است:

این یورش بدون صدا و شنلیک بود. اول، در ابتدای دعوا، توپ را که در آخر میدان کاهفروشان [بود] به مسجد ایریلوها بستند گلوله توپ شرایینل دیوار مسجد را شکافته در سوی مسجد آتش گرفته و پاشیده شد. مجاهدینی که در مسجد بودند از این واقعه رم نمودند و از مسجد بیرون آمدند. آنهایی که از سواره‌ها در رودخانه بودند شنلیک کنان جست و خیز نموده داخل مسجد شدند. از کاروانسرای پیش و عمارتهای زقاق عبرانچی، سواره‌ها و معاندین باتفنگهای پنج تیر بنای شنلیک گذاشتند. در آن عرصه خوفناک حمله ژاپون را به قلعه پورتاتورا بازیچه به قلم دادند. جناب سردار دریا حوصله، که مشتاق اینگونه روز بودند، [چون] ملاحظه فرمودند که مراد حاصل شده و دشمن به پای خود آمده و به دام افتاده، امر فرمودند فوری از عقب مسجد چند سوراخ برگشودند؛ و فرمودند توپچیان مریخ صوت از باغ، توپ به مسجد گشاد دهند. گلوله توپ قلعه کوب دیوار مسجد را شکافته و نفر سواره پیلتن را با خود برده [= برد]. از این جانب مسجد، مجاهدین قوی پنجه تفنگها را خالی نمودند. اتصالاً گلوله را به مسجد بارانیدند و در مسجد و پیش [= جلو] آن، از کشته‌ها پشته‌ها ترتیب دادند. سواره‌های قوی هیکل فوراً از مسجد خارج شدند. از سنگرهای پیش، مجاهدین تیراندازی نموده، سواران از آن جاده پهن، خود را داخل کاروانسرای پیش نمودند. توپچیان و جناب سردار با تیر توپ و تفنگ جلو ایشان را نشانه نموده بساطی که در آنجا چیده بودند، تار و مار و برچیده نمودند.

در این گیر و دار محشر، کربلایی حسین‌خان باغبان با ده و دوازده نفر در رسید، از رودخانه گذشته داخل کوچه توتلوخ گشته در آنجا یک‌جایی را سنگر کرده از پشت دشمن جان و مال و عرض و ناموس، بلکه دولت و ملت، مشغول گشت به انداختن شهب گلوله تفنگ.

[چون] حریف از خواب غفلت بیدار شده دید که در چهار موج گرداب

۱. پورت آرتور، شهر و بندری در منچوری که ژاپن‌ها در سال ۱۹۰۵ از روسها گرفتند. - مصحح.

بلا افتاده و راه نجات از هر جانب بسته شده، نقشه سرکردگان غلط رفته، برپیچ و تاب گریز افتاده [= افتاد]. مجاهدین با فرهنگ به کاروانسراها و خانه و باغچه‌ها، که مملو بودند از طوایف اکراد شاهسون و قراداغی و مرندی، بمب بزرگ و نارنجک انداختند. از صدای تفنگ و گشادن نارنجک و غریدن توپها زمین و آسمان به لرزه افتاده صدای الحذر از آن مرحله خوفناک به افلاک رسید. از طرفین چنان کوشش در جنگ بود [که] با زخمهای پهلو شکاف، قدم پس نمی گذاشتند؛ اگر برادر می افتاد، برادر دیگر یا به سینه او گذاشته گلوله می انداخت. در واقع، سواران رشیدعشایر در این میدان جنگ، گرانی را از کوه برداشته [= به عاریت گرفته] از پیش به پس نمی نشستند.

الی غروب آفتاب، در آن عرصه هولناک غوغای قیامت آشکارا بود تا از هر جانب شکست به جانب سوارها و عشایر اکراد افتاده روبه گریز نهادند. چنان خودشان را باخته بودند که کفش از پا و کلاه از سر و تفنگ از دستشان می افتاد متوجه نمی شدند. الی دروازه شتران، مجاهدین پلنگ طبیعت تعاقب نموده برگشتند. کاروانسراها و کوچه‌ها و خانه باغچه‌ها مملو از کشته‌های شاهسون و قره‌داغی و مرندی و شتربانی بود. شب، سوارها و شتربانیها راه دادند و کاری نداشتند، و ایشان به آسودگی آمده، الی صبح، مقتولین خود را برداشته می بردند.

دیگر مشکل است بعد از این، سوارهای رحیم‌خان و شجاع نظام و سایر سرکردگان اقدام به دعوا نمایند. امروز و دیروز آنچه قوه داشتند زدند، دیدند حریف پرزور است؛ جنگ با این پلنگان کار سهل نیست. اگر درست ملاحظه شود یورش و نقشه سرکردگان چنان بوده که از آن مرحله رهایی یافتن بسیار مشکل بود. ولی جناب سردار در جنگ چنان تمهید کردند [که] فی الغور، آن گره مشکل را گشادند به آسانی. و از جانب خیابان، جناب سالار باقرخان با مجاهدین خیابان، در راسته خیابان سنگر محکم بسته بودند و در مقام دفاع ایستاده.

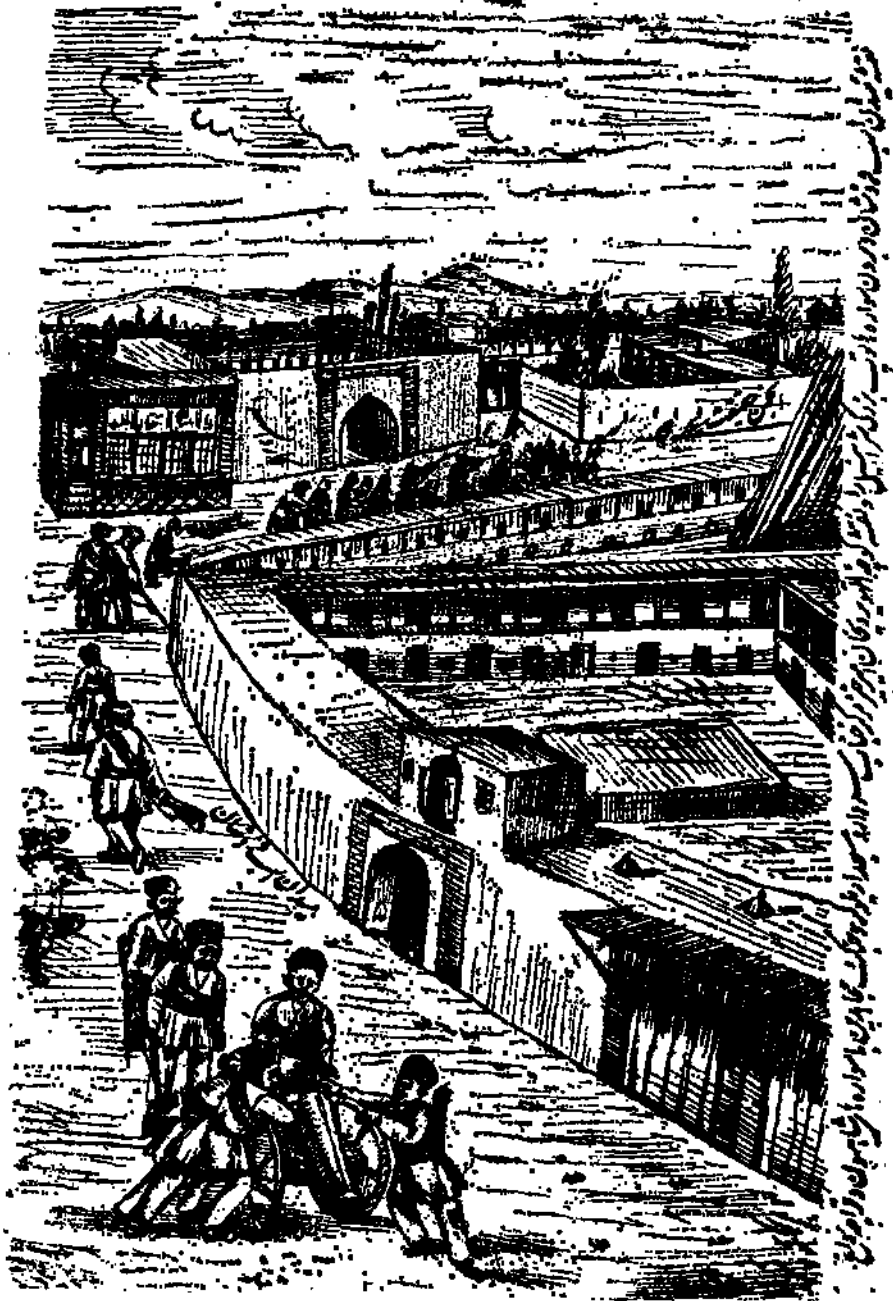
سردار نصرت، رحیم‌خان، بعد از گریختن از باغ شمال، در باغ صاحب‌دیوان منزل داشت؛ در خیال حکومت آذربایجان در آنجا نشسته. بعد از شکست دادن به مجاهدین بهرام صولت شیرشکار، با خیال خود سوار

۱. ظاهراً نویسنده «خیال» را به معنی جمع «خیل» [سواران] آورده است تا با «خیال»ی که قبل و بعد از آن می آورد، صنعت جناس به کار برده باشد. البته حاجتی به توضیح نیست که «جمع مکسر» «خیل»، «خیول» و «اضیال» است.

گشته با دبدبه چنگیزی وارد شهر شده صاحب کروفر خواهد شد. کیفیت [= جریان] باغ را خواب، خیال نموده که: البته چنین واقعه خطورخواهد شد [= امکان پذیر است] که جمع قلیلی مرا با هزار سوار جرار از باغ همچون قلعه محکم خارج کرده باشند. از سردار در امیرخیز به من صدمه بسیار رسیده تلافی را امروز، از سر گرفته، خواهم کرد. امر نموده همه سوار شده يك عراده توپ جلو درپیش، سوارها جلوریز حمله ورگشته از صبح تا ظهر، گرما گرم دعوا بود. درواقع، [مهاجمین] این دفعه ایستادگی خوب نمودند؛ چون همیشه [از] آن راسته خیابان [که] جاده بزرگ شهر بود کاروان بمثال سیل می آمد و می رفت و امروز در عوض آن کاروان، گلوله توپ و تفنگ بمثال سیل آمد و رفت می کرد. در حوالی ظهر، بعد از دادن سوار بسیار به گرگ اجل، اسب گریزرا مهمیز تیز زده به جانب باغ شتافتند. کشتگان ایشان درخون خود غلطان درمیان میدان بماند.

■ فاما از جانب دروازه باغمیشه، که عرض شده، [چون] از سواره و پیاده در آنجا حمله ورگشته بودند، از انداختن توپ و تفنگ مضایقه نداشتند، جناب سالار با مجاهدین خونخوار، در کمین کین نشسته به جانب ایشان بستند. بعدها، با تیر شهاب گلوله، آن دلیران را در آن عرصه رم دادند. از راهی که آمده بودند به آن راه، بسیاری [از] ایشان عازم شدند؛ یعنی به دیار عدم. بقیه السیف رو از ستیز تیز گردانیده فرار نمودند.

هر دو جانب سالار از دشمن خالی شد و از جانب علاقا پو، که فوجی آمده بود، جناب آقامیرهاشم خیابانی و مشهدی محمدصادق چرندابی، با مجاهدین شیر صولت حمله ورگشته از سنگرهای آنجا شنلیک نمودند، گلوله های جانستان به سر ایشان باریدند. سواره های پلنگ هیبت در آن میدان هولناک مجال ایستادگی ندیده بسیاری از ایشان جام اجل را از دست آقامیرهاشم، که در روز نبرد سر کرده بزرگ سالار است، و آقامحمدصادق قفقازی و مجاهدین نوشیده و بقیه در زوایای تیره آنجا پنهان شدند. از بیم مجاهدین الی نصف شب پنهان بودند. [سپس] يك يك، از آن عمارت که پنهان بودند به یکجا جمع شده، پابرهنه مبادا کسی صدای کفش ما [= ایشان] را بشنود. کلاه در دست گرفته، خم شده، از اینجا به آنجا، از آن ورطه خارج شدند. پس از آن، کفش به پا و کلاه به سر، به جانب شتریان، پیش آقایان و سرکردگان خود دویدند، گفتند: «ما تا به حال در محاصره بودیم، آنها را پراکنده کرده آمدیم.»



در این تصویر یک شهر قدیمی را می‌بینیم که در یک تپه ساخته شده است. در مرکز آن یک برج بلند قرار دارد. در سمت چپ یک دروازه بزرگ با یک قوس در آن دیده می‌شود. در پایین تصویر، چند نفر مشغول به کار هستند؛ یکی از آنها یک چرخ بزرگ را می‌چرخاند. در پس‌زمینه، کوه‌ها و آسمانی با ابروهای افقی دیده می‌شود.

بالجمله، امروز، فتح نمایان شد. به قول صحیح راویان [که] از غسالخانه و سایر قبرستانها خبر آوردند امروز دویست و چهل و دو نفر از ایشان کشته شده، از مجاهدین هم شش نفر مقتول و پنج نفر زخمی است. شاید بعضیها که از مطلب دور است [= دورند] در اینجا ایرادی نماید [= نمایند] که چطور خواهد بود [= ممکن است] این قدر از سواره‌های رشید آذربایجان کشته شود ولی از مجاهدین به شماره مزبوره؟ جواب همین است که: گلوله‌های مجاهدین به بدن ایشان می‌خورد و گلوله سواران به سنگ. چون ایشان حمله می‌آوردند اینها از سنگ می‌زنند؛ تفاوت در اینجاست. ولی سنگرها به آسانی ساخته نشده؛ مجاهدین يك تفنگ خالی نموده يك سنگ به سنگ گذاشته [اند]. درحالی که گلوله دشمن مثال تگرگ می‌بارید سنگرها بدین قرار ساخته شده نه به آسانی.

دیروز که شجاع نظام مرندی در بردن توپ بزرگ فخر و مباحات داشته و می‌گفت: «امروز اگرچه آدم بسیار تلف شد ولی [در عوض] توپ ایشان را آوردم [و] فردا خود ستار را می‌آورم» امروز مبهوت و متحیر بود که: «چگونه [این قدر جوانان دلیر را به کشتن دادیم و چیزی نتوانستیم. چنانچه ایشان گرفته‌اند [= با روشی که مجاهدین پیش گرفته‌اند] اگر از ما کو و طهران استعداد نیاید، با ایشان جنگیدن عیب و مشمت به سندان زدن است.

■ و امشب [= دیشب]، بعد از گذشتن يك ساعت از شب، اهالی محله‌جات، جلگی، اذان می‌گفتند و گشادن باب فرج را از خداوند عالم می‌خواستند. اگرچه امروز فتح شایان بود، ولی ملت درآه و فغان بودند و می‌گفتند: «ای ظالمان سخت‌دل و ای مقیمان انجمن اسلامی و سرکردگان دون همت، شما همگی به کلام مجید در انجمن مقدس یاد نمودید که: «چقدر [= هر قدر] رمق در بدن داریم در این امر مقدس خواهیم کوشید.» و می‌گفتید: «بعداز این، به ملت خدمت خواهیم نمود.» چه شد که حالا جمع شده‌اید به ریختن خون ملت؟ ای رحیم‌خان و شجاع نظام، شما بودید [که] بعد از قسم خوردن می‌گفتید: «ما نوکر ملت هستیم.» چه شده شما راکه ما [را که] حقوق خود را می‌خواهیم، جمع شده‌اید. قتل و غارت می‌نمایید.

بالجمله، در این روز، از انداختن توپ و تفنگ مضایقه ترفت. در این دو روز چنان غوغای قیامت در تبریز هویدا بود که وحشیان صحرا و مرغیان هوا از ده فرسنگ رم نموده و فرار می‌کردند. کوره نار در زمین و کوره خاک بر هوا جلوه گر شده عالم دیگر حادث شده بود. هر قسم [که] به مقام

تقریر درآید، عسری از اعشار این جنگ هولناک عرض نخواهد شد.

■ شب دوشنبه آرام، و صدای تفتنگ شنیده نمی‌شد. ولسی وقت عصر، درسرپل میدان اسب‌فروشان، يك طفل دوازده‌ساله‌را سواران بی‌مروت با گلوله زده بودند. پدر و مادر آن طفل صغیر چه ناله‌ها [که] می‌نمودند؛ جگر انسان کباب می‌شد.

روز دوشنبه دوازدهم شهر رجب المرجب

امروز جناب آقا شیخ سلیمان، سلمه‌الله، يك مراسله به جناب حاج میرزا حسن نوشتند که ماحصل مضمونش این است: «جناب مستطاب، اهالی شهر به‌شما ایراد می‌نمایند و می‌گویند چرا درانجمن اسلامیه نشستند و این شورش و غوغای معشر را در شهر حادث نموده که سبب شده است به تاراج بازار و غارت اموال و مقتول شدن جوانان و رفتن نوامیس و خرابی شهر و سوختن دکا کین و سقط جنین و پراکندگی مردم به اطراف و گلوله خوردن اطفال و زنان در کوچها و خانه‌ها. و سایر ملامها را به سر خود جمع نموده‌اید، همه روزه اگراد وحشی را ترغیب و تحریص می‌نمایید به جنگ مؤمنین و مسلمین که خداوند حرام نموده است.» در حاشیه همین مراسله، جناب حاج میرزا حسن جواب نوشته بودند که ماحصلش این است: «اینها همه از شاه است به‌من دخل ندارد. و من هم از خوف آمده در میان دو محله بزرگ در اسلامیه نشسته‌ام که خود را حفظ نمایم. اهالی شهر سوءظن در حق داعی نموده‌اند.» پا به مهر نموده روانه کرده بود. و حال آن که اهالی همه می‌گویند که این مفسده عظیم را که [= چه کسی] در این شهر برپا نموده و که باعث شده این شهر آرام دچار اینگونه بلاهای ناگهان گشته. وقتی که اهالی در ماه جمادی الاولی، در تلگرافخانه جمع شده در سر حقوق ملیه سؤال و جواب می‌نمودند که مشروطه دوساله را حفظ نمایند، جناب آقا مجالس مخفی نموده سندها نوشته و مهر کردند که مشروطه را و درارند، و حال آن که این شجره طیبه عین عدالت و احکام الهیه است و سبب برکندن ریشه ظلم و استبداد؛ که انبیاء و اولیاء علیهم السلام، مأمورند از جانب خداوند عالم امر نمایند به انفاق و اتحاد و مهربانی مؤمنین به یکدیگر، و رفع ظلم، و اعانت به فقرا و ملهوفین، و مواسات به ضعفا، و عدالت در احکام، و ترك احتکار و حبس آذوقه فقرا، و دادن خمس و زکوة، و اصلاح حال مؤمنین، و تدارک اسباب جنگ.

اهالی تبریز مشروطه و قانون می‌خواهند [تا] اجرای این اوامر بنمایند. جمیع خیالات آقایان به این منجر شده که نگذارند این امر مقدس جاری بشود. با ظالمین و مستبدین همدست و همزبان شده این بلوای بزرگ را احداث نمودند. وقتی ملت واقف شدند که میان آتش سوزناك واقع شده‌اند و جان و عرض و ناموس‌شان در معرض تلف است. و ملت همه می‌دانند جناب آقا پنج و شش روز پیش از این حادثه، رفته و نشسته بود در اسلامیه. درحالتی که بازار گشاده و شهر آرام و همه مشغول امر و عمل خود بودند، نه خوبی بود و نه کسی بسا کسی کاری داشت، تفنگچیها را روانه کرده ملاهای تابع را به اسلامیه آوردند و در آنجا بهتانه گفتند و اقترایا به ملت بیچاره بستند، تا این هنگامه محشر را برپا نموده در بیست و دوم شهر جمادی‌الاولی تفنگچی فرستادند اهالی را تیرباران کردند. دیگر، اهالی غیور تبریز به این آشکارایی عمل شما را چطور روپوش نمایند؟ چرا می‌نویسید که: «من از خوف آمده در اسلامیه نشسته‌ام.» کسی تنها [= تنها يك نفر] نمی‌گوید بلکه همه اهالی از کوچک و بزرگ، زبانش [= زبان‌شان] به این حالات گویاست.

■ الحاصل، در این روزها جمیع خیالات سرکردگان این است که بالمره اسم مشروطه را از شهر بردارند تا شاهزاده عین‌الدوله به آسودگی وارد شهر شده بطریق استبداد و دلخواه خود، حکمرانی نماید؛ و حال آن که اهالی تبریز و جمیع آذربایجانیان، هشت‌کروور ملت، مشروطه می‌گویند. اگر چه در بعضی بلدها از خوف ظلام ساکتند ولی در باطن، سخن یکی است. چنانچه [= بطوری که] همه روزه، اهالی شتربان و سرخاب، مخفی، از سر حدها گذشته به مسجد صمصام‌خان می‌آیند و می‌گویند: «چاره از دست ما رفته، چه کنیم! آقایان، سواره‌عشایرا کرد را داخل محله ما کرده‌اند. ما بیچارگان قدرت حرف زدن نداریم! اول مدعی این ظالمان، ما بییم و چنانچه [= بطوری که] چقدر تفنگچی شتربان و سرخاب [که] آمده در این طرف گلوله می‌اندازند!» امروز شهر ساکت بود؛ از جانبی اقدام به جنگ نشد.

■ شب سه شنبه عید میلاد جناب امیرالمؤمنین علیه‌السلام است. مجاهدین لیل آباد و نویر، با موزیکان و جمعیت زیاد، صلوات گویان، به تبریک عید شریف، به خدمت جناب سردار آمده، در انجمن حقیقت صف کشیده، تبریک نمودند. بعد از صرف شربت و غلیان، معاودت کردند. معاندین بعد از ملاحظه اینگونه جشن و اقدامات ملت که به سردار ملت، مجاهدین چه

احترامات می‌نمایند، و در خیابان، همچنین به جناب سالار، این عقده دردل ایشان گره نموده [= بسته شده] دوساعت از شب گذشته، شروع نمودند به انداختن گلوله تفنگ، چنان به محله‌ها و سنگرها گلوله باریدند کانه ابرهای تیره تگرگ می‌ریزد. درخانه و باغچه و کوجه‌ها از باریدن گلوله ایستادن ممکن نبود. تا طلوع صبح به همان منوال تیراندازی بود. بعد از طلوع آفتاب، معلوم شد که سواره والواد شتربانی از کوجه حاج میرزا جواد مجتهد مرحوم گذشته به سر انجمن مقدس ایالتی یورش آورده‌اند که بیدق انجمن را ببرند، مجاهدین مستحفظ انجمن و بیدق در مقام مقابله و مدافعه ایستاده، تیر بارانی گشته، کاری نتوانسته‌اند بنمایند. ولی به بیدق شریف که به اسم مبارک جناب ابوالفضل علیه السلام و حضرت صاحب العصر، عجل الله فرجه، مرقوم است، گلوله زیادی برخورد کرده بود. به مجاهدین صدمه‌ای نرسیده ولی به تقریر راویان، سه نفر سواره مقتول گشته است. درجایی که در متازه‌های مجیدالملک، در کتابخانه‌های آنجا، پانصد جلد کلام الله سوخته شود، به اسم شریف ائمه هدی، علیهم السلام گلوله انداختن و تیر باران کردن بسیار سهل است.

روز سه‌شنبه سیزدهم شهر رجب المرجب

اهالی مظلوم به قرار ایام سابق، به مسجد صمصام خان جمع شده، جناب مشهدی میرکریم و جناب آقامیرزا حسین واعظ از مظلومیت ملت و ظلم ظالمان و محسنات مشروطه و شرافت امروز، و قبایح افعال استبداد، و امر به صبر اهالی، شرحی بیان نمودند و برای شرافت و جشن امروز، صد و ده توپ به نام نامی جناب مولای متقیان علیه السلام، در ارک دولتی، خالی نمودند. و موعظه تمام گشته، جماعت مسجد کلا برخاسته به تبریک عید شریف، به امیرخیز آمده و جناب سردار را دید [= دیدن] نموده بعد از صرف شربت و غلیان، رفتند جناب سالار را در خیابان دید نموده مراجعت کردند.

و مجاهدین غیور، در سنگرهای خود، همه، آماده و مهیا بودند و از جانبی اقدام به جنگ نشده [= نشد]، ولی معاندین تیرهوایی بسیاری انداختند. تا غروب آفتاب، چنین تیراندازی داشتند.

معاندین بعد از این روزها، اقدام به دعوا نمی‌نمایند؛ چون در مدت پنجاه روزها، [که] یک روز و یک ساعت، میدان جنگ را خالی نگذاشته

اتصالاً شروع به جنگ دارند «و» همه اوقات غلبه با مجاهدین است. شاید بعد از این، شبها اقدام به جنگ نمایند. و بسیار راهپورت به طهران داده اند [که] فردا یا به دو روزه عمل تبریز را ختم می نماییم. در این دو روز یعنی دهم و پانزدهم، هر چه در قوه داشتند بردند و کاری نساختند. دیدند امر بسیار مشکل است؛ مجاهدین در پایداری بحال کوه پا برجا هستند و ایداً قدم پس نمی گذارند و تفنگ ایشان زودتر گشاده شده و تیرهایشان خطا نمی کند. [با خود گفتند] پس شبها شبیخون بزنیم بلکه کاری از پیش ببریم. از این روی، دوشب است اقدام به جنگ دارند، دو روز است به جنگ نمی آیند.

روز چهارشنبه ۱۴ شهر رجب المرجب

اهالی قریه خواجه دیزه سه نفر سواره مرندی گرفته بودند که فشنگ پنج تیر داشتند. آوردند به حضور جناب سردار، معلوم شد که اهل داد و ستدند و فشتگها را آورده اند بفروشد. و یک هزار و پانصد فشنگ داشتند. جناب سردار فرمودند که قیمت فشنگها را به ایشان بدهند و بعد مرخص فرمودند بروند. و امروز در شهر آرامی هست. از هیچ جانب اقدام به محاربه نشده. اگر چه صبح، معاندین تیراندازی نمودند ولی از این جانب جواب داده نشد. چنان می نمایند [= می نمایند] که سرکردهها منتظر ورود نواب و الاشاهزاده عین الدوله می باشند. در این روزها از آرد و گندم و میوجات فراوانی اثر هر جهت حاصل است. از اطراف بسیار می آید و از زان است.

و اطراف و جوانب شهر همه با اهالی تبریز هم آواز و هوا خواهند مگر اهالی قره ملک و سردرود. و در این دوجا بعضی الواد و اشخاص مسلط و مستبد هست [= هستند] از آن جهت است، نه این که همه شان به ضد تبریزیان حرکت دارند [= داشته باشند]. و آن الواد، برای مداخل شخصی خود که از اهالی مظلوم می نمایند، از [طریق] بخت کردن مردم و پول گرفتن از آینده و رونده، که قابل تقریر نیست، ضداً حرکت دارند.

و امروز جناب آقامیرزا حسین واعظ و مشهدی میر کریم آقادر مسجد قریب [= غریب؟]، به این مضمون نطق فرمودند که بعضی از آقایان مستبد کمر دون همتی خود را به میان زده اند که این مشروطه را برهم بزنند و به طریق ظلم و استبداد رفتار نمایند و ملت مظلوم را به اسم بایمه متهم ساخته اند. نه از امام زمان علیه السلام شرم دارند و نه از خداوند قهار خوف می نمایند.

ما می‌گوییم: پدر تاجدارا، حکام ظلام به ماها ظلم می‌نمایند. يك حدی بگذاریم از آن زیاده به ما ظلم و تمدنی نکنند. ارباب دهات و میاشیرین هر چه هست و نیست داریم از ما می‌گیرند. به حقوق خود راضی نیستند. زیاده از حق خود از ما نگیرند و این مالیات که می‌دهیم امنای دولت به جای دیگر مصرف ننمایند؛ به سواره‌ها و سرباز و توپچی بدهند که ایشان مضطر شده [= نشده] فعلگی ننمایند. فقرای ملت هر سال، صد هزار بلکه زیاد به خسارچه رفته فعلگی می‌نمایند [آن هم] به چه زدالت! در مملکت خودمان کارکنند. کارخانجات درست نماییم؛ روغن [= نفت] از زمین خارج کنیم؛ مریضخانه و دارالعبزه بنانماییم و نگذاریم کسی به کسی دست ظلم و تمدی دراز نماید. هر کس حق خود را بشناسد. اطفال یتیم و مسکین را که در بازارها عریان مانده‌اند به مکتب بگذاریم. ایشان را صاحب علم و صنعت نماییم و زنان با عفت در پیش دکانهای خیازی نایستند. سرباز و توپچیان با لباس نظیف گردش نمایند و سواران بغلشان مملو از پول سرخ و سفید شود. وسنگ ترازوها را درست نماییم، و شهرها و قصبات و دهاتها را آباد نماییم، و راهها را بسازیم که آیندگان و روندگان به آسانی آمد و شد نمایند. مساجد آباد و علمامحترم، و سادات باعزت، اعیان و امنای دولت قوی، و ملت صاحب دولت و مکتب، و سائلان نایاب، و مملکت از هر حیثیت [= حیث] آباد. ماطالب مشروطه‌ایم [که] اینها را درست نماییم. آقایان درباریان و ظلام می‌گویند: «نمی‌شود، ما نمی‌گذاریم این امر مقدس جاری شود. [ما می‌خواهیم] در محکمه‌ها چنانچه [= همانطور که] معمول است، به دعوای يك قریه، پنجهزار تومان محکمه شاگرد ببرد و عمل هم تمام نشود؛ همچنین سایر دعوها.» و می‌گویند: «چنانچه [= چنان که] [تا به حال] يك اسمی [روی مردم] گذاشته پنجاه تومان الی هزار تومان جریمه گرفته‌ایم، بعدهم بگیریم.» و سایر ظلمها به شرح ایضاً. و سرکردگان می‌گویند: «[همانطور که] تا به حال جیره و مواجب سرباز و توپچی و سواره‌ها را از دولت گرفته و به ایشان نداده‌ایم، [که] جای خود دارد، [بلکه] همواره از ایشان جریمه [هم] گرفته‌ایم، [اکنون نیز] باید همان قسم رفتار نماییم.» درباریان و امنای خائین می‌گویند: «به ما چه که مردم از گرسنگی بمیرند یا نه. روی گندم را هیچکس نمی‌تواند دید مگر این که چند دفعه بعد از آمدن و برگشتن، يك من، پنجهزار دینار، نصفش خاك و ربك

«شود» می‌فروشیم.»، «التاس مسلطون باموالهم» را شاهد قول خود قرار می‌دهند. در این صورت خون مازاجلال و مال مارا تاراج می‌نمایند. باین ظلمهای فاحش خودشان، البته باید مارا متهم نمایند به اسم بابی گذاشتن. از امام عصر حیا نمی‌نمایند، از ما ملت مظلوم حیا خواهند نمود؟ [ببینید] چگونه ملت را ضایع، و دین مبین حضرت سیدالمرسلین را رخنه می‌زنند. آه، صد آه، کاش چشم بصیرت ما گشاده شود تا ببینیم اینگونه علتها را؛ که برای منافع شخصی خودشان چه فتنه‌ها و آشوبها در این عالم انداخته‌اند.

روز پنجمین پانزدهم شهر رجب المرجب

امروز شهر آرام، و از هیچ جانب صدای تفنگ شنیده نمی‌شود. امروز در مسجد، اهالی اظهار دلشنگی نمودند از غارت اموال و تاراج بازار و شکایتها از ظلم سرداران و آقایان اسلامیة نشین. جناب آقامیرزا حسین و مشهدی میر- کریم اهالی را امر به صبر نمودند و گفتند: «آوازه آمدن شاهزاده عین‌الدوله منتشر است. ان‌شاءالله بعد از آمدن او، اموال غارت شده شماها را گرفته و رد خواهند نمود. هرکس که مالش به غارت رفته صورت بگیرد و بیاورد.» معلوم است شاه هم به این امر رضا نخواهد شد. هیئات، بسیار بعید است. شب جمعه همچنین آرامی بود مگر [= جز این که] کم کم، صدای تفنگ از سنگرها می‌آمد.

روز جمعه شانزدهم شهر رجب المرجب

مجاهدین باغمیشه که به اسلامیة تسلیم شده بودند و بعد از تسلیم شدن ایشان، باغمیشه به غارت رفت - دیگر پشیمانی به جایی نمی‌رسد - امروز اکثر ایشان آمده به حضور جناب سالار، بعد از اظهار پشیمانی، گفتند: «چقدر [= هر قدر] رمق در بدن داریم، بموجب فتاوی حجج الاسلام نجف- الاشراف، در راه مشروطه کوشش نموده و دفاع خواهیم نمود. مارا مقیمین اسلامیة، به انواع حیل، فریب دادند. اول نام تنگ ما این شد که محله ما به غارت رفت.» چون محله باغمیشه در دست سرکردگان و سواران است، در محله خیابان، مجاهدین باغمیشه اقامت نمودند.

امروز معاندین از هیچ جانب اقدام به جنگ نمودند و شهر آرام

است. و هیأت اردبیل دبروز وارد شده‌اند؛ از جانب شاهزاده عین‌الدوله مأمورند استمزاج اهالی تبریز را نموده و به ایشان بزنائند. وقت عصر وعده داده بودند به حضور جناب سردار برسد و گفتگو نمایند. لهذا تجار، اعیان، علما و سادات در انجمن حقیقت جمع شدند. جناب صارم‌الدوله، حاکم‌طالش، و جناب وکیل‌الرعیای اردبیل، و جناب رشید‌الملک وقت عصر تشریف آوردند. جناب سردار در جای دیگر به امورات تفنگچیان مجاهدین مشغول بودند. بعد از صرف شربت، چایی و غلیان، هیأت فرمودند: «در ضمیر شاهزاده این است که این امر مهم را اصلاح نماییم، و همواره صلح بهتر است، و از جانب شاهنشاهی عنوعومی خواهم [= خواهند] داد و مراحم ملوکانه به عموم ملت خواهد رسید.» جناب آقامیرزا سیدحسین خان فرمودند که: «شما از جانب شاهزاده حکمران آمده‌اید اهالی را استمزاج، و طرح صلح و اصلاح را ریخته [= بریزید] و بعد، شاهزاده وارد و به حکمرانی خود مشغول باشند.» گفتند: «البته صلح و امنیت بهتر است.» جناب آقامیرزا سیدحسین خان فرمودند: «شاهزاده عین‌الدوله چند مدت است از جانب دولت به حکومت آذربایجان منصوب شده‌اند؟» گفتند: «یک ماه می‌شود.» فرمود: «رحیم‌خان و شجاع‌نظام در عرض این ماه، آنچه قتل و غارت نموده‌اند، و به ملت تقریباً بیست کروور ضرر زده‌اند، آیا به حکم شاهزاده حکمران کرده‌اند یا خودشان؟» گفتند: «نه، خودشان کرده‌اند.» فرمود: «پس، استمزاج و صلح، در این صورت، چه لزومی دارد؟ اول، ایشان باعث این فتنه را بگیراند، خسارت و ضرر وارده ملت را از ایشان دریافت نماید؛ که خیانت بزرگ به دولت و ملت نموده‌اند؛ بعد از آن، [از] اعلیحضرت همایونی بخواهند مجلس شورای ملی را برقرار فرمایند و خودشان هم انجمن ایالتی را، بموجب قانون انجمن، درست نمایند و مجلس عدلیه و نظمیه و بلدییه را تشکیل فرمایند و مقصرین را بعد از استتقاق در مجلس عدلیه، جزای تقصیرات ایشان را بدهند. بعد از آن، امر به صلح فرمایند. و الاچه صلح وجه مصالحه!»

در این اثنا، جناب سردار به مجلس تشریف آوردند. بعد از ادای رسومات تعارف، رو به هیأت و جناب رشید‌الملک نموده فرمودند که: «من یاغی دولت و شاه نیستم. اعلیحضرت همایونی پدرتاجدار مناست، و شاهزاده عین‌الدوله، که از جانب دولت به حکومت آذربایجان منصوبند، تشریف بیاورند؛ قدمهایش به چشم! کمال بندگی و اطاعت داریم. ولی این خادم کمترین ملت، به حکم واجب‌الاطاعه حجج‌الاسلام نجف‌الاشرف، که نواب امام و

آقایان حقیقی و روحانی مایند، حمایت کننده مجلس شورای ملی طهران، شیدایه ارکانه، و انجمن مقدس ایالتی تبریز می باشم. الان حکم ایشان در بغل من است. اگر شاهزاده در این امورات با ملت همراهی و در اجرای اوامر احکام حضرات حجج الاسلام کوتاهی ننموده سعی و جاهد باشند، به همگی، نوکر کمترین اوییم، والا [اگر] یا خیال خام، بمثل آقایان اسلامیه نشینان، به تبریز تشریف بیاورند، ابد آن خواهد شد و نمی توانند از ضرب «و» شست مجاهدین، قدم به این عرصه گذارند. آن وقت، هر قدر زور بازو دارند جمع کنند! با این جمع قلیل، که دست از جان شسته اند، دفاع خواهم کرد. این شاه الله از فضل خداوندی و توجه امام زمان، علیه السلام، دمار از روزگار ظلام و مستبدین خواهم آورد. تا اجرای شریعت احمدی، صلوات الله علیه، و احکام حجج الاسلام نشود، دست نخواهم کشید. والا [اگر] بخواهند با بعضی پولتیکهای این زمان، سمرلت را پیچیده [= گرم کنند] و به شهر وارد شوند، بعد از این، ملت هوشیار شده گول نخواهند خورد و نمی گذارند وارد شوند. بعد از فرمایشات جناب سردار، هیأت استدعانمودند که چند روزی متارکه شده اقدام به جنگ نشود؛ بلکه این امر مهم را به یک وسیله اصلاح نماییم [= نمایند]. جناب سردار قبول نمودند. مجلس ختم شد و حاضرین برخاستند.

در صحن و کوچه، مجاهدین شیر صولت به قدر پانصد نفر صف کشیده و آرام ایستاده بودند و هیأت از جانب دروازه اسلامبول به منزل خود مراجعت نمودند. معلوم است ملاحظه خواهند نمود [که] جنگ دو روزه شبیه و یکشنبه چه اندازه شده که در دیوارهای آنجاها چهار انگشت جای صاف پیدا نیست؛ بمثال خانه زنبور است. از اینجا خواهند دانست دلیری و شجاعت جناب سردار و مجاهدین شیر دل را که چگونه در مقابل هزاران گلوله های جان ستان ایستادگی و استقامت نموده و بر دشمن چیره غلبه کرده اند.

روز شنبه ۱۷ شهر رجب المرجب

[دیشب] شب آرامی بود و امروز صدای تفنگ شنیده نمی شود. ولی از سرحداتی معاندین، تردد کردن ممکن نیست. صغیر و کبیر و زن و بچه، در هر جا، به نظر ایشان می رسد با تیر دلدوز از پا درمی آورند و به خون خود

غلطان می نمایند؛ علی الخصوص محسن خان مرندی مشهور به قوزا، که اکثر اوقات به مناره صاحب الامر می رود و گلوله می اندازد. بسیاری از مرد و بچه به گلوله وی مقتول و مظلوم گشته. این اعجوبه يك تیراندازی است که قرینش در این صفحات پیدا نمی شود. در خلقت به کودکی می ماند اما در سواری و تیراندازی، رستم ثانی است.

الحاصل، امروز خبر تلگرافی در شهر منتشر شد که از اسلامبول، اهالی ایران به طهران [مخابره] نموده اند؛ این که: «اگر اعلیحضرت همایونی مجلس شورای ملی را برقرار نفرمایند بهمیگی تبعه دول خارجه خواهیم شد.» و هم امروز، يك عدد بمب در امیرخیز انداختند برای نمونه، که یکی از اسباب جنگ است. يك عدد بزرگش یقیناً کفایت می دهد. نفر را خواهد نمود. و یکی از اسباب جنگ، آلات احتراق است [که با آن] می توانند يك محله را در يك ساعت بسوزانند. ولی جناب سردار رضا ندارند استعمال نمایند.

و امروز، و کلاه انجمن مقدس را انتخاب نمودند که در انجمن نشسته به امورات مردم رسیدگی نمایند. چون مدت دو سال اعضاء منقضی گشته، از آن جهت، اعضاء سابق، لاحق قرار دادند تا آن شاه الله بعد از آسودگی، بموجب قانون انتخاب نمایند.

■ شب یکشنبه، از دروازه باغمیشه الی کوچه لک لک، از ده و دوازده سنگر، صدای تفنگ، بیکدفعه بلند شد که دل آدم را چاک می نمود. مجاهدین چالاک از هر جانب جلو ایشان را گرفته باشند تمام، بادهن تفنگ آتشبار جواب ایشان را می دادند. چنان معلوم می شود [که چون] سرکردگان، بمثل رحیم خان و ضرغام نظام، و شجاع نظام و سایر سرکردگان بنام، در جنگهای گذشته، صرفه نبرده و سواره کفیری به کشتن داده اند، به گفته های هیأت، که خواهش در متارکه جنگ چندروزه کرده بودند، اطاعت ندارند؛ می خواهند به اینگونه حیل، مجاهدین را به خواب بدهند و دستبرد نمایند. غافل از این که جناب سردار و سالار هوشیار ابداً بدینگونه قولها اطمینان ندارند، و مجاهدین که دست پرورده ایشانند غفلت نخواهند نمود. [آنان] هواره در طریق حزم و هسهبار، و دقیقه ای از کار خودشان غفلت ندارند.

الی دو ساعت، بارش گلوله همچنان برقرار بود که به تقریر نمی آید.

بعد از آن، ساکت شده معلوم شد [که] در این تیره [= ظلمت] شب، شیخون آورده [اند و] سواره کثیری مقتول شده که تعدادش را ندانستیم. ولی از این جانب، يك نفر مجاهد قفقازی به درجهٔ مظلومیت رسیده و سه نفر دیگر مجروح گردیده.

روز یکشنبه ۱۸ شهر رجب المرجب

اهالی به انجمن مقدس جمع شده دیدند جناب حاجی مهدی آقا تشریف نمی آورند. اجتماعاً رفتند، به احترام تمام، جناب معزی الیه را از خانه اش برداشته و به انجمن آوردند، و می گفتند: «چرا در این زمان باریک، ملت بیچاره را سرگشاده [= بی سرپرست] گذاشته اید؟ همچنان که جنابان سردار و سالار دامن جلادت و رشادت به میان زده و سینهٔ بیکینهٔ خودشان را سپر نیرهای دشمن ساخته و نمی گذارند صدمه ای به ملت مظلوم بیچاره برسانند جناب شما هم باید با تیغ زبان از آنجایی که ملت پرست و وطن دوست و ترقیخواه ملت هستید به اهالی حمایت فرمایید نه این که در گوشهٔ خانه نشسته منتظر باشید.»

اهالی شهر از تشریف آوردن ایشان شادمان گردیده فوج فوج می آمدند و تبریک می نمودند؛ گویا روح تازه ای به ابدان اهالی دمیده شده. جناب آقامیرزا حسین واعظ به پا ایستاده، ماحصلش به این مضمون نطق فرمودند که: به همهٔ ماها لازم و بل واجب است که به احکامات و اوامر حضرات حجج الاسلام نجف الاشرف اطاعت نموده و به مشروطه حافظ و نگهبان باشیم و نکذاریم مخالفین از دست ما این امر شریف را به ظلم بگیرند و مجدداً ما را به زیر بیدق ظلم و استبداد در آورند تا مملکت خراب و ملت ضایع و شریعت پامال شده، بعد از این، اولاد ما به ماها سرزنش و تفرین نمایند و بگویند پنجهزار سال اجداد [و] گذشتگان ما مملکت ما را محفوظ داشتند و دولت ما از دول اولین روی زمین بود؛ شما غیرت و حمیت نمودید، مملکت ما را خراب، همچنان ما را خوار و ذلیل نمودید. حاضران با صدای بلند گفتند: «چقدر [= هر قدر] رمق در بدن داریم تا آخر [= آخرین] قطرهٔ خون خود خواهیم کوشید و نخواهیم گذاشت که بعد از این، دست ظالمان به ملت نجیب ایران دراز شود و مملکت ما خراب و ملت ضایع و دولت ایران ضعیف شود.» بعد از آن، از کیفیت [= جریان] تیراندازی شب [= دیشب] سخن به میان آمد. گفتند: «هیأت اردبیل قرار گذاشتند که متارکه شده و چند روزی اقدام به جنگ نشود.» به هیأت اردبیل نوشتند که: «جنابان شما قرار

گذاشتید که چند روز متراکه در جنگ شود بلکه بطوری این عمل اصلاح شود. ما هم قبول نمودیم. اینک ملاحظه نمودید که ایشان چه غوغای قیامت انداختند. غفلتاً آمده چند دکان را تاراج و یک نفر را به قتل رسانده‌اند.

امروز شهر آرام، و صدای تفنگ شنیده نمی‌شود، ولسی چنین تقریر نمودند [که] چهار نفر برای نان گرفتن به جانب دروازه سرخاب رفته‌اند؛ ایشان را گرفته و به اسلامیّه برده‌اند و در آنجا حبس کرده‌اند. یکی را از آن چهار نفر، آشنایی پیدا شده و او را از دست ایشان گرفته و رها نموده و آن سه نفر را محبوس کرده‌اند. در صورت صحت، انصاف و مروت اسلامیّه نشینان بر همگان معلوم و روشن می‌شود.

در این روزها، جناب نصر السلطنه سهدار، که از طهران با اردوی بزرگ مأمور بودند، وارد می‌شوند، و اردوی ایشان تشکیل است از سواره بختیار و کلهر و کیکاوند و پشت‌کوی، و پیاده سر باز خمسه و قزوين؛ بقدر شش و هفت هزار سواره و پیاده با چهار عراده توپ و قورخانه، با تدارکات و آلات جنگ. و خبر می‌رسد [که] شاهزاده عین‌الدوله از اردبیل و مراب و طالش و طویف شاهسون، سواره و پیاده، با سرکردگان ایشان، به آلات جنگ از توپ و قورخانه، به استعداد کامل، جمع‌آوری نموده اردوی یزرگی در شاطرانلو تشکیل داده‌اند [و] روز بروز، سواره و پیاده طویف و عشایر آن طرفها وارد می‌شوند. در واقع، لشکر کشی خوب می‌نمایند بجهت ریختن خون اهالی غیور تبریز؛ برای این که دست از مشروطه بردارند که عین عدالت و مساوات است. هیئات، اهالی تبریز از این لشکر کشی و آنچه کرده دست از حقوق ملیّه خود بکشند و ملت ایران را به خاک مذلت بشانند. بسیار دور است!

این اردوی شاطرانلو در جانب جنوب شرقی شهر واقع است و در طرف جنوب غربی شهر، سالار ارفع از خسرو شاه و سردرود، و با سواره و پیاده اسکو و آن طرفها، و سیف‌الله‌خان و امان‌الله‌خان، با سواره قزداغ، مأمور شده‌اند راه را مسدود نمایند و دهمات را بچاپند؛ و الواد قره‌مملک از جانب غربی، مانع شوند و هر کس را دیدند لخت کنند.

و متواتراً خبر می‌رسد اقبال السلطنه ما کویی تدارک لشکر کشی می‌نماید. از ماکو و خوی و سلماس و اواجق، بقدر شش و هفت هزار سواره با توپخانه و قورخانه خواهد آمد، و ایشان بعد از آمدن، جانب شمالی شهر را خواهند گرفت. و رحیم‌خان و شجاع نظام و ضرغام نظام و سایر سرکردگان در شتر بان و سرخاب جانب شرقی شهر را گرفته‌اند. با همه این تهاجم لشکر گران، که

از شش طرف محیط خواهند شد، ملت توکل به خداوند عالم نموده‌اند، و جنابان سردار و سالار همچون سد اسکندر، ایستادگی دارند و استعالت از امام زمان علیه‌السلام می‌نمایند و ابداً بردل دریا مثال‌شان کدروی و غیاری نمی‌نشینند. در مقابل همت بلند خود، اینهمه قشون و عساکر را نابود و حساب می‌نمایند.

روز دوشنبه ۱۹ شهر رجب المرجب

وقت طلوع آفتاب، صدای شنلیک تفنگ از جانب اهراب برخاست. رفته‌رفته زیاد شده معلوم گردید [که] مجاهدین در محله اهراب، با کریلایی محمد و نایب‌علی اهرابی جنگ می‌نمایند، و کیفیت ایشان این‌که این دو برادر رشید از جوانان دلیر و الواد بزرگ‌تبریز محسوب می‌شوند چنانچه [= بطوری که] کسی را قوه رد قول ایشان نبود و مهابتشان در دل مردم جاگیر شده قوه نفس کشیدن در برابرشان نه. ولی در ظاهر، برادر بزرگ با مردم سلوک خوبی داشت؛ همسایه و اهل محل را ایذا و اذیت نمی‌نمود و خوب نگهداری می‌کرد، و در بعضی موارد، حمایت و طرفداری از آنها می‌نمود. اما در این بلوای بزرگ، از ملت کناره‌جویی نموده و می‌گفت با این کارها رجوعی ندارم. نه به ضرر ملت هستم و نه به حمایت؛ در خانه خود می‌نشینم، ولی در باطن، بنای تخلف با ملت گذاشته بقدر می‌نفر تفنگچی به سر خود جمع کرده نگذاشت مجاهدین اهراب تفنگ برداشته به ملت حمایت نمایند. چون اهراب از محل دعوا دور است و تیررس نیست، و همسایه ارمنستان است، متمولین و اشخاصی که در محل جنگ خانه داشتند رفته در اهراب منزل گرفتند و در تحت حمایت این دو برادر شدند. چون در این ایام - چنانچه [= چنان که] سابق عرض شد - برای مجاهدین خرج لازم بود، از تجار و اهالی محله جات کمیونی قرار داده بودند که به قدر قوه از هر کسی اعانه گرفته و خرج مجاهدین شود. از کمیون چند دفعه قبض نوشتند به مقیمین اهراب، «از» * يك يا دو نفر مجاهد فرستادند دریافت نماید [= نمایند]. این دو برادر تفنگچیها را گرفته و نگذاشتند وجه وصول شود و ثانیاً خیال داشتند از اطراف [و] جوانب به سر خود جمع نمایند و با ملت، مثل رحیم‌خان و شجاع‌نظام، رفتار نمایند. جناب سردار هر چه درخفیه و ظاهراً دلیل و نصیحت نمودند قبول نکرد، و جناب سردار فرمودند: «برادر، صاحب غیرت و حمیت امروز باید حمایت

ملت نماید نه این که به ضرر ایشان حرکت کند. لامعاله حمایت تداری به ضرر ملت هم مباش. هر چه نصایح مشفقانه نمودند قبول نشد، و از احکام حضرات جمیع الاسلام که فرموده اند حمایت به مشروطه بمنزله حمایت شهدای کربلا می باشد که در پیش روی امام حسین علیه السلام شهید شده اند، و مخالفین بمنزله لشکر ابن سعد که به روی مبارک جناب سیدالشهدا تیر انداخته فرستادند که این حکم علمای اعلام ماست، اطاعت ایشان واجب است، باز قبول نموده [= نموده] و پاره اش کرد. مجاهدین باغیرت [چون] دیدند که حجت تمام شد و در مقام انکار ایستاده اند دفع ایشان را الزم امور دانسته یورش برده [= بردند] و تیراندازی از دو جانب می باشد.

در این ایام، به جمیع بندرهای محله اهراب، از اهالی یکهزار تومان جمع کرده دروازه محکم گذاشته محله را يك قلعه محکم قرار داده بود. مجاهدین از جانب لیل آباد و قبرستان گجل احاطه نموده یورش بردند. آن دروازه که به جانب لیل آباد گذاشته بودند در راسته کوچه دروازه برون مهاده. مهین است. در پیش آن دروازه يك مسجدی است نزدیکی دروازه اهراب؛ [مجاهدین] از پشت مسجد داخل شدند، از در مسجد زدند حلقه رزه دروازه پاره شده خودشان را انداختند دروازه را گشادند. تفنگچیانی کربلایی محمد نایب [که] در سر دروازه بودند و تیر می انداختند، فرار نمودند. «از آنجا گریخته» * مجاهدین شنلیک کنان دوره خانه کربلایی محمد را گرفتند. بعد از زد و خورد بسیار، از جانب قبرستان گجل، هردو برادر خارج شده يك نفر مجاهد را با گلوله از پا آوردند [و] به جانب محله کوچه باغ فرار نمودند. [آنان] داخل خانه و باغچه های آنجا شده، از اینجا به آنجا خودشان را می انداختند. مجاهدین از عقب ایشان در رسیده بعد از جستجوی بسیار، هردو را پیدا کردند. بعد از زد و خورد دوباره، هردو را مقتول نمودند و مراجعت نموده به خانه و باغچه اش آتش زدند. و نایب علی را حسن خان هشترودی در عوض خون مجاهد، با گلوله زده بود و نایب محمد در حین تیراندازی چهار دو گلوله کاری شده از پا در افتاد.

بعد از اتمام عمل ایشان، جناب سردار منادی فرستادند در محله اهراب ندا نمود: «وای به آن مجاهدی که در آن [= این] محله به کسی اذیت و آزار نماید. همه اهالی برادر مایند. اگر یکی از مجاهدین خلافی نماید به جزایش خواهم رسانید.» و محله را به ریش سفیدان و رئیس مجاهدین آنجا

جنابان حاجی محمد و آقا مهدی هاشم سیردند. فرمودند: «اگر ذره‌ای خلاف قاعدگی شود شما را مسؤول می‌دانم.» همه اهالی اهراب آمده و دعا گو شدند.

و این روزها جناب مستطاب ثقة الاسلام، که بیطرف و در خانه خود گوشه‌نشین شده بودند، با هیأت اردبیل در اهراب، به خانه حاجی محمد علی اهرابی تشریف آوردند. مجدداً هیأت از جانب نواب والا شاهزاده عین الدوله، که امر روزار دباغ صاحب دیوان شده بودند آمده اند با و کلاه انجمن مقدس گفتگو نمایند. بعد از آمدن ایشان، بعضی از و کلاه انجمن آمدند و سؤال و جواب در میان ایشان بوده [= بود] [که] ما حاصلش این است:

■ هیأت گفتند: «نواب والا شاهزاده می‌فرمایند از طرف اعلیحضرت همایونی عفو عمومی خواهیم داد و چند تکلیف به من فرموده‌اند و دارم، آنها را جایجا خواهم نمود. از انجمن و مشروطه به من چیزی نفرموده‌اند و نمی‌دانم.» و کلاه فرمودند: «اعلیحضرت همایونی دو ماه پیش از این، به سفرای دول خارجه فرمودند و به اینجا هم تلگراف نموده بودند [که] الان حاضر است: «در مجلس پنج و شش نفر خائن و مفسد هست به ایشان تشبیه و خارج خواهم کرد.» در عوض آن پنج و شش نفر، مجلس و مسجد سهسالار مرحوم را به توپ بست و در طهران قتل و غارت و مجلس را سه ماه تعطیل نمودند. بموجب قانونی که خودشان به ما داده‌اند مجلس تعطیل بردار نیست. سخن ما در اینجا نیست، حرف در این است [که] نفرموده‌اند انجمن ایالتی تبریز بسته شود و نظمی و بلدی و عدلیه را برهم زنند. پس چرا این آقایان سوء اسلامیة نشین همه مجلس را برهم زدند و امر به قتل و غارت، و شهر را خراب [کردند بطوری که] تا به حال، پنجاه کیلومتر به ملت ضرر زده‌اند. چقدر جوانان به خاک هلاک افتاده و چقدر دودمانها تاراج و خراب شده! شاهزاده [که] جناب شمارا فرستاده و نوید عفو عمومی داده، به طریق مشروطه تشریف بیاورند مجلس عدلیه و نظمی و بلدی را درست و تشکیل نمایند و اشرار را گرفته مال غارت شده را گرفته به صاحبانش رد فرمایند و مجازات مقصرین دولت و ملت را بدهند. اگر ایشان هم به مثال اهالی اسلامیة رفتار نمایند و حقوق ملت را ضایع نمایند، چنانچه میان ما و مقیمین اسلامیة و سرداران ظلام جنگ است باوی هم خواهیم نمود. اصل دعوی ما در مشروطه و سرحقوق ملیة خودمان است. اگر مشروطه خواه مقصر است، چنانچه [= چنان که] ملاهای اسلامیة نشین می‌دانند، اول مقصر

شاه خواهد شد که مشروطه را به ما داده و قانون اساسی را مهر و امضا نموده است. لفظ عفو عمومی به کار ملت نمی آید. این نوید را به ملت ندهند. ما بموجب قانون، مجازات می خواهیم» محبس تمام گشت.

امروز مسجد مصمصام خان و کوچه ها مملو از اهالی بود و جناب مشهدی میر کریم نطق می نمودند. اهالی چون واقف به سفارشات شاهزاده عین الدوله شدند به همگی معلوم و محقق شد که ایشان هم مثال دیگران یعنی اهالی اسلامی رفتار خواهند کرد. [آنها که] چنین می دانستند که حکمران می آید داد دل اهالی را از ظالمان خواهند گرفت، ملاحظه کردند که حکمران جدید که آمده است، به مثل آقایان اسلامی نشین رفتار خواهد کرد نه به طریق عدالت و مشروطه.

روز سه شنبه بیستم شهر رجب المرجب

صبح، مجاهدین محله اهراب، مسلح و غیر مسلح، که چندی بود در تحت الشعاع مانعیت کربلایی محمد نایب واقع شده بودند، بقدر دو یست و پنجاه نفر آمدند به حضور جناب سردار و از سان گذشتند. هر کسی تفنگ نداشت تفنگ گرفته در جرگه مجاهدین ایستادند. و از محله باغمیشه مجدداً بقدر سی نفر مجاهد آمده تفنگ گرفتند. امروز شهر بکلی آرام، و از هیچ جانب اقدام به جنگ نشده است.

روز چهارشنبه ۲۱ شهر رجب المرجب

شاهزاده عین الدوله نوشته بودند: «چهار نفر از وکلاء بیابند و در امن هستند، سؤال و جواب دارم با ایشان.» و در این روزها متواتراً خبر حرکت اردوی ماکو می رسد که امروز و فردا از خوی حرکت خواهند نمود. و این روز تفنگچیان و مجاهدین خواجه دیزه و میان می بینند که از جاده صوفیان، قدری سواره با تعجیل تمام، روبه طرف شهر در حرکتند. به طرف ایشان رفته و سر راه ایشان را گرفتند تا ملاحظه نمایند چه سواره ای است. سواره به جانب اینها تیراندازی نموده [نمودند] و اینها هم [که] در سیلابها و نهرها بودند به جانب ایشان تیراندازی نمودند. در اندک زمان، سه سوار را از اسب هستی پیاده نموده [نمودند] و باقی روبه فرار نهادند. اینها به گمان این که [= گمان می رفت] از سواران اردوی ماکو خواهند شد

[= باشند] ولی [معلوم گردید] که [محسن خان مرندی قورُ است] که [رفته است از مرند و ارس کنار، فشنگ پنج تیر بیاورد. در پیش تعریف این محسن خان را نمودیم] که چگونه [در پشت اسب، و پیاده، چنین جلد و چالاک و تیر انداز است که به تقریر نمی آید، و بسیار در این امر کوشش دارد و آنی راحت نمی نشیند.

امروز شهر ساکت، و از جانبی اقدام به جنگ نشده، ولی به قرار ایام سابق، یک یک، از سنگرها تفنگ خالی می شود. و شب پنجشنبه هم آرامی بود مگر [= بجز] این که دو ساعت به صبح مانده، از همه سنگرها شنلیک تفنگ برخاست و یک ساعت و نیم امتداد یافت. در یک دم، هزاران تفنگ گشاده شده زهره آدمی را چاک می نمود. صبح معلوم شد که سواره و الواد شتر بان از هر جانب یورش آورده، در آن وقت شیرینی خواب، شبیخون زده اند و مجاهدین مستحفظ سنگرها، که الی طلیمه صبح خواب را به خودشان حرام کرده قراول می کشند، تیر اندازی نموده [آنسان را] عقب نشانده اند و [آنها] نتوانسته اند کاری بسازند.

رو پنجشنبه بیست و دوم شهر رجب

امروز بنای سنگر محکم برای توپ کشیدن در آخر امیر خیز و اول وجهویه، در پشت باغ حاج میر باقر صراف، دم حمام حاجی کاظم نایب گذاشته، می سازند. از روی کارها چنان مفهوم می شود که شاهزاده عین الدوله از هر جانب به جمع آوری لشکر مشغول و جنگهای بزرگ در خیال دارند [تا] چنانچه [= چنان که] با قوه جبریه از طهران اسم مشروطه را برداشته اند از آذربایجان هم وردارند. [ولی] چنانچه [= به قراری که] اهالی غیور تبریز دامن همت به کمر زده و مردانه ایستادگی دارند، و چنانچه قوه قلب در جناب سردار و سالار هست، و مجاهدین با غیرت، چنانچه میدان جنگ را از حجله گاه دوست [تر] می دارند، از توجه امام عصر، عجل الله فرجه، و اهتمام حجج الاسلام، نمی توانند کاری بکنند [و] در آخر امر، منکوب خواهد شد؛ چنانچه [= همانطور که] علماء و مومنین اسلامیه خودشان را بدنام و ضایع نمودند، و واعظان همه روزه، در منابر ایشان را به ملت و شریعت می گویند و به همه کسی محقق شده که چقدر خیانت واضح برای منافع شخصی خودشان نموده اند [و] نمی خواهند ملت بیچاره ایران یک لقمه نان را به آسودگی بخورند.

■ و امروز در مسجد صحبام خان، که مجمع ملت است، قرار گذاشتند فردا ملت از هر محله، با بیدق سرخ و منقوش به شیر و خورشید و مرقوم به اسم مبارک جناب ابوالفضل علیه السلام، و «زنده باد مشروطه و مشروطه طلبان»، به تبریک انجمن مقدس برآیند و خودشان را با اسباب جنگ، یعنی قطار فشنگ و تفنگ آراسته نمایند و «در» * حمایت اجرای احکام حضرات حجج الاسلام و مشروطه، و جنگ کردن با مخالفین نموده و طالب نام نیک ابدی باشند.

امروز شهر آرام، و صدای تفنگ از جایی شنیده نمی شود. بلی معلوم است [که] معاندین می خواهند استعداد کامل درست نمایند و با ملت بیچاره تبریز بجنگند.

روز جمعه بیست و یکم [= بیست و سوم] شهر رجب المرجب

اهالی محلات، فوج فوج، علما و سادات و ریش سفیدان درپیش، و مجاهدین و تفنگداران در عقب و درپیش، [بطوری] که در کوچه و بازار جای عبور نبود، داخل صحن انجمن شده، علما و سادات و ریش سفیدان به طالار رفته و مجاهدین و تفنگداران در صحن چنان محلو بودند که امکان حرکت نبود. از طلوع آفتاب الی ظهر بدین منوال دسته به دسته می آمدند و می رفتند، و جناب حاجی شیخ علی اصغر آقا و جناب حاجی مهدی آقا کوزه کنانی و سایر ناطقین چنین نطق می نمودند: «ای ملت با غیرت، جانمان فدای غیرت شما! شاهزاده عین الدوله که با فرمان حکومت وارد بیاغ صاحب دیوان شده اند اگر بگویند که من ده مرتبه از همه بالاتر مشروطه طلب هستم، به قول بی عمل او ابدأ باور نخواهیم کرد، مگر این که فعل می خواهیم [= عمل کنند]. اگر راست می گفتند بایست مثل جناب مخبر السلطنه وارد انجمن گشته، با ملت همدرد و هم زبان بوده، اشرار را گرفته، و احقاق حق میان ما و ایشان نموده شود [= بنمایند] بموجب قانون؛ نه این که در خارج شهر نشسته، از ریش سفیدان مستبد شهر به پیش خود بخوانند و صد گونه حيله ها در خصوص ملت نمایند و سخن ایشان را شنیده و قبول نمایند. از دشمن [= دشمنان] ملت یکی حاکم اردبیل است که نالحق، ملا امام ویردی را گرفته و خفه کرده و آویزان نموده، که مشروطه طلب حقیقی بود. و رحیم خان شقی و شجاع نظام شریر مرتدی را، که تبریز را خراب و پامال و پنجاه کرور به ملت ضرر زده و غارت

نموده‌اند، در منزل خود جا داده و گفته است که کار تبریز آنقدر مهم نبوده که دو ماه است جنگ می‌نمایید و عاجز شده‌اید. چنان معلوم می‌شود که چند گرگ آدمخوار به یکجا جمع شده‌اند و در فکر ضایع نمودن ملتند، اینجور حاکم چطور به کار ما خواهد آمد؟» ملت با صدای بلند گفتند: «زنده باد مشروطه» و «زنده باد سردار و سالار» و «زنده باد ناطقین.» و جناب حاجی محمدآقا، بعد، گفتند: «ای مردم غیور، عمر من به آخر رسیده و منتظر مرگ هستم. به شما وصیت می‌کنم از حقوق ملیۀ خود دست نکشید و اتفاق و اتحاد نمایید در حفظ مشروطه، که بعد از شما عیال و اولاد شما راحت شوند و به شما رحمت بخوانند. کوشیده و بهزیر بیدق ظلم نروید که عدوی دین و دنیای شماست.» و گریه شدید به آن پیرمرد غیور مستولی گشته بود. همه مردم که در صحن بودند به قرار چهار هزار نفر به گریه آمدند و ضجه کشیدند. فرمود «شما گریه نکنید، درس حقوق خود ایستادگی نمایید و به عیث دست نکشید که در این راه، جوانان به خون خود آغشته گشته و دلیران به خاک هلاک افتاده.» حاضرین جواب گفتند: «چقدر [= هر قدر] رمق در بدن داریم سعی و کوشش خواهیم نمود. آن جوانان دلیر که از ما رفته است تا به ایشان ملحق نشویم دست نخواهیم کشید.» [سپس] دعا و ثنا گفتند و معاودت نمودند. در انجمن مقدس، الی ظهر، بدین منوال بود.

و اهالی محله و یجویه، که نزدیک امیرخیز است، در معاودت، با همان جمعیت با بیدق و علما و سادات رفتند به امیرخیز به حضور جناب سردار نگارنده، که بنده باشم، در همه حوادث حاضر بودم و به چگونگی احوالات ناظر، نه این که به قول راوی عرض شده است. علما و سادات و تجار از طالار [= تالار] نشسته و سایرین در صحن، و جناب سردار مشغول عمل تقنجهیان بودند. تشریف آوردند به مجلس؛ بعد از ادای تعارف، نطق فرمودند به این مضمون که: «این خادم ملت راضی نیستم که مویی از سر بندگان خدا کم بشود و یک قطره خون به زمین ریخته شود؛ و به دولت یابی نیستم. اولاً به جمیع مؤمنین دیندار لازم و یل واجب است و تکلیفش این است که به فتوای حضرات حجج الاسلام که در غیبت امام عصر، عجل الله فرجه، نایب ایشانند - اطاعت نمایند. اگر کسی احکام ایشان را رد و اطاعت ننماید بمنزله این است که اطاعت امام علیه السلام را ننموده است. و هر کس که از اطاعت امام علیه السلام بیرون شود کافر مطلق است. و این خادم ملت از فرموده حجج الاسلام تجاوز نکرده، تا یک قطره خون در بدن دارم خواهم کوشید. مگر خداوند عالم مخلوق را خودسر گذاشته؟ مگر امام عصر توجهش

را از شیعیان خود برداشته؟ نمی بینید که يك شخص بستان می کارد و هر روز دو دفعه به آن بستان سرکشی می نماید؟ همه روزه به مجاهدین می گویم که هیچ تشویشی در قلوب شما نباشد؛ إن شاء الله امام عصر باشماست. لله الحمد، حال [که] دو ماه است با مخالفین حضرات حجج الاسلام و مشروطه دعوا هست همه روزه قهر و غلبه به طرف مجاهدین است. « شربت و غلیان آوردند، صرف شد، همه مردم مراجعت به منزل و خانه خودشان نمودند.

روز شنبه بیست و چهارم شهر رجب المرجب

شب آرامی بود. روزش- چون بازار را بعد از دستبرد مخالفین، جناب سردار به کربلایی حسین خان سپرده بودند «و» * ایشان هم به قدر امکان روز جلو رفته سنگر می بست و بازار را از دستبرد مخالفین حفظ می نمود- وقت ناهار، در دم دلاله زن بازار کهنه، الواد و سوارهها به پیش می آیند. کربلایی حسین خان تیراندازی می نماید. بعد از چند تیر که رد و بدل می شود، از الواد شتربانی صدا می کنند: «نزنید، عرض داریم.» می گویند: «يك نفر آدم شما به پیش ما بیاید و يك نفر آدم ما به پیش شما.» يك نفر مجاهد به میان ایشان می رود و از جانب شتربانیها علی اصغر نام مشهور [به] گوش بریده، که از جوانان بزرگ شتربان است، می آید به حضور کربلایی حسین خان، می گوید که: «ما همه برادر دینی و وطنی یکدیگر هستیم. در اول مرتبه، ما را گرویدند [= فریفتند] و در محله ما سکنی گزیدند؛ حال می بینیم که گفته های ایشان همه دروغ و کذب است و حق به جانب شماهاست. ما تا به حال نفهمیده ایم. آمدیم که به شما حالی بکنیم پشیمانی خود را [و] با همدیگر همدست بشویم و قلع و قمع دشمن، و برادروار با یکدیگر رفتار نماییم، و جناب سردار و سالار ملت از جرایم ما عفو فرمایند.» بعد از آن، همدیگر را به آغوش کشیده از دیدگان یکدیگر بوسه کرده، همه ایشان را صدا کرده، آمدند با یکدیگر به انجمن مقدس. در آنجا به قدم [= زیر قدم] اینها يك گوسفند قربانی می نمایند. بعد از صرف شربت و چایی و غلیان خدا حافظ نمودند و رفتند. بعد از رفتن ایشان، جناب تقی یوسف، مجاهد مشهور به قفقازی، که دلیر، شجاع، [و] يك جوانی است غافل از مکر و حيله مستبدان، با دو نفر می روند به دروازه سرخاب، برای بازدید، که پیش روی انجمن اسلامیه است. و در آنجا چند نفر مرندی حاضر بوده است، عوض مهمان نوازی، شربت و

غلیان، گلوله تفنگ پنج تیر صرف می نمایند. قتی بوفد چون احوال را چنان دیدند تفنگ پنج تیر در دست، جواب می دهد و خودش را از آن مرحله، بی آسیب و آفتی بیرون می اندازد.

چنانچه [= چنان که] در سابق عرض شد، شاهزاده چهار نفر خواسته بودند. [مجاهدین] تکالیف [= پیشنهادهای] ملت را نوشته روانه کردند. یازده نفر هیأت به حضور شاهزاده عین الدوله رفته، امروز مراجعت کردند. وقت عصر، در اول ورود هیأت، شاهزاده می فرمایند: «قتل کربلایی محمد اهرابی در اول ورود من چه بوده، و چرا او را کشتند؟» جناب آقا میرزا سید حسین خان می فرمایند: «کربلایی محمد به حکم حجج الاسلام اعتنا ننموده و [آن را] پاره کرده بود؛ از اهل محله اش رفتند و به قتلش رسانیدند. اگر به این جزئیات ملاحظه [= توجه] شود، این گونه قتلها بسیار شده است، مطلب از دست می رود. ما آمده ایم مطالب ملت را به شما برسانیم و جواب بگیریم.» و مطالب را نوشته بودند و جواب خواسته. در جواب، می گوید: «این تکالیف را که نوشته اند از انعقاد مجلس شورا و گشادن تلگرافخانه و پستخانه برای ملت، و امنیت ولایات، و گرفتن اشرار و ضد مشروطه، اینها را بایست به اعلیحضرت شاهنشاهی تلگراف و عرض نمایم. ولی خودم وارد شهر می شوم [و] سه ماه قبل شهر به چه قسم بود از عدلیه و بلدییه و نظمییه [و] بیگربیگی و غیره، درست می کنیم، و اسلحه در دست ملت باشد. شهر را آرام می نمایم و بازار را بکشایند. ماحصل، به طریق مشروطه رفتار خواهم کرد.» [توجه کنید که] در آنجا می گوید: «تکالیف ملت، که همه اش برای مشروطه است، به شاه عرض نمایم؛ و در اینجا می گوید: «به طریق مشروطه رفتار خواهم کرد.» و پیش از این، از [توسط] هیأت اردبیل سفارش کرده بود: «از مشروطه و مجلس و انجمن در نزد من چیزی نیست.» معلوم است با این مغایرت کلام در عرض دو روز و یک مجلس، هر چه می گوید پونتیک و کذب خواهد شد [= خواهد بود]. هیأت آمدند و کیفیت را نقل نمودند. در اول، معلوم ملت بود که چه خواهد گفت.

شب یکشنبه، بعد از گذشتن یک ساعت [و] نیم، از جمیع سنگرها و بندرها صدای شنیک تفنگ بلند شد و آن صدای هولناک، که آفاق را گرفته بود، یک ساعت و نیم طول کشید. بعدها ساکت شده، صبح معلوم شد که

۱. تلگرافخانه و پستخانه در اختیار دولتیان، و در نتیجه، مستبدین بوده است.

سوارها و مخالفین که در سنگرهای مقابل مجاهدین بودند، شلیک کرده‌اند و مجاهدین در مقابل، جواب ایشان را داده‌اند. جناب سردار قدغن فرمودند که بعد از این، به اینگونه تیراندازی دشمن اعتنا نمایند و دست به چاق و تفنگ نبرند؛ تیراندازی در مقابل می‌شود نه هوایی به در و دیوار و سنگ زدن.

روز یکشنبه بیست و پنجم شهر رجب‌المرجب

در انجمن مقدس، و کلاء و عقلاء حاضر بودند. در جواب پوئتیکیهای روز گذشته شاهزاده، قرار گذاشتند جناب اجلال‌الملک و شریف‌زاده بروند به حضور شاهزاده عین‌الدوله و بموجب قانون اساسیه، گفتگو نمایند. و هر دو را روانه نمودند و در يك لایحه، تکالیف ملت را نوشتند تا به شاهزاده عین‌الدوله برسانند که در جای خود عرض خواهد شد.

■ و بعد از آن، گفتگوی بعضی تجار به‌میان آمد که مخفی و پنهان شده‌اند؛ نه به مجلس می‌آیند و نه به مسجد. در این اثنا، حاجی جلیل مرندی، که وکیل مرند بود، وارد [شد] و حاج میر یعقوب گفت: «این حاجی جلیل آدم شریر و خاین است؛ آمدن او را نمی‌خواهیم.» جناب حاجی مهدی آقا فرمودند: «تکلیف ما این است [که] با همه مردم [بخوبی] رفتار نمایم تا به حقوق خود صاحب شویم.» حاجی جلیل به مجلس وارد شده و بنشست. در خصوص پلتیک و حقیقت امر حکمران صحبت به میان آمد؛ گفتند: «اگر حکمران سخن درست می‌گوید که من مشروطه طلبم، [چرا اکنون که] چند روز است در این مملکت وارد شده [وضع] چهل درجه از استبداد بالاتر است؟ آنهایی که سبب این اغتشاش و باعث فتنه و فساد شده‌اند در حضور وی صاحب عز و شرفند. تلگرافخانه‌ها مسدود، و مخابرات با ولایت و ممالک ایران موقوف. اگر درست می‌گویند طریق مخابره را بکشایند، و مخالف قانون و سبب آشوب را بگیرانند تا بدانیم مشروطه طلب است و اجرا کننده قانون، فعلاً کلام به کار ما نمی‌آید.» مجلس تمام شد.

حاجی جلیل مرندی با حاجی علی قراجه‌داغی همراه شده می‌رفتند تا به نزدیکی کلیسای قدیم ارمنستان رسیدند. ناگاه صدای تفنگ شنیدیم. رفتیم دیدیم حاجی جلیل را بسبب بعضی خیانتها که به اهالی مرند نموده بود، يك نفر تفنگچی آن محال زده است. گلوله از پشتش برخورده و از

سینه‌اش بیرون شده و خون فواره‌وار از سینه‌اش جاری است. مردم [او را] برداشتند به خانه‌اش بردند، که نزدیک بود به رسیدن، تمام شد. گویا چنان معلوم شد که میان اینها دشمنی زیاد بوده و ضرر ملتی به ایشان زده نه شخصی «بود». * امروز بعضی از تجار وحشت گرفتند ولی جای وحشت نبود ولیکن در این ایام چنین عمل بی‌قاعدہ از مجاهد بایست نمی‌شد. و جنابان اجلال‌الملک و شریف‌زاده الی غروب نیامدند. باعث نگرانی ملت شد. وقت غروب پراکنده شده هر کس به منزل خود رفت. صبح معلوم شد که بعد از غروب آمده‌اند.

روز دوشنبه ۲۶ شهر رجب المرجب

شب آرامی بود، و از هیچ جانب صدای تفنگ شنیده نمی‌شد، مگر کم‌کم، که معمولی بود. صبح، در انجمن مقدس جواب شاهزاده عین‌الدوله برای این شده بود: «برقراری مجلس و گشادن راههای تلگراف و اجرای قانون و غیره به‌من داخل ندارد، باید به‌قبله عالم عرض نمایم. آنچه تکلیف من است رسانیدن مراحم ملوکانه و عفو عمومی و دادخواهی مظلومین و احقاق حق مسلمین است» - همه حرف و پوتیک!

اهالی که در صحن منتظر جواب حکمران بودند بهمگی گفتند: «آنچه [= این که] گفته که تکالیف را به قبله عالم عرض نمایم قبول است، و آنچه گفته‌اند مراحم ملوکانه و احقاق حق داد خواهی مظلومین، ظلمی که به ما وارد شده است از رحیم‌خان و شجاع نظام و مفسرین اسلامیه [است؛ اگر] به گفتن ماهیچ باور نکنند، مقتدرالدوله که تلگراف نموده و الان در دست ماست، [که سندی است] به اقرار او از قتل و غارت و خسارت جانی و مالی، ایشان را به اطلاع انجمن مقدس گرفته و به زنجیر بکشد. اگر امروز الی عصر ایشان را گرفته و محبوس نمود، فيها والا فردا ملت اقدامات خود را خواهد کرد تا بعد از این در تواریخ عالم مسطور شود.» همین مطالب نوشته لایحه نموده به حضور شاهزاده عین‌الدوله روانه نمودند. بعد از آن اهالی به هیجان آمده گفتند: «به‌همه ماها لازم است اسلحه برداریم و با این مخالفین دفاع و نزاع نمایم.» و چند نفر در همان ساعت اسلحه برداشته و از آنجا به مسجد صمصام‌خان رفتند. مردم زیاد بود، جناب آقامیرزا حسین نطفی نمودند؛ از ظلم ظالمان و استبداد سلطنت و پوتیکهای شاهزاده کبار وزیر ایران و

مظلومی ملت می گفتند. مردم به هیجان آمده حالت دیگر رخ داد؛ گفتند: «ما چنان تصور می کردیم که شاهزاده می رسند و غارت ما را [پس] می گیرند و ظالمان را تنبیه می نمایند. حال معلوم می شود که به احقاق حق نیامده، حاضر است مازا مضمحل و بایمال نماید. و ماهم [هر] چقدر رمق در بدن داریم در اخذ حقوق خود، مدافعه و منازعه خواهیم کرد. هر قدر استعداد می خواهد جمع نماید. فردا ان شاء الله دفع اشرار می نماییم.» هر کس به منزل خود رفتند. مجاهدین پلنگ هیبت شب را به خیال جنگ فردایی صبح نمودند.

روز سه شنبه ۲۷ شهر رجب المرجب

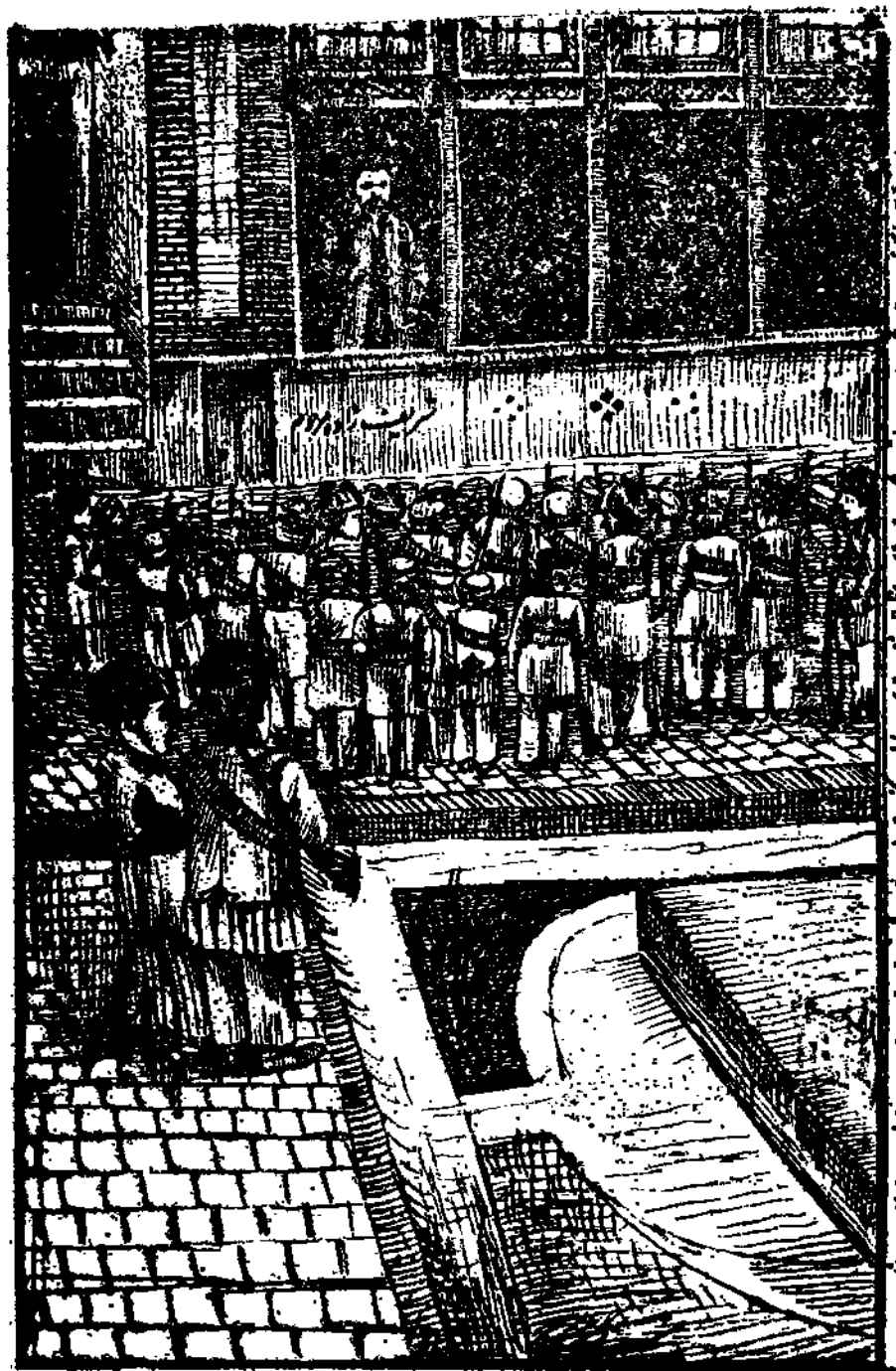
امروز [مردم] از هر جانب روبه انجمن مقدس کرده که امروز در میدان جنگ به خون خود آغشته خواهیم شد؛ پسر بی پدر و برادر بی برادر خواهد ماند. در مسجد و انجمن مقدس و کوچه های ارمنستان جای عبور نبود [و] مملو شده از مجاهدین و تفنگچیها [که] اذن یورش و جنگ می خواستند. جناب سردار همیشه رأی شریفش این بود [که] می فرمودند: «من در مقام دفاع ایستاده ام؛ هیچوقت ابتداء به دعوا و پیشدستی در جنگ نخواهم کرد و چقدر [= تا] دشمن به روی من توپ و تفنگ نکشایند و نیفکنند من توپ و تفنگ نخواهم انداخت. همواره [= هرگز] نمی خواستند يك قطره خون ریخته شود بلکه به يك طوری آقایان اسلامیه متنبه شده به احکام حضرات حجج الاسلام اطاعت نمایند [ولی] ممکن نمی شد. لهذا جناب حاجی شیخ-علی اصغر و شریفزاده به مجاهدین گفتند: «امروز اقدام به دعوا ننمایید. لایحه ای نوشته استدعای ملت را به حکومت فرستاده ایم. [صبر کنید] جواب بیاید ملاحظه نماییم [که] چه خواهند نوشت.» مجاهدین [که] می دانستند که جواب حکومت چه خواهد شد، گفتند: «شما ما را سرگردان و خانه خراب و دست بسته نمودید. جان و مال ما به تلف رفت. روز بروز این مخالفین شریعت و مغربین بنیان دوات و عمامه داران بدطینت دست از ستکاری خود نکشیده با ظلام و اشرار همدست شده ریشه ما را خواهند برید. [بگذارید] پیش از آن که آنان مسلط به ما شوند و حقوق ملت را ضایع نمایند دمار از روزگار ایشان در آوریم. اینها روز بروز به استعداد خود می افزایند. آب طاحونها بریدند و راه آذوقه را بستند.» شریفزاده گفت: «امروز صبر نمایید.» مجاهدین [چون] دیدند اذن نخواهد شد - در نظر ایشان این بود که امروز در حجله گاه میدان جنگ با عروس نام و تنگ هم آغوش و به خون

خود آغشته خواهیم شد - مایوس گشته مراجعت کردند، و خبر یأس از جنگ امروزی را به یکدیگر داده، فوج فوج، در کوچه و محله گردش می کردند.

و شریفزاده [که] از انجمن مقدس خارج شده می رفت به منزل خود، که در سفارت [= کنسولگری؟] اطریش بود، بعد از گذشتن از حمام مستشارالدوله، عباسعلی نام نامرد، به اغوای مستبدان اسلامیه، هدف گلوله تفنگ ساخته [گلوله] به پهلویش خورده از پا در افتاد. اهالی [اورا] از آنجا ور داشتند بردند به منزل. بعد از چند ساعت، جان به جهان آفرین تسلیم کرد. مجاهدین با عزت تمام، نعش او را ور داشته به وطن حقیقی خود سپردند. و این سیدطباطبایی به هرلسان و منطق و بیان عالم بود. از این عمل شنیع، جمیع اهالی تبریز افسرده و غمگین بودند. صد حیف به نطق و بیان آن جوان ناکام ملت پرست و طندوست!

و عباسعلی خبیث بعد از زدن این سید جوان، گریخته در چرنداب در خانه خود مخفی شد. وقت عصر تنگ، ناگاه از هر جانب، شنلیک تفنگ برخاست. از سر خیابان الی آخر محله امیرخیز [که] طولاً «که» * یک فرسخ راه است، از همه سنگرها و سرحدها چنان تیراندازی شدید شد که هوا را تیره نمود، و این غوغا یک ساعت طول کشید. بعدها ساکت و معلوم شد که شاهزاده حکمران امر فرموده به سر کردگان طوایف، مثل رحیم خان و شجاع نظام و سایرین، که در این وقت غروب آفتاب، از هر جانب حمله ور شوند. [لذا] فوجی از سواره و پیاده اردوی جدید، که در شاطرانلو بنا کرده اند، از خیابان حمله کرده اند. جناب سالار که در خیابان دامن جلادت به میان زده «و» * چون سد اسکندر در مقابل آن لشکر بیحد ایستادگی فرموده مشغول جنگ شدند [= شده اند].

از طرف اردوی دولتی، دو تیر توپ به جانب خیابان انداختند. توپچیان خیابان جواب توپ آن سرکشان را فوری داده، مجاهدین پلنگ هیبت از حمله و باریدن گلوله ایشان باکی ننموده حمله ور گشته گلوله تفنگ را به سر ایشان مثال باران ریختند و عقب نشانیده [= نشانیدند] و [ایشان] رو به فرار نهاده بیست و پنج نفر سواره و دو نفر سرباز از پا در افتاده و سایرین خود را به اردو رسانیدند. می خواستند خیابان را قتل و غارت نمایند، نتوانستند.



و از جانب دروازه اسلامبول و طرف مرکز جناب سردار با همان متوال، غفلتاً هجوم آور شده تیراندازی کردند. مجاهدین بهرام صولت حمله ور گشته به بازیدن گلوله، ایشان را دریافته و شکست دادند، وهفت نفر ایشان به قتل رسیده [= رسیدند]. از هر دو جانب به مجاهدین آسیبی نرسیده بود؛ حتی زخم‌دار نشده بودند.

■ بالجمله، عباسعلی مزبور، مشهور به آهنگر، قاتل شریفزاده، که گریخته بود، مجاهدین دوره خانه‌اش را گرفته می‌خواهند بگیرند. [عباسعلی] مخفی، با چند نفر همراهش فرار کرده به طویلۀ جناب سردار داخل و بستنی شده [= می‌شود]. ایشان فرمودند: «این عمل ملت است به من دخل ندارد. ایشان می‌دانند و تو.» بعد از آن می‌فرمایند: «اینها را ببرید به ارک، فردا در انجمن استنطاق و رسیدگی نمایند.»

شب چهارشنبه در میان ملت، بسبب قتل شریفزاده، افسردگی زیاد بود. اگرچه شب، از جانب شتربان صدای تفنگ بسیار می‌آمد ولی مجاهدین ابدآ جواب گلوله‌های ایشان را از دهان تفنگ به ایشان ندادند.

روز شنبه ۲۸ شهر رجب المرجب

شهر آرام، و ازهیچ جانب اقدام به دعوا نشد، ولی بسبب شکست خوردن سواره و پیاده اردو، شاهزاده عین‌الدوله در باغ صاحب‌دیوان اقامت را روا ندیده به نعمت‌آباد رفته بودند.

عباسعلی و چهار نفر همراهش را از ارک به انجمن آوردند استنطاق نمایند، معلوم شد که از اسلامیة هفتصد تومان به اینها داده‌اند که هفت نفر را بکشند که یکی شریفزاده بوده است که عباسعلی زده. امر شد که ببرند در آنجا که شریفزاده را زده عباسعلی را همان با یک گلوله به قتل رسانند. بردند مجاهدین به جزایش رسانیدند، در همانجا آویزان کردند.

چون آقایان دیدند که از دعوا صرفه نبردند خواستند با این حیلۀ چراغی را که دست غیبی روشن کرده خاموش نمایند [اما] امام عصر علیه‌السلام نگذاشت. تنها آن سید بیگناه به درجه شهادت رسید.

شب پنجشنبه سه ساعت گذشته [از غروب] از جانب سنگرهای مخالفین، سرخاب و شتربان، گلوله تفنگ می‌آمد و از صدایش در آن تیره شب، رعد و برق ظاهر بود. سه ساعت امتداد یافت، بعدها کم کم ساکت شد. از طرفین گاهی گشاد تفنگ می‌شد الی صبح.

امروز يك بيدق «زنده باد مشروطه» مرقوم، از انجمن مقدس به [= برای] جناب سردار، و یکی را به جناب سالار، با جمعیت زیاد، با کمال اجلال، هر دو را بردند و در سنگر اول نصب کردند. و امروز دو عراده توپ بزرگ، یکی دهن پر و یکی ته پر شرایینل، به سنگر جدید امیر-خیز، دم باغ حاج میرباقر، کشیدند و يك عراده توپ جلو و يك عراده قوبوز، در پیش آن توپهای بزرگ نهادند؛ و جناب سالار نیز دو عراده توپ بزرگ به سنگر جدید (گوی مسجد) کشیدند و يك عراده توپ به سنگر محله مرالان بردند.

در این ایام، از اطراف و جوانب، از مجاهدین با غیرت به قرار بیست هزار نفر به زیر سلاح رفته بودند، و روز بروز برکثرت مجاهدین می افزود، و در خود تبریز نارتجک و بمب بزرگ و کوچک ساخته می شد. چون عین الدوله به کثرت لشکر روز بروز می افزودند - از سواران طوایف شاهسون که هر یکی در روز نبرد مقابل پنجاه نفرند؛ از سواران قراجه داغی و مرندی؛ و از شجاعان ماکو و خوی؛ و اردوی طهران از سوارهای یختیاری و کلهر؛ و سواره دوران و کیکاوند و سرباز خمسه و قراجه داغ و سراب و غیره - چنان می نمود [که] می خواهند چهل هزار لشکر برای زیر و زبر نمودن شهر تبریز، و قتل اهالی غیور آماده نمایند. [با وجود این] جناب سردار و مجاهدین را ابد آخده از جمع شدن این لشکر قوی به خواطر نمی رسانیدند [= نمی رسید]. و این روز کم کم از سنگرها صدای تفنگ می آمد. و شانزده روز است جنگ بزرگ نشده مگر دزدانه، بغیر از این که دیروز يك ساعت دعوای بزرگ بود و طول نکشید.

■ و ایضاً چند عراده توپ به طایفه های ارک و بالای عمارت ارک کشیدند و مهیای جنگ شدند. و عمامه داران سوء، و رجال خائن ملت و دولت، و شاهزاده عین الدوله به اعلیحضرت همایونی، تبریزیان را یاغی به قلم داده اند، و حال آن که بغیر از مشروطه طلبی و مطالبه حقوق خودتقصیری ندارند، و جمیع عراق، فارس، خراسان چشم امید به آذربایجان بسته اند، و آذربایجانیها از خوف ظلام به زیر بيدق ظلم رفته اند. نمائنده است مگر تبریز - و چهار محله تبریز هم طوعاً و کسراً تابع امر [و] نهی اسلامی شده اند - [و از تبریز] مانده است یازده محله که در خصوص حقوق خود و جمیع ملت ایران، از جان و مال گذشته اند که به مشروطه دو ساله نکهبان باشند و ملت ایران را از قید اسارت برهانند و احکام حجج الاسلام

نجف‌الاشرف را معجزی سازند تا خداوند عالم چگونه باب فرج خواهد گشاد، و فاتح باب فتح و نصرت، خداوند حکیم، به جناب سردار و جناب سالار و مجاهدین شیرصولت [فتح و نصرت] خواهد داد.

چنانچه [= چون] [مجاهدین] مردانه در سردادن مضایقه نداشتند، و در واقع، اطاعت امام زمان علیه‌السلام را نموده و می‌جنگند؛ چنانچه [= و چون] حکم حجج‌الاسلام براین است که حمایت به مشروطه در این زمان حمایت به امام زمان علیه‌السلام است، و مخالف مشروطه معارب با امام زمان (ع)؛ در این صورت، هرچه از مجاهدین کشته شود بمنزله شهدای کربلا خواهد شد، ان‌شاءالله؛ و معارب خودش می‌داند و امام زمان علیه‌السلام.

■ مجملاً وقت عصر، اهالی مسجد و مجاهدین به قرار چهار هزار نفر رفتند به سر قبر آن سیدجوان مظلوم، فاتحه خواندند. شب جمعه آرامی بود مگر [این که] به قرار معمول تیراندازی می‌شد.

روز جمعه سلخ شهر رجب‌المرجب

خبری جدید، و حادثه در این روز نبود مگر این که شب، در دم کوچه لکله تیراندازی زیاد بود. از طرفین شهب گلوله تفنگ به جانب یکدیگر روان بود. معلوم شد الواد شتربان و بعضی از سواره‌های مرنده آمده در سنگر شتربان، با گلوله انداختن، شورش انداخته‌اند. مجاهدین سنگر مقابل ایشان، به انداختن تفنگ ایشان را سراسیمه کرده از سنگر برخیزانیده‌اند و دو نفر از ایشان زخم منکری برداشته مراجعت نموده‌اند.

روز شنبه غره شهر شعبان‌المعظم

از هیچ جانب دعوایی نبود، ولی از سنگرهای مخالفین صدای تفنگ می‌آمد، و هیچ وقت میدان جنگ را نمی‌خواستند افسرده شود؛ در ریختن خون ناحق مظلومان مضایقه نداشتند.

این ایام در مزاج جناب سالار ملت جزوی سرمسازدگی [= سرماخوردگی] بود. جناب سردار از امیرخیز یا چند نفر مجاهد چابکدست سوارگشته به عیادت ایشان تشریف بردند به خیابان. بعد از دیدن، در مراجعت تشریف آوردند به انجمن مقدس؛ از آنجا سوار شده به دولت‌منزل خود تشریف آوردند. در عرض راه و کوچه‌ها، جمعیت زیاد، از

خیابان الی امیرخیز صف کشیده ایستاده بودند [بطوری] که جای عبور نبود. و گوسفند بسیاری قربانی کردند، و همه مردم دعا و ثنا می نمودند، که در واقع، [سردار] حق زیاد در [= برگردن] ملت دارند، که عرض و ناموس و جان و مال اهالی را چگونه حفظ کرده اند. و ملت بهمگی [= همه] «باشاسون^۱ مشروطه، باشاسون سردار»، علی الاتصال؛ با صدای بلند می گفتند.

و خبر تاخت و تاز اطراف می رسید؛ دهات بلوکات را به اشاره درباریان و سرداران بسی حمیت، سواره های بیمرور، به مثال دشمن می تاختند. و خبر رسید پسر شجاع نظام مرندی از مال غارت تبریز، هشت بار فرش تجارتنی برداشته [تا] از بیزاهه به مرنند برساند. از قریه^۲ هرول [= پردول^۲] چند رأس الاغ هم غارت کرده می بردند. صاحبان الاغها به عقب مال خود می روند. سیدم شاه^۳ الله، که از سوارهای شجاع نظام بود، یک نفر از آن بیچارگان را با گلوله زده، همانجا می افتد [= می اندازد]. آن بیچارگان، عرق ریز، می دوند از قریه های پیش هوادار می خواهند. بعضی از جوانان ایشان به عقب آنها روان گشته دو نفر از سوارهای مرنندی را می زنند، و دو نفر به زخم کاری می افتند. لابد، الاغها را گذاشته فرشها را برداشته از میانه به در بردند.

و اهالی قریه های محال ارونق، امروز آمدند به حضور جناب سردار، تفنگ [و] فشنگ می خواستند که خودشان را از شر اشرار و نهب و غارت حفظ نمایند. [مستبدین] از دو منزلی، اطراف [و] جوانب شهر را چنان پر آشوب کرده اند [که] گویا اینها [= مشروطه خواهان] دشمن دین و دولتنند. جمیع خیال درباریان خائن این است [که] این ولایت را پایمال سم اسبان عشایر شاهسون و قراداغ و مرنند و سایرین بنمایند؛ گویا بالمره دست از تبریز و نواحی تبریز برداشته اند که چرا مشروطه طلب شده و به احکام حاملان شریعت اطاعت دارند، و دست به دامن ظلم و استبداد نمی زنند. در این صورت، علماء سوء تبریز چه قسم جراحتهای به دل امام- زمان علیه السلام می زنند و شرم ندارند و خودشان را محق می دانند - کل حزب بما لدیهم فرعون.

۱. زنده باد

۲. قریه ای سر راه تبریز - مرنند

روز یکشنبه دوم شهر شعبان المعظم

از هیچ جانب صدای تفنگ شنیده نمی‌شد، و دعوای عمده نبود. ولی در بازار، دم دلاله‌زن، مجاهدین سنگر بسته بودند. الواد شتربانی، به قرار سابق که [مجاهدین را] صدا زده، آمده بودند و احترام شده بود [ند]، یک نفر از مجاهدین می‌خواهند. محمدحسین نام لیل آبادی از سنگر بیرون شده روبه طرف ایشان می‌رود. آن نامردان، آن جوان صاف دل ربابا گلوله می‌زنند، و [او] می‌افتد و جان شیرین خود را به جهان آفرین می‌سپارد. مجاهدین [که] دیدند آن جوان دلیر کشته شد، از جان خودشان گذشته دعوای دلیرانه با آن نامردان می‌نمایند. در اندک زمان، به عوض خون این مظلوم، چند نفر از سواره‌ها و الواد شتربانی به خاک هلاک می‌اندازند. وقت غروب آفتاب، بعد از شکست دادن به ایشان، نعش آن جوان را برداشته آوردند.

امشب [که] می‌آید، شب مولود جناب سیدالشهداء علیه آلال التحیه والثناست. وقت عصر، چهار توپ جشنی در ارك انداخته شد. جناب آقا میر تقی مجاهد با یک فوج مجاهد با نظام تمام از نویر به تبریک عید مولود، به حضور مبارک سردار آمده تبریک نمودند و در مراجعت، آن یک فوج، بی‌کدفعه شنلیک هوایی نمودند. و موزیک در پیش مجاهدین می‌نواختند.

دو ساعت [و] نیم از شب گذشت [= گذشته] ناگاه صدای شنلیک تفنگ مخالفین از جمیع سنگرها بلند شد. [در اینجا] می‌خواهم عیان نمایم این را که چقدر تفنگ در یک دفعه گشاده می‌شود [و این که] در تبریز بلاخیز چه غوغای قیامت [برها] شده محقق شود. از سر خیابان الی امیر-خیز، اقل مراتب، در بندرها دوپست سنگر بسته شده. درهر سنگر اقل ده نفر سواره خواهد شد [و وجود دارد] - نمی‌گوییم صد نفر [یا] دوپست نفر که در بعضی محاربات شده [= بوده] است - در این صورت، تعداد اقل لشکر به دو هزار می‌رسد. در مقابل ایشان، [تعداد] مجاهدین هم بدین قرار است؛ بی‌کدفعه چهار هزار تفنگ خالی می‌شود. [ببینید] در شهر، زن و بچه و ملت بیچاره به چه حالت می‌افتد. در سایر شهرهای ایران همه به استراحت مشغول و نمی‌دانند که در تبریز در مدت هفتاد روز و شب چه هنگامه است، و اهالی چه قسم زندگانی دارند، و چه قیامت است؛ و چگونه علماء سوه‌مقیمین اسلامیه سختدل و طرفدار این ظلمند. در واقع، در ساحل بودگان چه خواهند دانست که حالت گرداب افتادگان دریای هلاکت چگونه بوده است. چنانچه [= چنانکه] حافظ، اعلی الله مقامه، می‌فرماید:

شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هائل

چه می دانند حال ما سبکباران ساحلها

و جناب سردار قرار گذاشته بودند مجاهدین [ی] که در منازل خود به استراحت مشغولند و توبه قراولی در سنگر ندارند در همین گیرودار، از همه جا خودشان را به سنگرهای خود برسانند، و به قراولان [ی] که در سنگرند ملحق شوند. [لذا] از هر جانب محله جات، مجاهدین برخاسته هر کسی رو به جانب سنگرها گذاشتند که مبدا صدمه ای از مخالفین به قراولان برسد؛ از آن جمله، از ویجویه شهدی حسین و شهدی سیف الله کوردرو [ی] مشهور، با بیست و پنج نفر مجاهد به سنگر دروازه اسلامبول، به کمک مجاهدین رفتند، و سایر دسته ها. همچنین [= در حالی] که گلوله مخالفین مثل تگرگ می بارید دو ساعت و نیم این غوغای قیامت برپا بود؛ بعد از آن ساکت شد. ساعت «در» پنج و نیم گذشته از شب، به کومک روندگان، سلامت مراجعت کردند. لله الحمد از این جانب به مجاهدین صدمه ای نرسیده بود.

روز شنبه سیم شهر شعبان المعظم

امروز تحقیق نمودیم؛ در جمیع سنگرها مجاهدین سلامت بوده اند و به کسی صدمه نرسیده است. ولی در درب خیابان دوازده نفر، دم سربازخانه دو نفر، و یک نفر در میدان کاهفروشان، و دو نفر دم کوچه لکله، از سوارها کشته [شده] است. این قسم یاریها از جانب امام عصر، عجل الله فرجه، است و هیچ شکی در این خصوص نیست.

و مخالفین و عشایر بیحمیت آذربایجان، به حکم سرداران خائن، بعد از شکست خوردن در جنگ روز یازدهم رجب، دعوا را به شب گذاشته اند. به طریق شیخون حمله می آورند که قتل و غارت نمایند، [ولی] صرفه ای نمی برند، منکوب و مغذول و مقتول می شوند. همه اوقات [= هیچگاه] نفعی از این گونه بیشرمی و بیحمیتی نمی برند. با همه این، روز به روز به اردوی دولتی، که در شاطر علی [= شاطرانلو] تشکیل داده اند، پیاده و سواره اردبیل و خمسه و قراداغ، قوج قوج، وارد می شوند. و آنهایی که در آذربایجان مشروطه طلب و تابع احکام حضرات حجج الاسلامند از خوف دولت، سر به گریبان گمنامی کشیده اند؛ قدرت نفس کشیدن ندارند.

ولی از تقفازیه، روز به روز، مجاهدین تقفازیه به حمایت اهالی تبریز می‌آیند. غریبه است [که] اهالی مراغه بالمره از تبریزیان روگردان شده‌اند [و] به ضد حرکت دارند، گویا غیرت هم مذهبی و هموطنی هیچ ندارند. با همه این اجتماع لشکر، جنایان سردار و سالار، و مجاهدین شیر-صولت، و اهالی یا غیرت تبریز، از شجاعت ودلاوری، مثال دریا موج می‌زنند؛ توکل به خداوند عالم و امام زمان علیه السلام، بسته‌اند.

و صبح و شام، توپ قلعه کوب اردوی دواتی، صدای تهور خود را به شهر می‌رساند. زهی بیحیثیتی این سرکردگان و علماء سوه ما [که] می‌خواهند با دست خودشان چشم خود را کور نمایند و شهر [ی] مثل تبریز را خراب کنند که در هیچ عصر، گردن تسلیم به دولت خارجه خم ننموده و مردانه در حفظ [و] حمایت دولت ایران نایبندم می‌باشند.

[چون] عقلای شهر دیدند که شاهزاده عین الدوله در قتل و غارت و لشکرکشی با سرکردگان سابق رحیم‌خان و شجاع‌نظام و آقایان اسلامی، که سرداران لشکرند و فتواده قتل و غارت، هم‌دست و هم‌رأی شدند، جناب اجلال‌الملک را عجالتاً نایب الحکومه بر قرار نمودند که اگر بعضی بیحسابیها در شهر واقع شود، رسیدگی فرمایند [و] نگذارند کسی به کسی ظلم نماید.

روز سه‌شنبه ۴ شهر شعبان المعظم

و امروز قدری سواره شاهسون از جانب مرالان آمده بودند دستبرد می‌نمایند، مجاهدین آنجا خیردار شده، مقابلت نموده، به یکرنگ تیراندازی می‌نمایند. از سواره‌ها دو نفر مقتول و دو نفر دستگیر می‌شوند. و از جانب مغازه‌ها جنگ می‌نمایند [و] يك نفر از سواره‌ها از پا در آمده [در می-آید]، و از جانب دروازه شتربان، تیراندازی از طرفین می‌باشد [در می-شود] يك نفر بیروح شده می‌ماند. در سر پل تخته، يك نفر از سواره‌ها از لباس هستی محروم می‌شود. امروز نیز به مجاهدین صدمه نرسیده بود.

روز چهارشنبه پنجم شهر شعبان المعظم

شب، از هر جانب صدای شنلیک تفنگ بر می‌آمد تا صبح. بعد از طلوع آفتاب، از سر خیابان، فوجی سواره و پیاده حمله‌ور گشته، و فوجی از جانب دالان میرزا رضا و پرستکی هجوم آور شدند. از سه جانب، بازار جانستانی رواج یافته به گلوله ریزی تفنگ پنجتیر و ورندل، نقدجان را

خریدار شدند. الی‌ظهر دود [و] غبار آن صفحات را گرفته و صدای تفتنگ رعد‌آوا بود؛ تا شکست قاحش به لشکر افتاده از دعوا روبه هزیمت گذاشتند و شصت و دو نفر ایشان، علی‌روایه، به قتل رسید، و دعوا از سه جانب، که افتاده بود، ساکت شد.

و دیگر، از جانب سربازخانه و مغازه‌ها و جانب میدان توپخانه و و علافاپو حمله آورده بودند [که] مجاهدین آن طرف حمله‌ور گشته سواره و شتربانی و سرخابیها را با رشادت تمام از پیش برداشته به پیش رفتند و داخل محله ششگلان شده و سنگرهای ایشان را خراب نموده معاودت نمودند. و آنهایی که از جانب درب حرمخانه و بازار یورش برده بودند داخل کوچه مجتهد مرحوم شده از سه جانب، سواره‌هایی [را] که مستحفظ خانه حاجی میرزا کریم امام جمعه بودند، به ضرب گلوله تفتنگ از آن خانه محکم خارج نموده [= نمودند]. بعضیها که طمع مال داشتند دست به غارت گذاشتند و آدم [های] بیکار هجوم آورده به غارت مشغول شدند. سواره‌ها چون دیدند که همه کس مشغول مال بردن است فرصت غنیمت شمرده داخل خانه مجتهد مرحوم شده از آنجا و خسانه‌های دیگر بنای تیراندازی گذاشتند. دوسه نفر از مجاهدین و آدم بیکار مقتول گشته، بعضی گریخته خودش را از آن ورطه خلاصی داده و بعضی در محاصره ماندند؛ و هنگامی که در محاصره بودند، وقت غروب، از جانب دیگر، دیوارخانه را شکافته خودشان را رهانیدند. معلوم است مال دشمن جان است. قدری مال، در این گیر و دار، از خانه حاجی میرزا علی، برادر امام جمعه، هم به یغما رفت.

دوباره، سواره‌ها آمده به خانه حاجی میرزا علی، که مستحفظ آنجا بودند، داخل شدند. عمل جنگ این طرف، بسبب غارت به اتمام نرسید و سوخته [= باطل] شد، و سه نفر هم به قتل رسید.

[از طرف] دیگر، مجاهدین دروازه اسلامبول، به جانب دروازه شتربان و سرخاب حمله‌ور گشتند. سواره و پیاده‌های سنگرهای عرض راه، از هجوم آوردن مجاهدین شیردل، فرار کردند. [مجاهدین] سنگرهای ایشان را خراب نموده و دو دسته گشته یکی از دروازه شتربان داخل بازار شده الی میدان صاحب‌الامر و بازار مسگران یورش بردند و هرچه سنگر در پیش بود خراب نموده به بازار، از دم بازار مسگران، الی آخر میدان کاه‌روشان، آتش زدند و برگشتند. به قرار پانصد باب دکان در آن بازارها سوخته گردید که قرارگاه سواره‌ها و شتربانیها بود. به عوض دروازه

اسلامبول، آنجاها را خراب نمودند؛ و از مناره‌های صاحب‌الامر، دو سه نفر مجاهد را با گلوله، سواره‌ها هدف گلوله ساختند.

و دسته دیگر از برون دروازه شتربان، روبه جانب دروازه سرخاب حمله بردند تا به حوالی دروازه سرخاب و خانه ظهیردیوان رفتند. از آنجا پیش نرفته برگشته و داخل خانه حاج میرزا باقر صراف، که از رؤسای اسلامیّه بود، «داخل» شده مشغول غارت شدند. از این جانب هم سررشته جنگ از دست رفت.

و دیگر، از جانب کوچۀ لکله، که سرحد محله امیرخیز و شتربان است، یورش برده [= بردند]. سواره و الواد شتربانی، که در خانه حاجی میر صالح کوه کمری سنگر کرده بودند، ایشان را متفرق ساخته [= ساختند]. بعضی از مجاهدین و آدم [های] بیکار داخل آن خانه شده بنای غارت گذاشتند، و بعضی از آنجاها گذشته خانه‌ها را سوراخ می‌کردند و روبه طرف اسلامیّه می‌رفتند. بعضی بیمغزها در آنجا طمع مال نمودند. مجاهدین با غیرت [چون] دیدند که جلوگیری از بعضی بیمغزها نمی‌شود مراجعت کردند، و سه نفر مجاهد در آنجا دستگیر شد. واضح و مبرهن است که مال غارتگر عمر است؛ آنچه مجاهدین در نظر داشتند به عمل نیامد.

در این روز جهانسوز، جمیع خیالات جناب‌سالار این بود که سرخاب و شتربان و ششگلان به تصرف درآید؛ مقیمین اسلامیّه به دست آیند تا جنگهای دولتی بعد از این، در خارج شهر واقع شود. چنانچه [= و اکنون که] از هر جانب، لشکر از سواره و پیاده عراق و آذربایجان رو به طرف تبریز بلاتکلیف کرده می‌آید در خود شهر جنگ نشود که در زیر پای دشمن و مجاهدین خراب خواهد شد. ولی از حرکت بیمعنی بعضی تفنگداران مجاهدین مطلب به دست نیامد و مقصود حاصل نگردید. امروز، من جمیع الجهات، از جانب مجاهدین یازده نفر، و به قرار هشتاد نفر از سواره‌ها مقتول گردید.

و امروز وقت صبح، جناب سردار به تبریک نایب‌الحکومتگی جناب اجلال‌الملک تشریف آوردند و به دولتسرای خود معاودت نمودند. و در عصر، اعضاء انجمن مقدس و تجار و کسبه و ملت، همگی به طهران یک تلگرافی نمودند که ماحصل آن این است که:

■ شاهد عین‌الدوله در امورات سیاسی آذربایجان خودش را مسؤول نمی‌داند، در ضمیرش غیر افزتنه و آشوب چیز دیگر نیست؛ استدعای عموم

ملت همین است يك نفر حاکم عادل با انصاف رفتار کننده با قانون مقرر و روانه فرمایید.

■ و امروز خبر رسید که به قدر پانصد سواره، پیشرو لشکر ساکو، وارد صوفیان شدند که برای اردوی بزرگ خود، سیورسات جمع نمایند؛ جناب سردار و جناب سالار و مجاهدین شیردل، در آرزوی این بودند [= هستند] که بادشمن قوی پنجه مقابلت نمایند تا شجاعت ایشان بر عالمیان ظاهر گردد. چگونه [= همان طور که] رحیم خان را، با آن کبر و غرور که داشت، ذلیل کرده و لشکرش را پراکنده و قتل نموده اند و * سایر شجاعان را [نیز] در عرصه میدان جنگ فراری [می] نمایند - از تفضلات خداوندی که در همه جنگها مدد فرموده اند.

روز پنجشنبه ششم شهر شعبان المعظم

شب از جمیع سنگرها صدای تفنگ هوایی می آمد الی صبح. خبر رسید سواره ماکو از صوفیان حرکت کرده در دامنه کوه خواجه میرجان اردو زدند. مجاهدین قریه سهلان و خواجه دیزه پیشروی ایشان را گرفته مشغول منازعه و مدافعه شده اند. الی غروب آفتاب تیراندازی بود و چند نفر از سواره های ماکو به قتل رسیده [بقیه] از آنجا حرکت کرده به نزدیکی قریه خواجه میرجان منزل گرفتند. مجاهدین دهات اطراف به قریه سهلان، به قرار ششصد و هفتصد نفر تفنگدار، جمع شدند.

و جناب سردار و سالار امر فرمودند اگر بعد از این يك نفر مجاهد دست به غارت کند به گلوله بزنند؛ در این خصوص قداغن اکید نمودند. وقت صبح، يك عدد نارنجک در امیرخیز، برای امتحان، انداخته شد. وقت عصر، چهار تیرتوپ در جانب خیابان انداختند. معلوم نکردیم [= نشد] برای چه خالی کردند؛ بعد از تحقیق عرض خواهم کرد.

روز جمعه هفتم شهر شعبان المعظم

شب [= دیشب] يك ساعت گذشته [از شب]، صدای شنلیک تفنگ مخالفین از جانب دروازه اسلامبول درآمد، چنانچه [= بطوری که] از مهابتش دل آدمی چاک می شد. همان ساعت، از مجاهدین ویجویه، به قرار چهل نفر،

که رئیس ایشان شهیدی سیف‌الله و کربلایی عبدالعلی کوردردلو بود، به کمک مستحقین سنگرهای دروازه، جلد و چالاک، روان شدند. دو ساعت تمام در آن مرحله غوغای محشر برپا بود. از گشادن تفنگهای متصل، و آمدن گلوله‌های سینه شکاف، و ایستادگی دولشکر در مقابل یکدیگر، آرامی از همه بریده گشته [بود]. در این اثنا، دوتیر توپ از سنگر جدید امیرخیز به جانب مخالفین انداختند؛ نعره توپ دوزخ لهب غلغله به نه قبه افلاک در انداخت؛ بعد از آن قدری ساکت شد.

صدا می‌آمد از مجاهدین [که] به سواران می‌گفتند: «ای بیغیرتان، ما که مشروطه می‌خواهیم برای آسودگی شماهاست؛ که جیره و مواجب شماها را تمام و کمال بدهند، و ظلم برای [= به] رعیت دهات و ایلات نشود. گذشته از اینها شما برادر دینی و وطنی ما هستید. اگر چه شما رابه طمع مال و غارت به اینجا جمع کرده‌اند ولی ممکن نخواهد شد که دست به مال کسی دراز کنید.» سواران در جواب می‌گفتند: «ای بابیها، به اسم مشروطه می‌خواهید مذهب خودتان را آشکار نمایید! چقدر [= هر قدر] قوه داریم شما را پایمال خواهیم کرد.» مجاهدین در جواب می‌گفتند: «ای بیغیرتان، اولاً به بابیها و به آن کسانی لعنت شود که این تهمت را به ملت نجیب ایران بسته‌اند. صد هزار لعنت باشد به بابی! شما را به این تهمت گرویده‌اند [= فریفته‌اند]، و ناحق می‌خواهند خون مسلمانان ریخته شود. و ما نمی‌خواهیم یک قطره خون کسی را بریزیم. ما مجاهدین در مقام دفاع ایستاده‌ایم. هر قدر از شما کشته می‌شود دل ما می‌سوزد، ولی در شما هیچ رحمی نیست.» مجددآ ایشان می‌گفتند: «شما بابی هستید.» مجاهدین در این صورت، تفتنگ خالی می‌کردند و سواران همچنین. [چون] مجاهدین دیدند چنان آقایان علماء سوء به اینها فهمانیده‌اند که نصیحت پذیر نیست [= نیستند]، گفتند: «ای بیغیرتان، پس چه شد دعواهایی که در روزها می‌کردید؟ چرا شب‌پره‌وار، شبها بازیگر میدان شده‌اید؟ «و» چنانچه [= همان‌طورکه] روزها دمار از روزگار شما آورده‌ایم ان‌شاءالله شبها نیز روزها را به [= برای] شما تیره و تار خواهیم کرد.» این گفتگوهای ایشان عالم غریبی داشت.

در همین وقت، از سر مارالان و خیابان و جانب با غمیشه ولیل‌آباد،

سواران حاضر اردو یورش آورده بودند بلکه دستبردنی نمایند. شیران مجاهدین آن سرحدات که مستحفظ و پاسبان بوده [= بودند]، سرراه ایشان را گرفته باتیر دلدوز تفتکهای جگر سوز، دل پریشان ایشان را می دوختند. دو ساعت تمام، ایشان هم مشغول جنگ بودند تا شکست خورده کشته‌های خودشان را برداشته، گسسته عنان، شکسته ستان، به جانب اردو روان گشتند. این شیبخون را آورده بودند به خیال این که گوی جلادت از میدان بر بایند، ندانسته بودند که شیران بیشه هیجا آنی غفلت نداشتند.

■ همین روز، مجاهدین در بازار، سنگر دم بازار دلاله‌زن را خالی کرده برای نهار خوردن رفته بودند. جمعی از سواره‌ها آمده [آن] سنگر را می گیرند، و جمعی داخل سرای درعباسی شده می نشینند و مهبیای دعوا می باشند [= می شوند]. مجاهدین از این فقره خبردار شده با تفتکهای آماده به مقابل ایشان رفته به ستاره ریزی مشغول می شوند؛ تا کر بلایی حسین خان و مشهدی محمدعلی لیل آبادی با جمعی از مجاهدین، به مثال شیر گرسنه می رسند. از جانب دیگر، مشغول تیراندازی گشته در اندک زمان، سه نفر از سواره‌ها مقتول شده [بقیه] داخل مسجد جناب سیدالمحققین گشته از آنجا مشغول دعوا می شوند. بعضی از مجاهدین مسجد را محاصره، و بعضی سرای درعباسی را، که سنگر محکم است، گرفته تیراندازی شدید در میانه گرم شده، تا الی غروب آفتاب، در این دو سنگر محکم دعوا بر قرار بود. تا این که سواره‌ها دیدند که چاره‌ای بجز گریختن از جانب دیگر نیست، خودشان را در نفس آخر برون انداخته می گریزند.

دیگر، قدری مجاهدین شیرصورت در سرپل آجی چای، مستحفظ بودند؛ می بینند که از دامنه کوه سرخاب، ده و پانزده نفر سواره به جانب قریه آناختون با سرعت تمام در حرکتند. از آنجا برخاسته به مقابل ایشان، خودشان را رسانیده، «از»* طرفین از بازیدن گلوله تفتنگ مضایقه نموده یکدیگر را نشانه هدف بلا می نمودند [= می نمایند]؛ ایشان سواره و اینها پیاده. در یک لمحّه سه نفر از ایشان از اسب هستی پیاده شده و باقی فرار می نمایند.

و از عجایب امور این که در قریه پرول، چهار نفر سواره مرندسی وارد می شود. مجاهدین پرول دو نفر ایشان را گرفته و دو نفر دیگر را به قتل

می‌رسانند. در خورجین ایشان مال غارت شده را که اسباب طلا و غیره بوده به تصرف می‌آورند، و یک مراسله شجاع نظام را پیدا کرده می‌خوانند. نوشته بوده است که: «من زخم‌دار شده‌ام، ده و بیست نفر سواره رشید بیاید و مرا ببرد.»

معلوم شده [= شد] این که [نوشته] رمز است [و] به پسرش نوشته. مجروح نگشته است، چون به دعوا نمی‌آید. جان آن شریر مناره صاحب‌الامر است. در بالای مناره سنگر بسته از آنجا تیراندازی دارد. در اطراف، بسیار آدم بیکار در دست‌آن شقی کشته شده. حتی چند نفر کودک ده و دوازده ساله در کوچه‌ها به نظر نحش رسیده و زده است. ان‌شاء‌الله در وقت رسیدن اجل، به جزای خود خواهد رسید.

■ در پیش عرض کردیم وقت عصر، از جانب خیابان صدای چهار تیر توپ آمد. معلوم شد که جناب‌سالار به جانب مخالفین انداخته است که می‌خواستند از جانب باغ صاحب‌دیوان حمله‌ور شوند، بلکه صدمه‌ای به مجاهدین برسانند. چند نفر ایشان، که پیشرو بودند، از صدمه گلوله توپ با خاک یکسان شده باقی روبره گریزی نمی‌نمایند. وچنان معلوم شد در دعوی شب جمعه و روز جمعه، به قرار بیست و پنج نفر به قتل رسیده.

■ و امروز، در راسته‌بازار، پیش سرای حاجی سیدحسین مرحوم، معاندین با مجاهدین تیراندازی نمودند. از مجاهدین یک نفر لیل‌آبادی مظلوم و مقتول گشته است. و امروز، دو ساعت از دسته گذشته، جناب اجلال‌الملک نایب‌الحکومه، به بازدید جناب سردار، به امیرخیز تشریف بردند؛ تا ظهر آنجا بودند، بعد از ظهر معاودت به دولتمنزل خود فرمودند.

خداوند عالم، که مدبر است و مقدر است در امورات پندگان خود، جناب سردار و جناب سالار را به [= برای] اهالی غیرتمند تبریز بمنزله دوبازو قرار داده؛ یکی جانب یمن شهر، در امیرخیز، و یکی دریسار شهر، در خیابان. و این دو بازوی با قوت نگهبان ملت مظلومند و آئی استراحت ندادند. در راه مشروطیت سینۀ خودشان را سبر کرده با مخالفین، شب و روز، ستیزند که اجرای احکام حضرات حجج‌الاسلام و حفظ جان و مال مشروطه. طلبان را بنمایند. چنانچه [= همانطور که] تا امروز، فتح و نصرت با ایشان

مشهد بازار مردم قلعه از آن بازار را بر سر سینه ان میانه



سکه در قلعه بازار

است «و»* در آخر هم خواهد شد ان شاء الله. و ملت هم در قدرشناسی و منزلتدانی این دو بازوی پرقوت خودتان [= خودشان] از مال و جان مضایقه ندارند.

روز شنبه هشتم شهر شعبان المعظم

شب، به قرار سابق، صدای شنلیک تفنگ از جمیع سنگرها می آمد الی صبح. و چنانچه [= چنانکه] عرض شد، پیشرو لشکر ماکو در نزدیکی قریه خواجه میرجان اردو زده اند، همان قرار آنجا هستند و سیورسات ایشان از خواجه میرجان گرفته می شود. و تفنگداران اطراف در سهلان راه ایشان را گرفته و نشسته اند. پشیتازان لشکر منتظر ورود اردوی بزرگ می باشند که از عقب به ایشان ملحق گشته به ازدحام تمام، به جانب تبریز حرکت نمایند.

امروز، چهار نفر از اعیان مملکت، از جانب شاهزاده عین الدوله به شهر آمدند [تا] یک نوعی، عمل را اصلاح نمایند. معلوم است سرنخواهد گرفت؛ از این طرف ملت مشروطه می خواهند [و] اجرای قانون؛ از آن طرف، عین الدوله به ضد مشروطه حرکت می نمایند. هیئات، بسیار مشکل است بعد از این، با همه قتل نفوس و خسارت مال، اسم صلح بردن بدون مشروطه در نزد ملت، باعث شورش زیاد خواهد شد.

حکمران و رؤسایان اسلامیة چنان به ضمیر خودشان گذاشته اند که این مشتی رعیت، از هجوم آن لشکر بیگران خوف می نمایند و از مشروطه می گذرند؛ نمی دانند که این دوشیر که در کمین نشسته اند از دریا دریا تلاطم عدوی قوی پنجه خوف و هراس ندارند.

و چنان خبر رسید شاهزاده عین الدوله از طریق حزم و ملاحظه کاری، از باغ صاحب دیوان به جانقور حرکت نموده.

شب شنبه، از جانب سرحدات و سنگرهای معاندین صدای شنلیک تفنگ بلند بود الی صبح. لشکر معاندین ساعتی آرام نداشتند؛ چنان به گلوله انداختن راغب بودند و به خون ملت ریختن جاهد، مثال گرگ به شکار آهو.

■ امروز معلوم شد قدری سواره مرندی و قراجه داعی به نمایندگی و

راهنمایی تفنگچیان شتریان، آمده‌اند از پشت سرای خان، دیوار را شکافته و داخل آن سرای شده و از آنجا دیوار تیمچه خرازیها را شکافته داخل تیمچه کشته‌اند. دالانداران ازخوف جان، خودشان را درجایی پنهان کرده [اند و مهاجمین] حجرها را گشاده، بغیر از چهار حجره که از اهل شتریان و اسلامیة است، هست و نیست جمیع مال التجاره، و پول و سند هر چه بوده، الی طلیعه صبح، تمام و کمال، برده‌اند، چنان به نظر می‌آید [که چون برای] مواجب ایشان، که از جانب درباریان حواله به اسلامیة است، در آنجا تنخواه حاضر نبوده است، حواله به این تیمچه کرده‌اند.

■ الی امروز، بازار و پشت سرای خان، در تصرف سواران است. اگر در دست کربلایی حسین خان و مشهدی محمد علی مجاهد بودی جسارت به این دزدی نمی‌شد.

■ و امروز از ظهر الی غروب آفتاب، از سنگرهای معاندین گلوله تفنگ می‌بارید، و چهار تیرتوپ، از دامنۀ کوه سرخاب، معاندین به جانب امیر خیز انداختند. بعد از آن، جناب سردار امر فرمودند به توپهای آتش‌نشان آتش گذارند و جواب ایشان را با دهن دوزخ لهب توپهای صخره‌شکاف بدهند. روی تبریز را یکپاره، آتش و دود و غبار گرفت، و غلقله به نه قبه اقلک در افتاد، ولی تلفیات [= تلفات] از این جانب نشد، مگر [این که] يك گلوله توپ معاندین، راست آمده به اطاق يك آخوند مستبد تابع اسلامیة در افتاد. در توی اطاق، گلوله توپ شرابینل آتش گرفته و پاشیده شد. اگر چه جام [= شیشه] و پنجره را خراب کرد، ولی به کسی صدمه‌ای نرسید. عجب گلوله جای خودش را شناخته.

■ امروز جهانسوز، از طرفین یکصد و بیست و شش تیرتوپ انداخته شد. اگر چه تعداد توپها عرض نشده ولی در آخر خواهم نوشت. تعداد همه توپها «را» معلوم است. این بلوای بزرگ البته وقتی تمام خواهد شد، اگر چه به نظر بسیار طولانی می‌آید.

شب یکشنبه نهم شهر شعبان المعظم

يك ساعت از شب گذشته، ناگاه از طرف معاندین، از سرخیابان الی آخر

امیرخیز، از جمیع سنگرهای بندرهای محله‌جات، از خط سرحد دو فرقه، بیکدفعه چنان شنلیک تفنگ نمودند [که] به يك لمحہ هزاران تفنگ خالی شد. از این جانب [نیز] مجاهدین شیرگیر، همان قرار جواب دادند. در تبریز بلانگیز، شورش قیامت در آن شب هویدا گردید.

چنان نمودار شد شاهزاده عین‌الدوله، وزیر ایران، برای ویران نمودن تبریز، از سی و چهار طایفه شاهسون اردبیل، مردان کاری و خونخوار انتخاب نموده آورده است، که هریکی در میدان جنگ‌برابرستم دستان است.

قرار گذاشته‌اند علی‌الغفله، از هر جانب حمله‌ور گشته و بیکدفعه، شنلیک نمایند، [و] مجاهدین شیر صولت را با آتش تفنگ رم داده کاری از پیش ببرند بلکه از جانبی شکست داده شهر را غارت و اهالی را به قتل رسانند. ولی ندانسته‌اند که عقاب‌را از هجوم پشه چه اندیشه، و شیررا از حمله گاو چه خدشه خواهد شد؟

جایی که عقاب پربریزد از پشه لاغری چه خیزد

■ الحاصل، مجاهدین مستحفظین سنگرها در ثبات و ایستادگی، در مقابل دشمن همچون کوه بلند در برابر بادهای تند ایستادگی نموده فی‌الغور بادهان آتشبار تفنگ، جواب ایشان را می‌دادند.

چنانچه [= چنانکه] صدای این غوغای قیامت اثر، در خانه‌ها، گوشزد مجاهدین باقرهنگ شده [= شد]، از هر جانب رو به سنگرها، به استعانت [= اعانت] مستحفظین در حرکت شدند. گلوله‌های پنجتیر را بازان بهاری شمرده به [محض] رسیدن، مشغول تیراندازی شدند.

گیرودار جنگ، گرم، و توپهای اژدر شکل دوزخ لهب، در غریدن، و نارنجک و بمب دررعد و برق، و این تیره شب‌را نمونه محشر ساخته، گلوله تفنگ شهر را فرو گرفته بود.

بعد از دوساعت، شکست به لشکر معاندین در افتاده از میدان جنگ عقب نشستند، و جمع کثیری از ایشان به خاک هلاک افتادند. اگرچه در مدت دو ماه ونیم، جنگهای هولناک بسیاری بوده ولی همچون وحشت‌انگیز نبود. چنان می‌نماید که گویا [معاندین] جمیع زور بازوی خودشان را جمع نموده امشب [= دیشب] خودآزمایی نمودند [اما] صرفه‌ای نبرده‌اند.

چهار ساعت از شب گذشته، از سنگرها بعضی مجاهدین آمده خبر فتح درآوردند. صبح، از نتیجه این دعوی پرخطر، خبرهایی که رسیده این است:

از [= در] جانب ششگلان مجاهدانی که مستحفظ سنگر بودند به شام خوردن مشغول [بوده‌اند که] فوجی از سواره آمده سنگر ایشان رایه تصرف می‌آورند. جناب آقا میر هاشم خیابانی با قدری مجاهد، همچون پلنگ خشمناک، حمله‌ور گشته، به باریدن تفنگ اعتنا ننموده بایک شنلیک، سواره‌ها را از آنجا دور نموده [مجاهدین] به سنگر از دست رفته خود صاحب شدند. مجاهدین شیردل بنای تیربارانی، و دلیرانه در آن مرحله هولناک ایستادگی نموده، سواره‌ها شکست یافته داخل باغچه شدند. مجاهدین از عقب ایشان رسیده بازار جانستانی رواج یافته در اندک زمان، به قرار ۳۵ نفر سواره از لباس هستی عاری گشته و باقی رو به هزیمت گذاشتند.

و دیگر، از سرخیابان، سواره‌های شاهسون و غیره که تازه وارد شده بودند، بسان نیل کوهساری هجوم آورده‌اند. جناب سالار با مجاهدین جایگدست، همچون کوه پابرجا ایستاده از آمدن آن دریای لشکر صف شکن، خدشه‌ای به خاطر شریفش نرسیده به مجاهدین امر به شنلیک تفنگ نمودند. آن خیابان وسیع را دریای آتش ساختند. از دو جانب، ابر بلاگلوله باریدن گرفت. توپچیان چالاک آتش به توپهای صخره شکاف گذاشتند. از صدای توپ و تفنگ، افلاک از گردش لنگ شده، یک ساعت تمام، سواران رشید شاهسون و مجاهدین بهرام کین، گرم دعوا شدند. آخر الامر، شکست به جانب سواره‌ها افتاده، کشتگان خود را آنچه دسترس بود برداشته خودشان را از آن گیر و دار کنار کشیدند. کشتگان ایشان از صد گذشته بود. سی و پنج لوله تفنگ به دست مجاهدین در رسید. نتیجه شبیخون آوردن ایشان چنین شد. چون «که» * روزها از دعوا صرفه نبرده بودند می‌خواستند شب بلکه شکستی داده شوند [= بدهند] [اما] ممکن نشد.

■ بالجمله، هرچه جستجو نمودم از مجاهدین به کسی صدمه نشده بود. ولی تخمین کشته‌های سواره‌های امشب [= دیشب] [را] «به» * یکصد و شصت و چهار به قلم دادند. و امشب [= دیشب] هیجده نارانجک و بمب انداخته شده بود.

اگر این دلیران به‌مثال سواران قراجه‌داغ و مرند، دعوی مجاهدین را دیده بودند هرگز روبرو اقدام به جنگ نمی‌نمودند. شاید بعد از این، از اینگونه اقدامات، از اینها دیگر نباشد.

■ دالاندار تیمچه مرحوم حاجی شیخ می گوید: روز شنبه وقت عصر، يك سواره زخمدار، خود را انداخت به پشت در تیمچه با صدای حزین گفت: «ای برادران، من زخم دارم، در را و نمایند داخل شوم؛ طاقت ندارم بروم.» ما گفتیم: «مأذون نیستیم در را وا کنیم.» گفت: «در را وا نمایید، به خدا قسم، من هم بایی می شوم.» ما گفتیم: «صدهزار لعنت خدا به بایی شود.» گفت: «والله ما را آورده اند که اهالی تبریز بایی شده اند؛ مال و جان و ناموس ایشان به شما حلال است.»

اهالی می گویند: «شما را به خدا ملاحظه نمایید چگونه سواران شجاع ما را گرویده [= فریفته] و به قتل و غارت مسلمانان آورده اند. خداوند عالم جزای شان را بدهد!»

امشب [= دیشب] دو ساعت از شب گذشته، اهالی غیور مظلوم تبریز اذان گفتند، چنانچه [= بطوری که] صدای اذان نیم فرسخ راه می رود [= می رفت]. برای این که سواران تکبیر ما را بشنوند [و] بدانند که ما موحد و شیعه اثناعشری مذهب هستیم نه بایی - که ما را متهم نموده اند. صدای اذان ملت فلک زده را اهالی اسلامی شنیده گفته اند: «بلی، قرار بایها چنان است [که] يك ساعت از شب گذشته اذان می دهند.» اگر چه اینگونه مطلبها بایست نوشته نشود ولی رشته سخن بدینجا کشید، [و گفته شد آنچه] که اهل تبریز می گویند.

■ تلگرافی که از حجج الاسلام نجف الاشرف، دامت برکاتهم، آمده بود ماحصلش قریب به این مضمون بود که: ای عشایر شاهسون و قراجه داغ و مرند و ماکو و غیره، هر کسی به مشروطه طلبان تیر بیندازد بمشابه لشکر ابن سعد خواهد شد، و هر که حمایت به مشروطه نماید بمنزله حمایت به امام زمان علیه السلام است. همین تلگراف شریف را لایحه نمودند، و به اردوی دولتی فرستادند که بلکه متنبه شوند ولی سودی نخواهد بخشید.

روز یکشنبه نهم شهر شعبان المعظم

امروز در مسجد صمصام خان، تاطقین خبر دادند به ملت بیچاره فلک زده که در خیابان به مسجد کریم خان خواهیم رفت. سفارشی از نواب و الاشاهزاده عین الدوله خواهد شد، اهالی سرگردان تبریز، از علماء و سادات و تجار و کسبه، فوج فوج، به خیابان رفته مسجد و کوچه از ملت بیچاره مملو شده بود. يك لایحه به شاهزاده عین الدوله نوشتند به این مضمون که: «سواره

دولتی و الواد شتریان تا به حال، در قتل و غارت مضایقه ننموده‌اند؛ آنچه کرده‌اند به آن هم راضی نشده امشب [= دیشب] آمده چند دیوار گچ آجر را شکافته و داخل تیمچه خرازیها شده هست و نیست مال التجاره تجار را از آنجا برده‌اند. این مال مخصوص است به تبعه دول خارجه، و ایشان البته مطالبه خواهند نمود، و تجار ازها افتاده [اند]. جواب ایشان را که خواهد داد؟ اگر جناب شما مشروطه خواهید سواره‌ها و اردو را متفرق نمایید و داخل شهر بشوید. همه اهالی فرمانبردار شما هستند. دیگرچه حکم دارید کشف فرمایید تا ملت تکلیف خود را بدانند.»

این لایحه را از [= توسط] جناب اقبال لشکر به باغ صاحب‌دیوان روانه نمودند که جوابش [را] فردا، روز دوشنبه، خواهد آورد. دو باره به ملت خبر دادند که فردا حاضر شوید و جواب حکمران را بدانید. اهالی متفرق گشته و منتظر جواب بودند که فردا ان‌شاءالله جواب شافی خواهد شد.

شب دوشنبه، به قرارشبهای گذشته، از سنگرهای طرفین تیراندازی زیاد بود. الی دمیدن صبح، شهب گلوله تفنگ بر سر اهالی بیچاره ریخته می‌شد.

روز دوشنبه دهم شهر شعبان المعظم

چنانچه [= از آنجایی که] به اهالی خیر داده بودند، مردم از هر طرف، رو به خیابان نموده، مسجد کریم‌خان و کوچه‌ها مملو شد. جناب آقامیرزا حسین واعظ به منبر رفته از محسنات مشروطه و عیوبات استبداد بیانات فصیح می‌گفتند و اهالی را امر به صبر می‌نمودند تا سه نفر هیأت از جانب حکومت وارد شدند: «که یکی» * انتصار الدوله همه کاره سپهدار نصرالسلطنه، و میرزاتقی‌خان معاون الایاله همه کاره نواب والاشاهزاده عین الدوله و جناب رشیدالملک، و اقبال لشکر. جناب آقامیرزا حسین نطق خود را تمام کرده، [در حضور] وکلا و اشراف که حاضر بودند، اول، گفتگوی سرای کهنه مرحوم حاجی سیدحسین به میان آمد. گفتند: «امشب [= دیشب] مجدداً سواره‌ها بالواد شتربانی آمده‌اند دیوار گچ آجرسرای حاجی سیدحسین را شکافته داخل کاروانسرا شده و مال التجاره و پول نقد صراف و تجار را

برده‌اند.» در جواب، هیأت گفتند: «از شتربان به باغ صاحب‌دیوان تلفون «کشیده»* شده، شیخ عزیز، واعظ اردبیلی‌الاصل، از جانب مقیمین اسلامیه به نواب والا شاهزاده عین‌الدوله عرض نمودند: او ویلاه! وامصیبتاه! این بابیها به بازار دیوار می‌کشند و سنگر می‌بندند. دیشب [= پریشب] تیمچه خرازیها و امشب [= دیشب] سرای کهنه حاجی سیدحسین را چاییده مال و پول برده‌اند. می‌خواهند کسر [= بقیه] بازار را هم ببرند و به اسم ما ببندند.» جناب حاجی مهدی آقا فرمودند: «از آنجاها که به تیمچه و سرای حاجی سید حسین نقب زده‌اند در دست این اشرار است. و دیگر، در این تیمچه و سرای هر حجره که از اهل شتربان و بستگان ایشان است دست زده و نبرده‌اند. و دیگر، کفش سواره‌ها در سرای حاجی سیدحسین [جا] مانده است [و] الان در قونسولگری روس است. و بعد، از [= به] دالان-داران، الواد شتربان و سواره‌ها پرسیده‌اند [= گفته‌اند]: «حجره‌ها را به ما نشان بدهید که حجره کیست.» ایشان گفته‌اند: «ما را تازه به اینجا آورده‌اند نمی‌شناسیم.» رفته‌اند از محله شتربان يك نفر از آدم آقايان، که بلد بوده، آورده‌اند او یکی یکی نشان داده، گشاده‌اند. و دیگر، همه سفرای می‌دانند چقدر [= تا زمانی که] مغازه‌های مجیدالملک در دست ملت بود صحیح و سالم نگه می‌داشتیم؛ وقتی که به دست سواره‌ها در افتاد به یغما بردند، و آتش زدند.» سال گذشته، جناب آقا سید هاشم شتربانی آدم فرستاده بود به اهر و بنده در آنجا بودم، که پنجاه نفر سواره و پنجاه نفر پیاده خواسته بود که بیایند پیش من [= او] [و گفته بود]: «ایشان را از مال دنیا غنی خواهیم کرد.» معلوم است حال که به پای خود آمده‌اند، مال مردم را به ایشان حواله کرده، و آنها آمده خواهند برد؛ [چنان] که بعد از آن، در ماه ذی‌الحجه قضیه مغازه، و الواد شتربانی واقع شد.

■ مجملًا از این گفتگو، قیل و قال در مسجد پیدا شده اهالی گفتند: «این مقیمین اسلامیه را ملاحظه نمایید که قتل و غارت آشکارا، و دزدی در تیره [= تاریکی] شب می‌نمایند و به اسم ما می‌بندند. یا احکم الحاکمین، حکم فرما میان ما و این ظالمان.» و کلا و تجار و اشراف [وقتی] دیدند به [= با] این شورش که از این ماجرا در ملت پیدا شد نمی‌توان مطلب را گشاده و گفتگوی اینگونه بلاها شود، از مسجد برخاستند به خانه جناب

آقا میرهاشم خباز رفتند. در آنجا بعد از بگو و بشنو، جناب مشهدی حاجی مجاهد مشهور به قفقازیه، برپا ایستاده نطقی نمودند که خلاصه مضمون آن این که:

«علیحضرت همایون شاهنشاه مغفور، به ملت مشروطه و قانون اساسی داده، محمدعلی شاه امضا و صحنه گذاشته، و ما هم محکم آن مشروطه و قانون را گرفته ایم. [هر] چقدر رمق در بدن داریم در حفظ این امانت بزرگ خواهیم کوشید و بیجهت و عبث، از دست خود نخواهیم داد.

شاهزاده عین الدوله که به حکمرانی آذربایجان منصوب گشته و آمده اند، در واقع، از اعلی درجه اتابکی تنزل نموده به این امر کوچک متوجه شده اند. اگر ایشان در این وقت کهنسالی به عرایض ملت، به طریق عدل و انصاف، ملاحظه و رسیدگی فرمایند و طریقه حقه مشروطه را بگیرند، تشریف فرما شوند در انجمن ایالتی و مجلس عدلیه به عرایض ملت رسیدگی فرمایند. هر کسی در این بلوای بزرگ، مقصر دولت و ملت شود [= باشد] امر فرمایند ما مجاهدین او را حاضر نماییم تا مجازات شود؛ اگر چه پدر و برادر ما باشد. نه این که در خاراج شهر نشسته مشغول جمع آوری لشکر شوند؛ از طوایف شاهسون و قراجه داغ و سواره و پیاده مرندی و قشون ماکو و سواره اکراد شکاک و جلالی. و به این سواره و پیاده آذربایجان قانع نشده از طهران و قزوین و زنجان، سواره بختیاری و کیکاوندی و پشت کوهی و قاشقاتی [= قشای؟] و غیره اردوی بزرگی در شاطرانلو تشکیل بدهند برای قتل نفوس مشروطه طلبان تبریز، و غارت نمودن مال ملت، بلکه امر به دست درازی [به] ناموس این اهالی با غیرت.

واللهی، [هر] چقدر رمق در بدن داریم، مدافعه و مقاتله خواهیم نمود. از این لشکر که همه اش بالغ به سی هزار خواهد شد، دغدغه ای در خاطر ما هرگز نبوده و نخواهد گشت. چنانچه [= همانطور که] رحیم خان قاطع الطریق خائن را در مدت چندروز، بادو هزار سواره جراز تارماز نمودیم، از فضل خداوندی و توجه امام عصر، عجل الله فرجه، اگر صد هزار لشکر مهیا نمایند، ابدآ خوف نداریم. تا يك قطره خون آخر، مدافعه خواهیم نمود و در سر حقوق ملیه خود خواهیم کوشید؛ و می خواهیم دولت علیه ایران بمثل سایر دول اروپا، يك دولت بزرگی بشود.»

در ظاهر امر، جنابان هیأت این نطق آن مجاهد حقیقی را پسندیدند و قبول نمودند که: «سخن را خوب گفتی و درست بیان نمودی.» بعد،

قرار گذاشتند چند نفر از کملین ملت بتوسط سفیران دول خارجه، باشاهزاده عین الدوله نشسته گفتگو نمایند. مجلس تمام گشته، هیأت به باغ صاحب-دیوان، و مردم به منازل خود مراجعت نمودند.

■ و امروز، در بازار، از دم دلاله زن بازار قدیم، مجاهدین، و [از] پشت پل رودخانه [و] بازار کفشدوزان، سواره‌ها و الواد شتربانی، يك تیراندازی شدید نمودند. در اندک زمانی، هفت نفر از هواداران استبداد به قتل می‌رسند که از آن جمله، یکی میرکاظم قره‌آغاجی [بوده] که از بستگان حاج میرزا کریم امام جمعه بوده است.

چون تا به اینجا اسم بعضی از مجاهدین باغیرت عرض و قلمی گشته، ولی بعضی از مجاهدین دریا دل و شیر صولت، که از رؤسا و سرکردگان مجاهدین پلنگ طبیعتند، اظهار نشده (که در اجرای احکامات حضرات حجج-الاسلام، کثر الله امثالهم، در خصوص مشروطیت، سینه خود را سپر گلوله-های توپ و تفنگ معاندین نموده همواره پیش‌جنگ و طالب نام غیرتمندی شده، ملت دوستی و وطن‌پرستی خود را ظاهر کرده‌اند؛ [و] سواره و پیاده لشکر آذربایجان و عراق [را] که دشمن جان و مال و عرض و ناموس ملت شده‌اند، به حکم تهران، نکذاشته‌اند صدمه زیاده از آن که نموده‌اند به ملت و اهالی فلک‌زده بزنند؛ [و] روز و شب، بستر استراحت خود را سنگ‌های پیش‌روی دشمن، با مجاهدین با غیرت، نموده خودشان را به دریای آتش زده‌اند) لازم بل واجب می‌نمود که اسم شریف ایشان را در اینجا ثبت و عرض نمایم.

چون غرض اصلی در نوشتن وقایع این ایام و بلوای بزرگ تبریز بلا انگیز، «و» * جنگهای علی‌الاتصال سردار ملت، جناب ستارخان و سالار ملت جناب باقرخان بود، در سیاق تقریرات جنگها، بجهت [اجتناب از] تطویل کلام، به تقریر نیامده، لهذا در این مقام، عرض و اظهار می‌نمایم تا به اهالی ایران مکشوف شود چگونه اشخاص باغیرت جان شیرین خود را در راه مشروطه و حقوق ملیه خود گذاشته‌اند.

■ اینها بندگان و رئیسان مجاهدین باغیرت؛ اینها بندگان نثاران حقیقی؛ اینها بندگان که هرگز پشت بر دشمن نکردند؛ اینها بندگان که همواره

خودشان را به دریای آتش زدند؛ اینها بندگان [که] در این مدت، روز و شب استراحت نمودند؛ اینها بندگان [که] سر و مال خودشان را در راه ملت گذاشتند:

در خیابان

جناب سلاله الاطیاب آقامیرهاشم و فرزند ارجمندش، آقامیرمحمد،

عالیجاه نایب تقی، مشهور به بالا،

عالیجاه نایب جلیل،

سلالة الاطیاب کربلایی سیدحسین چاوش،

عالیجاه آقا حسن دلی مشهور،

عالیجاه نایب حسین مارالانی،

عالیجاه نایب حسین خان مارالانی،

عالیجاه کربلایی حمزه فرشباشی،

اشرف الحاج حاجی حسین علاف،

عالیجاه نایب محمد آقا آهک پز،

عالیجاه محمد آقا نجار،

عالیجاهان محمد علی سلطان و جعفر خان قره بیغلار،

سلالة الاطیاب آقامیرحسن ولد آقامیر عبدالله،

جنابان آقا کریم و آقا حاجی و آقا حسین، که هر سه برادرند.

عالیجاه آقا علی قره باغی،

عالیجاه آقا حسین آقا، آدم آجودانباشی،

عالیجاه آقا مهدی حسین باغبان خیابانی.

مجاهدین خیابان و یاغمیسه، و مارالان، از جانب جناب سالار سپرده

به اینهاست، و سنگرهای خیابان و مارالان و قوری چای، در دست ایشان

است.

عالیجاه نایب خلیل خان قدری با مجاهدین مستحفظ ارك دولتی،

سلالة الاطیاب آقامیرحسین، در کوچه سیدهای چرنداب،

عالیجاه مهدی محمد صادق در چرنداب،

عالیجاه نایب حسن چرندابی در قوم باغی،

عالیجاه حاجی محمد میراب در لیل آباد،

عالیجاه آقا حسن آقا قنقازی، ولد حاجی حسن علی،

و جناب مستطاب سلالة الاطیاب آقا مهدی میر تقی در نوبر،

عالیجاهان مهدی هاشم و یوزباشی محمد حسین در اهراب،

عالیجاهان کر بلایی محمد و کر بلایی شفیع در کوچه باغ،
 عالیجاه غلامحسین خان در مقصودیه و قائلو مسجد،
 عالیجاهان مشهدی حاجی و مشهدی حسن قفقازی در دروازه خیابان،
 عالیجاه نایب اسدالله در اماله بازار،
 سلالة الاطیاب حاج میرعلی اکبر در قره آغاج،
 عالیجاه نایب یوسف در حکم آباد و در گامشوان و در نوکه دیزه، و
 امیرزین الدین،

عالیجاه مشهدی لطفعلی در چستدوزان،
 سلالة الاطیاب مشهدی میرصادق،
 سلالة الاطیاب مشهدی میرعلی اکبر،
 و عالیجاهان کر بلایی عبدالعلی و مشهدی سیف الله و مشهدی
 یعقوب و مشهدی حسین کوردلوهها،
 و عالیجاه اسدآقا فشنکچی [که] گلوله به چشمش خورده،
 و جناب آقا شیخ حسن و نایب محمدعلی و کر بلایی علی اصغر، در
 ویجویه مستحفظین سنگرهای دروازه اسلامبول و مسجد آقا یاقر
 و دربند غیرانچی،

سلالة الاطیاب، آقا کر بلایی میرهادی در باغ حاجی آقا لار،
 عالیجاه آقا کریم امیرخیزی، مستحفظ سنگرهای مسجد حاجی هاشم
 و سرپل منجم، عالیجاهان آقا محمدعلی فرش فروش و خدادادخان،
 مستحفظان سرپل آبی چایی، عالیجاه کر بلایی زین العابدین چراغچی
 مستحفظ دم کوچه لکتر و چارراه بالا، عالیجاه نایب اکبرخان در
 خطیب.

عالیجاه کر بلایی محمدآقا مستحفظ سنگرهای توری چای و چارراه
 پایین،

عالیجاهان مشهدی حسین مرحوم که در دعوای بزرگ به گلوله
 افتاد و سیف الله سلطان در کوچه غیرانچی و کوچه شربت اوغلی،
 عالیجاه نایب حسین خان از دوره انجمن السی دروازه گجل و سر-
 راسته کوچه،

عالیجاه کر بلایی حسین خان باغبان لیل آبادی، و عالیجاه مشهدی
 محمدعلی مشهور به قفقازی در انجمن ایالتی و بازار،
 عالیجاه مشهدی حسین در تکیه آقا یاقر،
 سلالة الاطیاب حاجی میرعلی اکبر خباز در مقبره و کوچه مجتهد

مرحوم و جبهه‌خانه،

عالیجاه آقا یوسف قصاب در جمعه مسجد از امامزاده کهنه در راسته کوچک، سلالة الاطیاب والانجاب حاج میر طاهر در دباغخانه و کهنه امامزاده الی سرپل ملامحمد دایی،

هرکس در محل خود، مستحفظ سنگرها [بود] و رئیس مجاهدین و آن رؤسائی که بهمه اینها سرکشی می نمودند و ساعتی آرامی نداشتند جناب مستطابان: آقا کربلایی علی مسیو و عالیجاهان فرج آقا و آقامیرزا علی اکبر و آقامشهدی عبدالله قفقازیها و آقا حاجی نوجوان ولد کربلایی علی مسیو و سلالة الاطیاب و الانجاب مشهدی میر تقی آقا [بودند]. و مجاهدانی که در حضور جناب سردار، پروانه وار، خودشان را به آتش می زدند:

عالیجاه کربلایی محمود مشهور امین التجار،

و عالیجاه محمدخان برادرزاده جناب سردار،

و عالیجاه حاجی عظیم برادر جناب سردار،

عالیجاه کربلایی ابوالقاسم و بجویه،

عالیجاه آقا حسن خان هشترودی،

سلالة الاطیاب آقامیر علی اکبر شتربانی،

سلالة الاطیاب حاجی میر آقا،

و بعضی از خواص که همه را نوشتن باعث طول کلام خواهد شد. جنابان سردار ملت و سالار ملت، جمیع مجاهدین شیرصولت را به این اشخاص باغیرت سپرده بودند، و ایشان روز و شب، دقیقه ای آرام نشده به خدمت مرجوعه خودشان مشغول بودند، واحدی را یارای خلاف کردن نداشتند [= نبود]، و چنان منظم بودند که گویا از اهل نظام قدیمند. توپچیان علیحده در سرتوپها دوزین در دست، بهر جانب متوجه بودند. بمب انداز در هر نقطه علیحده؛ در وقت لزوم کلنگ وردار علیحده؛ قراولان سنگرها روز شب علیحده. وقتی که در شبیور اعلان جنگ شد، همه در جنگ حاضر، و مجاهدین باغیرت در معرض و ناموس و نام ننگ، در جنگهای سخت استقامت تمام داشتند.

روز سه شنبه یازدهم شهر شعبان المعظم

امروز دعوایی از هیچ جانبی نیفتاده و شهر ساکت بود، ولسی خبرهای وحشت انگیز می رسید که اردوی طهران وارد باسنج، دوفرسخی تبریز، و اردوی ماکو وارد صوفیان، شش فرسخی تبریز گردید. اهالی شهر و مجاهدین

باغیرت [چون] دیدند که از دو جانب، دریای لشکر روبرو تبریز کرده درحرکتند، توکل به خداوند عالم نموده منتظر مقدرات خداوندی شدند. اهالی سهلان وخواجهدیزه [چون] دیدندکه حریف پرزوراست، اهل وعیال خودشان را کوچانیده بهتبریز فرستاده درگامشوان قرار و مکان دادند و خودشان توکل بهخداوند عالم نموده در مقابل آن دریای لشکر در مقام مدافعه در ایستادند.

شب چهارشنبه اگرچه ازسنگرها صدای تفنگ شنیده می شد ولی دعوا نبود. دولتیان امشب [= دیشب] را برای خودشان استراحت قرار داده بودندکه بعداز رسیدن دو اردوی بزرگ، دعوای سخت نمایند.

روز چهارشنبه دوازدهم شهر شعبان المعظم

طرف صبح، اردوی ماکو از صوفیان حرکت نموده در خواجه میرجان، به پیشرو لشکر خود ملحق گشته روبرو جانب تبریز بلاانگیز درحرکت آمدند. سواره و پیاده جرار اکراد جلالی وشکاک و عشایر ماکو و اواجق و خوی و سلماس، به قرارشش و هفت هزار نفر، با پنج عراده توپ بزرگ تهر و شراینل، با قورخانه وچادر و سایر مهمات اردو، که دشت و بیابان از کثرت ایشان تنگ شده بود، [آمدند] تا رسیدند بهحوالی سنگرهای تفنگچیان قریه سهلان و آلوار و مایان و خواجه دیزه. و ایشان درپیش روی این لشکر قوی پنجه ایستادگی نموده مشغول دفاع و نزاع شدند و به [محض] رسیدن لشکر جرار ماکو، پنج و شش تیرتوپ به جانب ایشان انداختند. تفنگچیان سررشته دعوا را از دست داده هر یکی به طرفی شتابان شدند. سوارههای اکراد شکاک و جلالی اسب انداخته [= تاخته] شلیک کنان، و سرباز و پیاده ایشان هجوم آورده و به خرمن و علفهای قریه ایشان آتش زدند که شعله اش نزدیک بود خرمن ماه را آتش زند. در اندک زمان، بیست و هشت نفر از تفنگچیان آن چهار و پنج قریه، قتل و هتاد و پنج نفر را دستگیر نمودند.

بعد از فراغت از قتل و غارت و دستگیری، و حرقت خرمنهای آن بیچارگان، در نزدیکی قریه سهلان، رحل اقامت انداختند. چهار نفر از رؤسای بیگناه آن مظلومان را عزت الله خان ماکویی وحیدرخان و نصرالله خان اواجقلو، که سردار لشکر بودند، حکم کردند به دهن توپ بسته اعضای ایشان را به هوا متلاشی نمودند. شب پنجشنبه در همانجا پنه استراحت مشغول گردیدند.

پنجشنبه سیزدهم شهر شعبان المعظم

امروز در تبریز از هیچ جانب اقدام به جنگ نشد. طرف صبح، شجاع نظام مرندی، که به جمیع بندرهای آن طرف شهر بلد بود، از شتران، باقدری سواره مرندی، به استقبال اردوی ماکو، از دامنه کوه سرخاب گذشته، از جانب قریه آناختون، خودش را به اردوی ماکو رسانیده، با سرداران دید نموده [= دیدار نمود].

لشکر ماکو امروز، در نهب و غارت اموال و اغنام و مواشی آن قریه‌ها مشغول بودند؛ و از سردود، سالار ارفع و سیف‌الله‌خان و امن‌الله‌خان قره داغی و عیوضعلی‌خان اسکویی، با سواره و پیاده کثیر وارد قره‌مرک گشته، و سرکردگان گذشته وارد اردوی ماکوشده سرداران را دید [= دیدار] نموده در خصوص دستورالعمل جنگ و بندر بندی و یورش سواره و پیاده و کشیدن توپ به تلها گفتگو نمودند. شب جمعه در همانجا بودند، قریب به صبح، حرکت نمودند و عازم تبریز شدند.

روز جمعه چهاردهم شهر شعبان المعظم

سالار ارفع و سیف‌الله‌خان، امان‌الله‌خان و عیوضعلی‌خان از اردو جدا شده وارد قریه قره‌مرک گشته، در آنجا آماده و مهیا بودند چنانچه [= به محض این‌که] لشکر ماکو از پل رودخانه و جانب گامشوان هجوم آور به شهر شدند، ایشان هم از راه حکم‌آباد و شنبه‌غازان و قره‌آغاج، حمله‌ور گشته، محله‌جات این طرف را تا امیرخیز، پایمال و زیرو زبر نمایند.

لشکر ماکو با دبدبه و غلغله تمام به حوالی نوکه دیزه و گامشوان رسیدند، توپهای خود را از مجاذی گامشوان الی سرپل گذاشتند. سواره و پیاده ایشان دو حصه گشته یک حصه به جانب گامشوان و یک حصه به سرپل حمله‌ور گشتند. نیم فرسخ راه، طول این لشکر قوی پنجه می‌گشت.

■ در این گیر و دار، ضرغام نظام و موسی‌خان و مددعلی‌خان وحسین‌خان، یا قریب هزار نفر سواره، از پشت مقبره سیدابراهیم، با چند نفر نقیب زن [= نقیب‌زن] آمده داخل کوچه غیرانچی شده دیوارها را شکاف نموده داخل خانه و باغچه‌های آن در بند شده بنای تیراندازی گذاشتند. و همچنین فوجی از کوچه لک‌لر، و فوجی از میدان کاهفروشان، به جانب دروازه اسلامبول [رونهاندند] و توپهای رعدآوا [را] از دامنه کوه سرخاب، آتش گذاشتند. از هر جانب، امیر خیز راه که محل و اقامتگاه جناب سردار

است، به آتش گرفتند.

و از سر خیابان و مارالان، اردوی شاطرانلو و اردوی جدیدطهران، که تازه وارد شده بودند، حمله ور گشته خیابان را، که اقامتگاه جناب سالار است، نشانه گلوله‌های توپهای آتشبار ساختند. و فوجی از لشکر ماکو [که] به جانب گامشوان هجوم آورده بودند، با دو عراده توپ قلعه کوب به پیش رفته با تیراندازی توپ، آن عرصه را کوره نار ساختند. و سواره و پیاده لشکر جرار ماکو و اکراد شكك و جلالی [که] با سه عراده توپ، به سر پل آجی چایی یورش برده بودند، بنای شنلیک گذاشتند. و سواران و پیادگان اسکو و قره داغ و خسروشاه و سردرود با اهالی قره‌ملک، به جانب حکم آباد و شنبه‌غازان یورش آورده گلوله را مثال تکرگ به‌سر مجاهدین آن طرف می‌باریدند.

و گذشته از اینها، از میان شهر، يك تفنگ بیصدا به هر طرف شهر خالی می‌نمودند که گلوله آن، اجزاء [= مواد منفجره] داشته به [محض] رسیدن، منزل آتش گرفته و پاشیده می‌شد، و صدای گشودن تفنگ داشت. در کوچه‌ها و خانه‌ها چنان می‌نمود که تفنگ را در سر بام خالی کردند. در این حالت، درست ملاحظه فرمایید، از شش جهت، دشمن تبریز را احاطه نموده گلوله توپ و تفنگ از آسمان می‌بارد؛ حالت تبریزیان فلک زده چه قسم خواهد شد [= خواهد بود]. وحشت و دهشت چنان به‌صغیر و کبیر و مرد وزن مستولی گشته بود [که] پدر از پسر، و برادر از بردار خبری نداشت. اگر کسی حاضر نشود [= نباشد] با گفتن چطور خواهد دانست. نه به تقریر می‌آید و نه به تحریر؛ ولی حمله‌های لشکر گران از هر جانب عرض شد، [اکنون ببینیم] چگونه جنگ چه قسم است.

■ فوجی که به جانب گامشوان حمله نموده بودند توپچیان آتش دست [شان] توپهای آتشبار را آتش زده، و سواران جرار یورش برده با تفنگهای برق آسا گلوله بر سر مجاهدین می‌ریختند. چنانچه [= وقتی] مجاهدین شیر-دل دیدند که دشمن قوی پنجه به تیررس رسیده از هر طرف، بنای شنلیک گذاشتند، و توپچیان چابک‌دست از سنگر گامشوان، توپ دوزخ لهب را گشاد دادند. چنان آتشبازی از جانب مجاهدین شیرصورت گشت [که] سواره و پیاده نامدار ماکو دیدند که اینها تا به حال جنگ را اهمیت نداده و ستیز شیر و پلنگ نکرده‌اند. در اندک زمان، دشت و بیابان از خون

ایشان رنگین گشته، دیدند دیگر «مجال»* ایستادن در برابر آتش سوزنده ممکن نیست؛ عطف عنان نموده به جانب سرپل، گریزان شدند. [چون] از جانب گامشوان مراد ایشان حاصل نگشت، آن دریای لشکر، شنلیک توپ و تفنگ را به جانب مستحفظین سرپل، که من جمیع-الجهات به پنجاه نفر نمی رسیدند، نمودند. مجاهدین خواستند که ایشان را از آن دشت بر خطر به جانب شهر کشیده کارشان را به آخر برسانند. [لذا] جنگ [و] گریز نمودند. شنلیک کنان به جانب باغات رو نهادند. و ایشان هم شیرگیر شده از عقب ایشان روان گشتند. شنلیک توپ و تفنگ می نمودند [تا] از سرپل گذشته و مهمات خود را در آن طرف پل نهاده و قورخانه را آورده در کاروانسرای امیر، که نزدیکی پل است، گشادند و خودشان داخل باغات آنجا شده و مهیای جنگ گشتند.

در این اثنا، کربلایی حسین خان لیل آبادی و خدادادخان و حسن خان هشترودی با مجاهدین شیرصورت به کمک مجاهدین سرپل در رسیدند؛ داخل باغ این طرف گشته و دیوار را شکافته لشکر ماکو را تیرباران نمودند. در آن حصار از کشته‌ها پشته‌ها قرار دادند. مابقی از آنجا فرار کردند و مجاهدین جلد و چالاک داخل آن حصار گشته هرسوازه‌ای که می‌خواست دست به تفنگ نماید با تیر شهاب تفنگ، او را از اسب هستی پیاده می نمودند؛ و هر پیاده‌ای که می‌خواست از جای خود برخیزد با زمین یکسانش می کردند.

سه ساعت در آن میدان هولناک، جنگ سخت قائم بود؛ نه مجاهدین از آمدن گلوله‌های توپ قلعه‌شکن و تیرهای تفنگ خانمانسوز پهلو شکاف قدم پس می گذاشتند و نه سواران جرار اکراد و ماکو؛ تا این که سردار نامدار از جنگ امیرخیز قراغت حاصل نموده به اسب صرصر خرام سوار گشته امر فرمودند توپ بزرگ شرایینل را از سنگر امیرخیز به آن عرصه قیامت انگیز برسانند. فی الفور ملت، به قرار پانصد نفر، توپ را در نیم ساعت، یا علی کشان، به آن مرحله برسانیدند. توپچیان آتش دست، توپ را خالی نمودند. گلوله شرایینل، راه راست، رفته در سر اردوی ایشان، که در آن طرف پل بود، متلاشی گردید. پی درپی بدون فاصله، چهار تیر توپ خالی نمودند.

از این جانب، مجاهدین بهرام کین، یا علی کشان، حمله‌ور گشتند تا بای ثبات لشکر ماکو لغزش خورده، در وقت غروب آفتاب، آن دریای لشکر

رو به هزیمت نهادند. جناب سردار امر فرمودند قورخانهٔ ایشان [را]، که در کاروانسرای امیر بود، به تصرف در آوردند. تیر پتجمی از قورخانهٔ خود ایشان [شلیک] گشت. کربلایی حسین خان و حسن خان و خدادادخان دیگر فرصت نداده یا مجاهدین، که همه اش به پانصد نمی رسید، تعاقب نمودند. شنلیک کنان، نیم فرسخ پیاده ایشان را دوانده و دنبال کردند. ولسی [آنها] توپهای خود را یک ساعت پیش به راه انداخته [بودند]؛ چون شکست خودشان را معاینه دیده بودند. از استقامت و آتشبازی مجاهدین، ملاحظه نمودند که هر قدر توپ و تفنگ انداخته می شود، [آنان] قدم پیشتر می گذارند.

نیم ساعت از شب شنبه گذشته، آن دشت بیابان، بالمره از وجود دشمن چیره خالی گشت. آنچه قورخانه بود جناب سردار حاصل به شهر فرمودند؛ آنچه اسباب و مهمات اردوی ایشان، که تمام و کمال به جامانده بود، به تصرف درآمد، و لکن اسیران سهلان را «هم» برده بودند.

به روایت صحیح، از اکراد شکاک و جلالی و سواره و پیادهٔ مابکو و سلماس و خوی، با چند نفر سرکرده، سیصد نفر به خاک هلاک افتاده بود، ولی از جانب مجاهدین، سه نفر مقتول و چهار نفر مجروح شده است. ایشان در مرند می گفتند: «ما را اهالی تبریز نمی کشت، یک کبود سواری ما را تمام کرد.» واللهی چنان می نماید [که] این نیست مگر توجه امام عصر عجل الله فرجه. در اول مرحله، شجاع نظام خفیف از دامنهٔ کوه سرخاب به شتربان گریخته بود.

اما محاربهٔ جانب شتربان و امیر خیز؛ ضرغام نظام و موسی خان و مددعلی خان و حسین خان، چنانچه [= چنان که] عرض شد، داخل خانه و باغچه های آن در بند شده چنان شنلیک تفنگ می نمودند که زهرهٔ آدمی را چاک می کرد. از این جانب، مستحفظین سنگرهای آن در بند در مقابل ایشان تیراندازی می نمودند. از دو ساعتی روز، الی چهار ساعت به غروب مانده، بازار جانشانی بروج بود.

در این گیر و دار، بمب اندازان یک بمب به خانه ای که محلو از سواره

• زاید

۱. «در بند» در آذربایجان به گونهٔ بن بست و همچنین فرعی گفته می شود، و هر در بندی، طبعاً، نامی دارد ولی در اینجا مرجع و در نتیجه، نام آن در بند معلوم نیست.

قره‌داغی بود، انداختند. بمب متلاشی شده موسی‌خان و مددعلی‌خان را با سواره کثیر هلاک نمود. دوباره، بمب دیگر انداختند، به دیوار برخورد و به زمین افتاده گرجی بمب‌انداز را با دونفر دیگر هلاک می‌نماید. مجاهدین در این اثنا، از هر جانب سواره‌ها را هدف گلوله تفنگ ساخته [= ساختند]؛ [سواره‌ها] روبه‌فرار گذاشتند. آنچه از کشته‌های شان وقت گریز برده‌اند معلوم نشد، ولی بیست و چهار نفر از کشته‌ها باقی مانده بود که شب دادند ببرند و دفن نمایند. و بمب یک چشم ضرغام نظام را برده و ضایع کرده بود. از جانب دروازه اسلامبول و کوجک‌لر، همین مدافعه شد؛ نگذاشتند کسی قدم پیش گذارد. و [در] جانب قره‌ملک، ایشان [= آنهایی] که منتظر غلبه لشکر ما بودند، شکست ایشان را دیده در جای خود، مبهوت و متحیر مانده، هر کس به جانب مقر خود، معاودت نمودند. چنانچه راهزنی و مانع آینده و رونده به شهر بودند [= بود] کشتند.

از جانب خیابان، سواره شاهسون و سواره‌های عراق، و سرباز اردیبل و مشکین و سایر طوایف، از جانب قوری چای و سرخیابان و مارالان و باغات آن طرف، حمله ور گشته توپهای خود را به سر تلهای سرخیابان گذاشته از بازیدن گلوله توپهای صخره شکاف و تفنگ دلدوز مضایقه نموده صدفه خیابان را کوره نار نمودند.

مجاهدین دست به آلات حرب، یعنی توپ و تفنگ، نموده به مدافعه و مقابله مشغول گشتند. عرصه محشر یک نمونه از آن گیر و دار گشت. از دو ساعتی روز الی عصر تنگ، غوغای قیامت آشکارا بود. چون لشکر دولتی دیدند این پلنگان بیشه دلیری رشته حیات اینهارا قطع خواهند کرد روبه گریز و پشت به حریف نموده خودشان را به اردو رسانیدند. مجاهدین شیرصورت دست از معاربه کشیده مظفر و منصور برگشتند. اگرچه بسیاری از دلیران طوایف شاهسون و غیره به خاک هلاک افتاده بودند ولی تعدادش را معلوم نمودیم [= ندانستیم]. و چند نفر از مجاهدین مقتول و مجروح شده است.

■ امروز شاهزاده عین‌الدوله و سیه‌دار در نظر داشتند [= تصور می- کردند] عمل تبریز تمام خواهد شد، ولی دیدند که بسیار مشکل است؛ شهر تبریز به آسانی بل به دشواری نیز مسخر نخواهد شد. امروز، سی‌هزار لشکر یا دوازده عراده توپ حمله نمودند و کاری از پیش نبردند جز این که به قرار چهارصد و پانصد نفر را بیهجت به کشتن دادند. امروز به روی مظلوم تبریزیان یکصد و هفتاد تیر توپ خالی شد؛ بلکه اقل مراتب دویست هزار تفنگ گشاده

شد.

این محاربه برای چیست؟ می‌گویند: «چرا مشروطه می‌طلبید، و چرا به احکام حضرات حجج الاسلام نجف‌الاشرف، که مروجین دین مبین حضرت سیدالمرسلینند، اطاعت می‌نمایید؟» و حال آن‌که [مشروطه‌طلبان] یاغی دولت نیستند، و حرف ملت این است که: «از شاه مرحوم، ما ملت، مشروطه‌ای که گرفته‌ایم از دست رها نخواهیم کرد، و ابدأ بعد از این نیز به‌زیر بیدق ظلم و استبداد نخواهیم رفت. [ای] امنای دولت، با ملت ایران همدست باشید بلکه دولت ایران حیات تازه‌ای بیاید؛ از دول اروپ عقب نمانیم. امروزه اگر فرنگ به ما کرباس ندهد ملت ما بی‌کفن خواهد ماند. سایر مدار ما به همان قرار. همیشه باید محتاج دیگران باشیم. این قرض هنگفت که نموده‌اید و روز بروز در ازدیاد است [بباید] جای تلف [شدن] این [پول] را بیاییم، نگذاریم خائنان دولت بلع نمایند، و این قرض را بدهیم و در خزینة دولتی پول حاضر نماییم که در وقت ضرورت خرج نماییم. امروز اگر يك دشمنی به ما رونماید با چه پول و چه اسباب اسلحه و چه لشکر جواب او را بدهیم؟» اهالی غیور این را می‌گویند. دولت و دولتیان رو کرده‌اند که: «مردان شما را خواهیم کشت، و زنان شما را اسیر خواهیم کرد.» و علماء سوء حکم کرده و شاه هم فرمان داده به قتل. پس [= پس] اهالی تبریز را خداوند قهار پس است. توکل به آن خداوند است که شب را روز روشن، و روز را شب می‌نماید؛ چنانچه [= چنانکه] امروز، شب تیره ملت را به‌روز روشن مبدل فرمود.

الحاصل، شب شنبه، که عید مولود با سعادت حضرت حجت، عجل‌الله فرجه و شب احیا و دعا و تضرع به درگاه احدیت بود، هفت ساعت از شب گذشته، صدای شنلیک شدید از جانب میدان مشق شنیده شد؛ به درجه‌ای که حواس آدمی را پراکنده می‌نمود. هزاران تفتنگ در يك دم گشاده می‌شد. روزها اگرچه پنج برابر آن تفتنگ گشاده می‌شود ولی از صدا و همهمة مخلوق چندان اثری نمی‌بخشد، اما شب [که] هوا صاف، صدا و همهمة ساکت [است ببینید] چه نوع وحشت می‌انگیزد. دو ساعت امتداد یافت بعدها ساکت شد.

روزشنبه معلوم شد که عساکر اردو و سرکردگان و شاهزاده عین‌الدوله [که] از شکست و فرار نمودن لشکر ماکو باخبر نبوده‌اند فوجی از رشیدان سواره و پیاده فرستاده‌اند که میدان مشق را به تصرف درآورند، و از آن تلعنة محکم، روز و شب مشغول دعوا شوند تا گوی نصرت را به‌چوگان

دلاوری در ربایند. و ایشان آمده دیوار را شکاف نموده داخل میدان مشق شده‌اند. دلیران مجاهدین، که از اول شب چشم بهم نگذاشته الی صبح قراولی می‌کشند، خبردار شده از چهار جانب آن قلعه متین حمله‌ور گشته بنای آتش‌افشانی گذاشتند و آن عرصه وسیع را به آن دلیران با هنر تنگ نمودند. دو ساعت تمام، گلوله تفنگ به سرهم می‌ریختند. بعد از دو ساعت، که نه [ساعت] از شب گذشته بود، تریب به صبح صادق، شکست به جانب سواره‌ها افتاده روبه‌گریز نهادند.

سی و چهل نفر ایشان به خاک هلاک افتاده به مجاهدین صدمه‌ای نرسیده بود. این نیست مگر الطاف خداوندی و نتایج نیات خالصه ملت که می‌خواهند بیدق شرع و عدل و انصاف را ارتفاع دهند. [وقتی] سواران اکراد شکاکی و جلالی، دم‌پل، اسب به جولان می‌آوردند و لهله‌کنان، گلوله تفنگ پنجتیر را بمثال باران به سر مجاهدین می‌باراندند، گلوله‌ها در زیر پای مجاهدین به زمین می‌خورد ولی تفنگ مجاهدین که گشاده می‌شد، يك چایکسواری از اسب به زمین می‌آمد و گلوله‌ها مثل جان در آغوش می‌کشید.

روز شنبه پانزدهم شهر شعبان المعظم

صبح پیش از طلوع آفتاب، جناب سردار با چند نفر سوار شده به جانب سرپل تشریف بردند که بلکه از توپهای لشکر ماکو اثری پیدا نمایند. با آن عجله که ایشان گریختند شاید توپها را در دره [جا] گذاشته باشند. معلوم شد که پیش از فرار، چون آثار شکست را دیده‌اند، به امر عزت‌الله‌خان ماکویی، توپها و اسیرها را پیش از فرار برده‌اند.

در مراجعت، به شش نفر سواره ماکو، که شب در سیلاب دشت پنهان بوده‌اند، راست می‌آیند [= بر می‌خورند]؛ می‌خواهند که ایشان را دستگیر نمایند. ایشان روبه‌فرار گذاشته جناب سردار یکی را با گلوله می‌زنند و پنج نفر دیگر را گرفته مراجعت فرمودند. و گریختگان اردوی ماکو دو حصه گشته يك حصه به جانب مرنند، از راه صوفیان و مرنند، و يك حصه از راه ارونق می‌آیند. و آنهایی که از راه ارونق رفته بودند، اکراد شكاك و جلالی و بعضی از پیادگان محال ارونق انزاب، تا می‌رسند به حوالی قریه سسی و امر زکریا و نادارلو؛ و تفنگچیان آن دهات، سر راه ایشان را گرفته از دو جانب، گلوله به جانب اکراد می‌اندازند. اکراد را دیگر جای رهایی ممکن نمی‌شود، به جانب کوه اسب می‌اندازند [= می‌تازند]. به کوه رفتن بسیار مشکل! ماحصل، در يك ساعت، جمیع اکراد را به قتل می‌رسانند. مگر چند

تفر از شست‌تیر [= تیر شست] ایشان رهایی یافته به وطن خود می‌روند. و جمعی از پیادگان آن محال‌هم به گلوله افتاده و مقتول می‌شوند. به مجاهدین آن دهات، يك صدمه خراشی نرسیده بود.

و این خبر را در روز یکشنبه، دو نفر سواره ارونقی آورده بود [ند]. و هرچه [فراریان] در عرض راه، از دهات غارت نموده بودند، از اسب و الاغ، از گاو و گوسفند که می‌بردند، همه به جا مانده بود. جناب سردار امر فرمودند مال غارت را جمع نمایند. اهالی سهلان و خواجه دیزه و الوار و مایان بیایند؛ مال ایشان است، رد نمایند. اهالی دهات رفته هر کس مال خودش را آورده و دعاگو شدند.

■ و امروز، سرکردگان، جمعی از سواره‌ها و تفنگچیان محله شترهان برداشته بدون صداء از پشت مقبره سید ابراهیم، علی‌آبانه و علیه‌السلام، گذشته چند دیوار را شکافته داخل کاروانسرای حاج میر محمود می‌شوند که بلکه دستبردی نمایند و به انجمن حقیقت، که مرکز جناب سردار است، دست بیابند. ظاهراً از شکست و گریختن لشکر ماکو درست آگاهی نداشتند. در خیال ایشان این که جناب سردار با مجاهدین، مشغول آن طرف است. ولی مجاهدین از آمدن ایشان به سرای مزبور از اول، اطلاع داشتند و در کمین نشسته منتظر فرمان جناب سردار بودند، که سواره‌ها بیکدفعه شنیدند مجاهدین جواب ایشان را بغوری داده نیم‌ساعت تیراندازی شده و مجاهدین به ایشان غلبه نموده شانزده را به خاک هلاک انداختند. مابقی روه‌گریز نهادند.

[مخالفان] امروز وقت ظهر، از شکست و فرار «ی»* لشکر ماکو اطلاع یافتند. اهالی اردوی شاطرانلو همچنان می‌پنداشتند که لشکر ماکو در جانب چارراه، مشغول ستیزند. به این جهت، سواره‌ها را به جانب امیرخیز فرستاده حمله آورده بودند.

روز یکشنبه شانزدهم شهر شعبان المعظم

امروز از جانبی اقدام به دعوا نمود. شکست اردوی ماکو سرکردگان و سرداران را بسیار پریشان کرده بود؛ در صدسد این رخنه بزرگ بودند. [وقتی] که شجاع نظام مرندی، با بیست و هفت نفر سواره از دامنه کوه

سرخاب، از جانب محله شتربان، روبه جانب مرند، از راه و جانب آناختون در حرکت بود که از رودخانه آجی گذشته به پی مقصود خود بشتانند [= بشتابند]، تفنگچیان سرپل، به پیش، به جلو ایشان رفته چند تیر انداخته یک نفر از ایشان را از اسب می اندازند. دیگران نعش او را برداشته برگشتند به جانب شتربان. چنان معلوم شد که به عقب گریختگان می خواستند بروند که مجدداً ایشان را جمع آوری نموده به سر تبریز بیاورند.

جناب سردار، بعد از قراعت از شر دشمنان قوی پنجه متوجه دفع اشرار قره ملک و مصفا نمودن آن طرف گشتند که از اول این بلوای بزرگ، تابع امر و نهی اسلامی گشته از راهزنی و شرارت، و آوردن سواره و پیاده دشمن به میان خودشان، و در نشستن در کمین کین و منتظر فرصت بودن، مضایقه نداشتند. علی الخصوص، در این ایام اگر غلبه از جانب اردوی دولتی می شد، ایشان بدون تأمل، هجوم آور گشته هر چه ممکن گردد [= بود] بنمایند [می نمودند]. [لذا] تنبیه ایشان الزم بود که بعد از این، مصدر اینگونه بیناموسی نباشند. [سردار] امر فرمودند مجاهدین آن طرفها یورش برده گوشمالی به ایشان بدهند. [چون] ریش سفیدان آنجا دیدند که در میان آتش سوزناک مجاهدین قوی پنجه خواهند ماند، به قرازی و چهل نفر، به حضور سردار آمده توبه و انازه کرده قرار به این گذاشتند از هر کسی مال گرفته یا غارت نموده اند رد نمایند، و تفنگچیان ایشان، بمثل سایر مجاهدین، کمر اطاعت به میان بسته به ملت حمایت نمایند تا از صدمه مجاهدین شیردل در امان باشند. ایشان این معنی را قبول، و دست به چشم گذاشتند. امر شد مجاهدین معاودت نمایند و متعرض ایشان نشوند.

شب دو شنبه از جمیع سنگرهای معاندین صدای تفنگ می آمد، و حرکت مذبوحی می نمودند، و کم کم، از این جانب، جواب ایشان را با دهن آتشبار تفنگ می دادند.

روز دوشنبه هفدهم شهر شعبان المعظم

چون سرداران و مقیمین اسلامی دیدند که در جنگ حریف مجاهدین شیر پنجه نگشتند به سیف اللہ خان قره سوران، که در سردرود بود، امر نمودند که راه آذوقه را مسدود نمایند و نگذارند چیزی به تبریز در آورند. چون آخر سال است آذوقه تمام شده، و راه باسمنج را اردو گرفته بود، و راه قرا داغ را سواران رحیم خان و ضرغام، و راه مرند را شجاع نظام، اما این راه [= راه سردرود] گشاده بود که گندم وارد از جانب دهخوارقان و سراغه می آوردند

و وقت رفع حاصل [= محصول] بود، [آنرا] مسدود کردند. در اول مرتبه، طاحونه‌های بارنج را خراب نموده و آب قنات‌را بسته بودند [= بستند]؛ و آب رودخانه آبی نمی‌آمد. و از يك جانب، خرمتهای دهات را بقدر امکان سوختند و تریه‌ها را می‌چاپیدند. از جمیع جهات، در خرابی آذربایجان سعی و کوشش داشتند [بطوری] که هیچوقت دشمن خارجه اینگونه ظلم و ستم در خصوص هیچ مملکت روا نداشته که سرداران بیرحم ما می‌کردند.

ملت را متهم به اسم یابی نمودند؛ پاتوپ و تفنگ با سی هزار لشکر جرار، جنگ و قتل و غارت کردند، به [= برای] درد بیدرمان ایشان دوا و علاج نشد؛ می‌خواهند با گرسنگی، اهالی غیور تبریز را به زیربیدق ظلم و استبداد درآورند. نمی‌دانند [که مردم] به اینگونه شدید تحمل می‌نمایند و دست از حقوق مشروع خود نخواهند کشید؛ در اجرای احکام حجج-الاسلام کوشش و سعی خواهند نمود تا آخر نفس. و اهالی دهات را چنانچه [= همانطور که] در زیر متجنیق ظلم فشار می‌دهند، وقت ظلم و فرصت، تماماً اجتماع نموده تلافی خواهند نمود؛ چنانچه [= چنان که] در ارواق، یکصد و پنجاه نفر سواره اکراد را در يك ساعت به راه عدم فرستادند. در واقع، کیفیت محمود غلیجایی و اصفهان را به سر تبریزیان و اطراف دهات می‌آورند.

جناب سردار ملت قدری سواره فرستادند [که] در قریه خلیجان [مستقر] بشوند و نگذارند تابعین ظلم و استبداد مانع قوت لایموت ملت بشوند.

و امروز، اهالی غیور تبریز در مسجد صمصام خان اظهار دلتنگی نمودند از تعطیل سه ماه و نیم که بازار و دکانها بسته شده و مال التجاره به یغما رفته و خانه‌ها تاراج شده و جوانان غیور به خون خود آغشته گشته و زنها بچه سقط نموده به مردن خودشان رضا می‌شدند که بعد از این ما را چه زندگانی! جناب آقا مشهدی میرکریم ناطق، تطلق و اهالی را امر به صبر نمودند. دلتنگی ایشان از طول کشیدن این بلوای بزرگ و از بیناموسی سرداران و مقیمین اسلامیه بود. در دل داشتند اجماعاً بروند یا کشته شوند یا ایشان را پراکنده نموده دفع شرارت نمایند.

شب سه‌شنبه از جمیع سنگرها صدای تفنگ شنیده می‌شد. الی صبح، گلوله مثال باران می‌بارید. شب و روز، خواب [و] استراحت به [= برای] اهالی تبریز حرام است. اهالی ممالک روی زمین در بستر استراحت می‌خواهند و خبری از تبریزیان و اهالی دهات نواحیش ندارند.

شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هایل
چه می دانند حال ما سبکباران ساحلها

روز سه شنبه هجدهم شهر شعبان المعظم

امروز، مجدد آخبر رسید اهالی قره ملک از اقرار خودشان نکول ورزیده و چشم از گذشت و اغماض جناب سردار پوشیده و آتش فتنه و فساد را شعله ور ساخته اند؛ به قوم ظلوم راه داده [اند] که در آنجا اجتماع نمایند و نایره قتال و جدال را برافروزند. چون گلیم سیاه «را»* به شستن سفید نخواهد شد، و چند نفر شریر مسلط در میان ایشان هست و لذت سرقت را در این زمان ظلم و ستم چشیده اند، دست از کردار ناهنجار خود نخواهند کشید. و [ایشان که] تخت دل سخت حاج میرزا حسن مجتهد را «ایشان»* در [= بر] دوش گرفته داخل شهر کردند، که باعث اینگونه قتل و غارت شد، افعال ناشایست خود را ترک نخواهند کرد.

جناب سردار فرمودند: «از اهالی آنجا هر کسی را دیدید دستگیر نمایید؛ و مجاهدین یا حمیت که به زحمات ملت متحمل شده اند، رفته شر ایشان را رفع نمایند.» لهذا به قرار چهارصد و پانصد نفر مجاهد سواره و پیاده رو به جانب قره ملک گذاشتند. از دو جانب یورش برده بعد از اتمام حجت، کار به دعوا منجر گشته بنای تیراندازی گذاشتند. چهار ساعت به غروب مانده، از طرفین بازار جدال و قتال گرم شده گلوله تفنگ را به سر یکدیگر، مثال ابر بهاری، می باریدند. الی غروب آفتاب، گرما گرم دعوا بود. از هیچ جانب مشاهده غلبه و نصرت رو ننموده، مجاهدین برگشتند. از این جانب، دو رأس اسب کشته شد و یک نفر مجاهد گامشوانسی مقتول گردید. از آن جانب نیز دو نفر مقتول و سه تن مجروح گشته بود.

روز چهارشنبه نوزدهم شهر شعبان المعظم

به قرار روز سابق، مجاهدین شیرگیر به عزم تنبیه آن اشرار و سالار ارفع و سیف الله خان، و خارج نمودن سواره ایشان در طلوع آفتاب، رو به قره ملک نموده روان شدند. چون نزدیکی آنجا در رسیدند شروع به شتیک نموده قدم به قدم، یورش برده باریدن گلوله های سینه شکاف دشمن را بارش بهاری حساب نموده، سه ساعت به غروب مانده، کربلایی حسین خان بمثال شیر

خشمناک خود را به رباط آنجا رسانیده و از آنجا شورش غلغله بر آن حصار محکم در انداخت. و چند نفر از سوارهای قره‌داغی و غیره به قتل رسیده وقت تنگ شد. مجدداً مراجعت نمودند و در حوالی آنجا به قرار هشتاد نفر مجاهد گذاشتند که ساخلو بکشند. و این شبها اگر چه جزئی تیراندازی از سنگرها می‌شد ولی از سنگر به سنگر بود نه روبرو.

روز پنجشنبه بیستم شهر شعبان المعظم

از صبح، مجاهدین بهرام کین، به عزم اتمام عمل قره‌مملک، عازم شدند. قره-ملکیان چون اجل را دست به گریبان دیدند، از در عجز در آمده هشت نفر از رؤسای خود به حضور جناب سردار فرستادند که توبه و انابه ایشان را از اعمال سوء خود عرضه دارند. کربلایی حسین خان الی صد نفر از مجاهدین در آن حوالی گذاشته معاودت نمودند.

جناب سردار التماس ایشان را قبول فرمودند به دو شرط: اول این که اشراری که باعث فتنه و فساد هستند و سبب برانگیختن آتش شرارتند دستگیر نمایند؛ دومی، سواره‌های قطاع‌الطریق که آنجا را خانه امید خود ساخته‌اند خارج نمایند، دیگر راه ندهند. چنانچه برادر دینی و وطنی هستیم برادر وار رفتار نماییم.

چون بسیاری از اهالی قره‌مملک مشروطه‌طلب و هواخواه ملت بودند، و ایشان که به التماس می‌آیند همه آدم درستکار هستند جناب سردار نمی‌خواهند یورش برند بر بعضی اهالی آنجا صدمه‌ای وارد شود. لهذا به طریق صلح و رفتار می‌فرمودند. اصل [که سبب اصلی] ملاحظه این بود [و گرنه، معاندین قره‌مملک] چندان محل اعتنا در مقابلهت ایشان نبود [ند]. از هجوم مجاهدین چون سیل کوهساری، مقابلهت ایشان حکم خار و خاشاک داشت. اگر چه این بیچارگان به التماس آمده بودند، از عهده شرارت اشرار [بر] نتوانند آمد. چون [تا] ایشان اشاره می‌نمایند، دویست سواره از جانب سردرود، فردا، می‌آید. در مقابل اشرار خود، و در مقابل سواره‌های دولتی چه کنند و چه نمایند.

الحاصل، چون سرداران و سرکردگان از ورود اردوی ماکو و گذشتن ایشان از پل آجسی چایی رو به جانب باغات و امیرخیز، گوشزد ایشان [= خبردار شدند]، در باغ صاحب‌دیوان به طهران را پورت داده بودند [= دادند] که: «فردا عمل تبریز به آخر رسیده، اشرار را دستگیر و اهالی را تنبیه خواهیم نمود» تشویش کلی در طهران به اهالی تبریز رخ می‌دهد.

قونسولها خبر می‌دهند: «چنین نیست! لشکر ما کو شکست یافت، قورخانه و مهمات اردوی ایشان به غارت رفت، و عرصه تبریز از وجود ایشان خالی شد.» در باریان مستبد دولت از این معنی با خیر و آشفته خاطر شده تلگراف قهرآمیز به سرکردگان می‌نمایند که: «این چه اخبار کذب است در مدت سه ماه، متصل، می‌دهید؟» سرکردگان عرق‌آلود این خجالت‌گشته می‌خواهند که جبر شکسته‌های گذشته را بنمایند.

■ امروز [مستبدین] به خیال این که مجاهدین شیردل در جانب قرم‌مملک مشغولند [و آنها می‌توانند] دستبردی نمایند، از سر خیابان و ششگلان و میدان صاحب‌الامر و بازارچه شتربان و میدان کاهفروشان و دربند علی غیرانچی و لکلر، و از جانب قوری چای، یورش در انداختند، از شش‌جهت، تبریز را از آتش توپ و تفنگ، کوره‌حدادی ساختند. چنان ولوله و غوغا در شهر هویدا گشت کانه صور اسرافیل دمیده شد. از غریدن تسوپهای جهانسوز و گشادن تفنگهای دلدوز عرصه محشر هویدا گردید؛ غافل از این که مجاهدین شیر صولت، طریق حزم را از دست نخواهند داد، همواره در سرکار خودشان آماده و مهیا و در کمین کین نشسته، منتظر اقدامات معاندین هستند.

جناب سردار و جناب سالار [چون] ملاحظه فرمودند که دشمن از هر جانب غفلت ریخته از دود توپ و تفنگ، روز را به شب مبدل کرد، به مجاهدین پلنگ خصلت، امر فرمودند حمله‌ور گشته جواب ایشان را با توپ دوزخ لهب و تفنگ آتشبار بدهند. از هر جانب، یورش ایشان [را] مقابلت نموده دو فرقه سعد ونحس عرق دریای آتش شدند. نوای غلغله در جهان افتاد؛ گلوله تفنگ از دو جانب چون تیر شهاب روان گشت؛ توپ رعدآوا گشادن گرفت. چهار ساعت از روز گذشته، ابتدای دعوا و آشوب محشر هویدا بود و چهار ساعت امتداد یافت. بعد از آن، از توجه امام عصر، عجل‌الله فرجه، شکست به جانب مفسدین افتاده از هر جانب، چنانچه [همانطور که] آمده بودند، روبه فرار نهادند و جمع کثیری از ایشان در هر بندر به خاک هلاک افتاد، و چند سرکرده زخم‌دار و بی‌روح گشت. و از جانب مجاهدین، چند نفر مقتول و مظلوم و چند تن زخم‌دار شدند، و پنجاه و شش تیر توپ از طرفین انداخته شده، و یک نفر از فداییان گرجیه در سنگر توپ امیرخیز زخم‌دار گردید، که از مشروطه طلبان قفقازیه بود [که] دولت و مکتب و استراحت خود را گذاشته برای حمایت به اهالی تبریز

از چند منزل راه آمده‌اند. ولی سواران دولتی [که] پول ملت را مصرف می‌نمایند، عزم را جزم نموده‌اند همه را به قتل رسانند و مسائلش را به غارت برند.

و چنین خبر دادند که حاجی موسی خان هجوانی، امروز کشته شده، که از سرکردگان رشید است. الحق، سرکردگان و سواران دولتی، در این ایام بلوا که سه ماه می‌شود، در خدمت مرجوعه خودشان قصوری نگذاشته‌اند، آنی از چاپیدن و کشتن و بستن ملت بیچاره آذربایجان غفلت ندارند. ظلمهایی که به اطراف دهات نموده‌اند انتها ندارد، ولی در عوض آن ظلم‌های بیحد، شربت حنظل تبریزیان، بسیار دماغ [= کام] شان راتلخ نموده است. روزی نمی‌شود که از دست سرداران شیردل و مجاهدین اژدر هیبت جام اجل نوشیده باشند.

روز جمعه بیست و یکم شهر شعبان المعظم

امروز قره‌ملکها چهار روز مهلت خواستند، و مجاهدین آن طرف برگشتند. و خیر آوردند آقامیرهاشم شتربانی، که اصل بیخ این شرارت است، وقت صبح، باچند نفر سواره می‌رفت به اردوی شاطرانلو، مجاهدین دو تیر تفنگ به جانب ایشان انداخته‌اند. از آقامیرهاشم تیرها رد شده به نایب حسن مشهور به خالی، برخورد و کشته است؛ اصل مقصود به عمل نیامده است.

امروز، جناب اقبال نشگر دوطغرا تلگراف از اردو آوردند که یکی را سپهدار نصرالسلطنه به شاه نموده است، و یکی را شاه در جواب آن فرموده‌اند. تلگراف سپهدار قریب به این مضمون بوده که قونسولهای دول خارجه مجلس و انجمن ایالتی تبریز «را» * خواهشمندند اگر قبله عالم مرحمت فرمایند که انتخاب جدید بشود، آب به طاحونه می‌آید و به کار می‌افتد، و سلطنت اعلیحضرت همایونی نسلاً بعدنسل برقرار خواهد شد. جواب تلگراف [ی] که شاه نموده‌اند، ماحصلش به این مضمون است:

جناب سپهدار، از شما بعید است که بدون تنبیه چهار نفر اشرار، در تبریز انجمن داده شود. چنانچه مشروطه مشروع و داده‌ام مجلس شورا و مجلس سنا برقرار خواهد شد. از تفضلات

خداوندی در طهران تنبیه اشرار شد. و آنانی که می‌خواستند
مذهب بایه خود را اظهار نمایند مضمحل شدند. مادامی که
اشرار تبریز را تنبیه نشود و آذربایجان آرام نگردد نخواهم داد.
و سواره ما کوکه معاودت نموده‌اند به هرنحو بوده باشد، ایشان
را برگردانید (انتهی)

همین عبارات تلگراف چنین می‌نماید [که] همین لفظهای عمامه‌داران
سوء است، [و] به آبی می‌ماند که از يك چشمه ورداشته شده است. فرموده-
اند «[تا] اشرار تبریز را تنبیه نباشد و آذربایجان آرام نشود، انجمن نخواهم
داد.» در تبریز اشرار نیست. بغیر از مشروطه طلبی حرف دیگری ندارند و
به احکامات حضرات حجج الاسلام نجف الاشرف عمل می‌نمایند. در ممالک
ایران بیست کرور مخلوق مشروطه می‌طلبند، منتها در ولایات جزو، از
خوف استبداد و حکام ظالم سر به گریبان خود کشیده جنبش ندارند و به آخر
کار می‌نگرند و از جانب حجج الاسلام نجف الاشرف هر روز تلگراف جدید
می‌آید که: «در این ایام، استعانت به مشروطه در حکم اعانت به امام‌زمان
علیه السلام است، و محاربه با مشروطه طلبیان بمنزله [اقدام] لشکر این‌زیاد
است.» در این صورت، نعوذ بالله، اول اشرار علمای اسلام و دیگر بیست
کرور ملت ایران خواهد شد نه تنها تبریزیان. و گذشته از این، آرامی
آذربایجان بسته به دو کلمه است: اول این که مشروطه برقرار شود؛ دوم،
سواران عشایر آذربایجان و سرکردگان در جای خود آرام نشینند، هر چه
مجلس شورا و قانون بگوید عمل نمایند. آن وقت، جمیع ولایات آذربایجان
آرام می‌شود و هر کس جای خود را می‌شناسد. نه این که به این استبداد،
استمداد لشگری اردوی شاطرائلو و سواره قزاق و مرند، در محله شتریان،
و مخالفت سیف‌الله‌خان و سالار ارفع، با سواره قزاقی، و الواد اسکو و
خسروشاه و سایرین در قره‌ملک، مجدداً اردی شکسته ما کورا عودت بدهند؛
راه آذوقه و سایر لوازمات داخله و خارجه را مسدود نمایند - چنانچه
نموده‌اند [و] از هر جانب به آمدن قافله مانع شده‌اند. در این صورت، آرامی
می‌شود؟ ابداً نخواهد شد بلکه مزید بر علت است.
چنانچه [= به محض این که] این تلگراف گوشزد ملت شد، غلغله
عظیم در میان اهالی افتاده، بهمگی کمر همت به میان زده و مردانه مهبیای
دفاع و جدال گشتند.

روز شنبه بیست و دوم شهر شعبان المعظم

قدری آرامی بود. از جانبی اقدام به جنگ نشده ولی در بازار کفشدوزان، سرپل، از دو جانب تیراندازی شده يك نفر از سوارها مقتول گشته است. امروز، همین يك فقره گوشزد شد. اما به قرار سابق، اهالی به مسجد مصصام خان جمع شده جناب مشهدی میر کریم و آقامیرزا علی نطق نمودند. نطق نمودند که مبنی بود برظلم ظالمان و مظلومیت ملت مظلوم، که راه آذوقه و آینده و رونده را [به روی شان] بسته اند و نان یافته نمی شود؛ بسیاری اهالی تنها یا میوه جات گذران دارند. و خبر آمدن اردوی ماسکو با جمعیت زیاد که، مجدداً انعقاد داده اند، می آید. می گویند درمرد اردوی بزرگ تشکیل داده اند. و همه اهالی توکل به خداوند عالم نموده در مقام دفاع، محکم ایستادگی دارند.

شب یکشنبه آرامی دارد، و از جانبی شتلیک تفنگک شنیده نمی شود، مگر يك يك از سنگرها به قرار معمولی سایر شبها، گشاد تفنگک می شود.

روز یکشنبه بیست و سوم شهر شعبان المعظم

بعد از طلوع آفتاب، مجاهدین مستحفظ سرپل آجی چای دیدند که در آنآخاتون، قدری سواره هست. سوارها دو تل علف را آتش زد [ه] اند و رو به جانب شتر بان در حرکتند. به بیش ایشان رفته جلو گیری می نمایند. از دو جانب، تیراندازی زیاد شده سواران خودشان را به پشت دره کشیده از دامنه کوه سرخاب، به تعجیل تمام، عزم شتر بان کردند و از تیر رس خودشان را، در هر حال، کناره نمودند. و مجاهدین به سرپل مراجعت کردند.

مجدداً وقت عصر، خیر سواره کثیری به جناب سردار دادند که در آنآخاتون اجتماع دارند. جناب سردار با چند نفر مجاهد سوار گشته عزم رودخانه نمودند. با دوربین ملاحظه فرمودند، دیدند چند سواره در سرتپه نمودار است و چند نفر سواره از دره خارج شده عازم شهر گشتند. چند نفر از مجاهدین از میان رودخانه رفته ایشان را تیر باران نمودند، و ایشان هم خود را بالا کشیده از تیر رس خارج شدند.

جناب سردار مراجعت فرموده در ژاستاوا روسها، که تشریفات از میوه جات داده بودند [و] در بام، صندلی گذاشته [بودند]، مشغول صحبت

شدند. همان سواره‌ها از بالای بلندی کوه پایین آمده عزم شتربان نمودند. جناب سردار پانزده تیر پنجتیر به جانب ایشان انداختند. سه نفر از ایشان مجروح گشته، بعد معلوم شد که ایشان رحیم خان چلبیانلو و سواره او بوده است؛ رفته است به جا و مکان اردوی ماکو، که مراجعت کرده می‌آیند، رسیدگی نماید. جناب سردار، بعد از تحقیقات این مراتب، مراجعت فرمودند.

شب دوشنبه اگرچه صدای شنلیک تفنگ بسیار شنیده می‌شد، ولی چیزی معلوم نشد در این تیره شب که چه حادثه بوده است.

روز دوشنبه بیست و چهارم شهر شعبان المعظم

امروز، از تیراندازی شب، محقق شد که جناب سالار در جانب بازارچه پرسنگی دعوا داشتند؛ چون جمیع فکر جناب سالار این بود که از سرقله، باغمیشه و ششگلان را به تصرف در آورند [تا] راه تردد اردوی شاطرانلو بسا شتربان قطع شود. معلوم شد که چند نفر از سواره‌ها شب به گلوله، افتاده‌اند.

بعد از طلوع آفتاب، سواره‌ها به اجتماع تمام حمله‌ور گشته بازارچه پرسنگی را آتش زدند و مشغول ستیز گشته آتش قتنه‌را بالا نمودند. [چون] مجاهدین آن جانب دیدند که این سواران سختدل به خیال فاسد خودشان گذاشته‌اند که صدمه جانی و مالی به فقرا بزنند، وقت فرصت غارت نمایند، و می‌زنند و می‌کشند و می‌سوزانند، بقدر امکان مضایقه ندارند، به آن سختدلان، شیرانه حمله بردند و از صدای تفنگ گوش فلک را گرفتند.

سه ساعت این جنگ طول کشید، بعد شکست به سواره‌ها افتاده از میدان برگشتند و چند نفر از ایشان به خاک مذلت افتاده سرتسلیم به زمین گذاشتند. در سه ساعت، شرآن ظالمان را از سر اهالی آنجا کوتاه نمودند. علی‌روایه، بیست و پنج نفر از سواره‌ها مقتول شده بود و از مجاهدین دوتفر زخم‌دار و یک نفر به قتل رسیده.

■ چنانچه سابقاً عرض شد، یک نفر گرجی مشروطه‌خواه، که از استراحت خود دست کشیده به حمایت مشروطه‌خواهان ایران آمده و مجروح گشته بود، امروز از این عالم فنا درگذشت. چون آن بیچاره از عیال و هست و نیست خود دور و غریب بود لهذا مجاهدین باغیرت، باعزت و احترام تمام، جنازه او را بردند و به خاکش سپردند، و چنان احترام به جنازه آن غریب شد

[که] اگر باقیمانندگان وی حاضر بودند ابدأ گریه و ضجه نمی نمودند. [حد] اقل در تشییع جنازه اش چهار هزار نفر مشاهده می شد؛ به نظام مخصوص می بردند.

شب سه شنبه تا دو ساعت از شب گذشته آرامی بود. از هیچ جانب صدای تفنگ نمی آمد. بعد از گذشتن دو ساعت، از سر خیابان السی آخر محله امیر خیز، بیکدفعه معاندین حمله ور گشته بنای تیراندازی گذاشتند؛ از صدای تفنگ و لوله به چرخ برین انداختند. تا یک ساعت [و] نیم به صبح مانده، شورش محشر برپا بود، بعدها ساکت گشته آرامی حاصل شد.

شب هرگان محروم از آفتاب شریعت، از راه مکر و حيله، غفلتاً شبیخون آورده بودند بلکه کاری ساخته نمایند. حاصل نشد؛ شکسته. سان و گسسته عنان برگشتند، بغیر از روسیاهی چیزی دستگیر ایشان نشد، و ندانسته بودند که مجاهدین با غیرت بمثل ستارگان چشم برهم نگذاشته در سنگرهای خودشان قراولی دارند. امشب به مجاهدین صدمه نرسیده بود، و از ایشان محقق نشد که در آن تیره شب چه صدمه رسیده.

روز سه شنبه بیست و پنجم شعبان المعظم

چون خبر آمدن مجدد اردوی ماکو رسیده بود که امشب یا فردا پیشرو اردوی ایشان خواهد رسید، جناب سردار قدری سواره تعیین فرمودند که پیش از طلوع آفتاب رفته در اطراف آناخاتون. [مستقر] بشوند و از آمدن سواره های ماکو باخبر باشند.

سواره مجاهدین [که] به فرموده جناب سردار رفته در جای کمین نشسته بودند، ملاحظه می نمایند که از جانب صوقیان، به قرار چهارصد سواره به جانب آناخاتون در حرکتند. مستحفظین سرپل آجی از یک جانب، و از طرف دیگر، مجاهدین سواره به سواره های ماکو حمله برده پیش از طلوع آفتاب نایره تنال استعمال گرفت. از دو جانب، تیراندازی شدید شده تا سه ساعت از روز گذشته بازار گیرودار گرم بود.

رحیم خسان و شجاع نظام خیردار گشته، به قرار سیصد سواره از شتریان برخاسته عزم آناخاتون نمودند؛ با تعجیل تمام از دامنه کوه سرخاب، جلوریز، به کمک سواره های ماکو آمدند. [چون] مجاهدین دیدند

که «اینها»* در میانهٔ دوسواره خواهند ماند مراجعت کرده در سرپل مشغول تیراندازی گشتند؛ وسوارهٔ مجاهدین خودشان را به بالای تلهای بلند کشیده از آنجا تیراندازی کردند. رحیم خان خودش را به سوارهٔ ماکو رسانیده، بعد از ساعتی، عزم شهر نمودند؛ گویا می‌خواهد [= می‌خواست] به اردوی شاطرانلو برساند و در آنجا منزل نمایند. چون آب و هوای آناخاتون در این گرمی هوا خوب نیست، برای آب و هوای خوب شاطرانلو در آنجا باشند. مجاهدین سواره و پیاده پیش رفته تیراندازی می‌نمودند، و ایشان هم تیراندازی کرده می‌رفتند. قدری از سواره‌های رحیم خان از تیپ خودشان جدا گشته، جلوریز به مجاهدین پیاده حمله نموده و صاعقه بار گشتند. مجاهدین مجال نداده با گلولهٔ تفنگ جواب ایشان را داده واپس نشانیدند، و یک نفر ایشان با گلولهٔ تفنگ به خاک هلاکت افتاده باقی فرار نموده به تیپ خودشان پیوستند و آن یک نفر افتاده را هم ور داشته با خود بردند. در این اثنا از سنگر امیرخیز، محمدخان توپچی، یک تیر توپ خالی نموده، گلولهٔ توپ دوزخ شرار به تیپ ایشان آمده، سواره‌ها پراکنده شده، سراسیمه به کوه و بیابان اسب انداختند. تا سه تیر دیگر، پی در پی رسیده، رخنهٔ بزرگ به بنیان ایشان افتاده، چنان نمودار بود که کسی از کسی خبر ندارد. هر یکی به جانبی فراری گشت، تا در آخر نفس خود را به شتربان رسانیدند.

از تفریر آنانی که با دوربین تماشا می‌نمودند پنجاه و شصت نفر از صدمهٔ گلولهٔ توپ به زمین ریخته شد. و این جنگ در آن دشت، نیم ساعت پیش از طلوع آفتاب تا چهار ساعت به غروب مانده [برقرار] بود. بعد از شکست، ایشان دست از جنگ برداشتند و از جانب و محل دیگر اقدام به جنگ نشد تا دو ساعت از شب گذشت. بعد از آن، تبریز از صدای تفنگ تبریز گشت. از جمیع سنگرها تا طلوع صبح از طرفین تیراندازی شدید بود. و شبی که از جانبین حمله نموده تیراندازی داشتند، چهل و پنجاه هزار فشنگ، اقل و کم، مصرف می‌شد.

■ روز گذشته، شاهزاده عین الدوله، از هر محله دو نفر ریش سفید و مرد دانا خواسته بودند. بعد از رفتن ایشان به حضور، شاهزاده فرموده: «از این روز، چهل و هشت ساعت به اهالی تبریز مهلت می‌دهم. اگر تسلیم

شده بیدق سفید به بامهای خود زدند و به مسجدهای محلات و باغ دولتی، که باغ شمال است [و] محل امان قرار می‌دهم، جمع شدند قباها، و الا دو روز بعد، حکم خواهم کرد که این لشکرگران، که موجود است، شهر را زیر و زبر نمایند. بروید به آخر کار خود درست ملاحظه نمایید.»

چون این خبر به سمع شریف جناب سردار رسید، سفارش فرمودند [= پیغام دادند] که: «چهل و هشت ساعت بسیار طول دارد، همین ساعت اقدام به جنگ نمایند که مجاهدین قلیل حاضرند به جنگ.» و جناب سالار هم [که] رأی شریفش مطابق فرمایش جناب سردار است، فرمودند: «هر چه در قوه دارند مضایقه نمایند و ملت و مجاهدین را از کثرت و عدت لشکر تخویف نمایند.» و عموم ملت به جنبش فوق العاده آمده به جنگ نمودن اقدام و مهیا شدند. و ناطقین گفتند: «وعده تعطیل و انفصال مجلس تمام شده منتظر بودیم شاه خیر انتخاب جدید به ملت خواهند داد. به عوض آن مهربانی، شاهزاده اعلان جنگ به ما می‌دهند. حال سه ماه است روز و شب جنگ می‌نمایند و صرفه نمی‌برند، دیگر چه اعلان جنگ است [که] می‌دهند؟ ما همه روزه در میان جنگیم.» اهالی همه گفتند: «ما از جنگ واهمه نداریم. اول مرتبه بالکلیه قدم به این عرصه گذاشته‌ایم تا حقوق ملیه خود را از دست ندهیم، و به اوامر حجج الاسلام اطاعت نماییم. چنانچه [= همانطور که] سردار و سالار ملت فرموده‌اند چهل و هشت ساعت مهلت لازم نیست، الان جنگ نمایند، جوانان ما حاضرند.»

■ الحاصل، اهالی غیور تبریز متفقاً به جنگ نمودن اقدام نمودند، و ساعتها را می‌شمردند. شب چهارشنبه از جمیع سنگرها صدای تفنگ بلند، و از جانبین اعلان جنگ را با گلوله تفنگ به یکدیگر می‌رسانیدند. تا طلوع صبح، بازار آتش‌فشانی از دو طرف رواج داشت.

روز چهارشنبه بیست و ششم شهر شعبان المعظم

امروز مجاهدین شیردل، بهمگی مهبیای جنگ فردایی بودند و ساعتها را می‌شمردند. به امر شاهزاده عین الدوله از اردوی شاطرائلو بقدر سیصد نفر سواره از دامنه کوه یانوق، که طرف جنوبی شهر است، سوار شده به جانب سردرود و قره‌ملاک، غربی شهر، عازم شدند. از سنگر مارالان یک تیر توپ به جانب ایشان انداختند. سواره‌ها خودشان را به پشت تپه‌ها و دره‌ها کشیده عازم مقصد خودشان گشتند.

چون به سالار ارفع و سیف‌الله‌خان قزاقی و عیوض‌علی‌خان اسکویی حکم شده بود با سواران قزاق و تنگ‌چیان اسکو و خسروشاه و سایر محال آن طرف در قره‌ملک اجتماع نمایند و درگیر و دار جنگ از آنجا حمله‌ور شوند، «و»* این سوارها را فرستاده‌اند به ایشان ملحق شده و با ایشان باشند. جماعت اسلامیة نشین کم‌کم کار را بزرگ نمودند تا کار به اینجا منجر شد که دولت از شجاعان سواره و پیاده‌آذربایجان و عراق، سی و چهل-هزار مرد جنگی در اطراف شهر و در محله شتربان و سرخاب و ششگلان، که چسبیده به محله خیابان و امیرخیز است، آماده و مهیا نموده با اهالی یازده محله دیگر جنگ نمایند. و معلوم است که در جنگ تلفیات زیاد خواهد شد؛ و همه این دو فرقه اولاد وطنند و برادر دینی وطنی. چطور راضی به اینگونه مفسده بزرگ شدند تا خونها ریخته شود؟ مگر چقدر غافلند و عاقبت کار را ملاحظه نمی‌نمایند، نمی‌دانند که ملت هوشیار و به حقوق ملی خود آگاه شده، البته دست نخواهند کشید؛ بمثل خون سیاوشان؟ در همه زمان جوش خواهد کرد. این چه فتنه و فساد است که ما راضی شدیم؟ اگر هزار بار بگوییم از ما نیست از مستبدین دولت است، ملت قبول نخواهند کرد و می‌گویند: «اگر شما در طهران و تبریز به یکجا جمع نشده و با مستبدان دولت هم‌دست و هم‌زمان نمی‌شدید ایشان نمی‌توانستند این اقدامات را بنمایند. آنها با قوه ملی شما قدم به این عرصه گذاشتند.»

■ بالجمله، امروز اردوی جدید ما کو از صوفیان و خواجه میرجان حرکت نموده به جانب تبریز تکاور انگیز شدند. سالار ارفع و سیف‌الله‌خان از قره‌ملک، ایشان را پیشواز نموده در حوالی عصر با عزت و شوکت تمام، وارد قریه آناخاتون، که یکفرسخی و جانب شمالی شهر است، شدند. چون در اول مرتبه، در چهاردهم شهر حال، به [محض] ورود، به عزم جنگ، جلوریز با قورخانه و توپخانه و سواره لشکر جرار، به سرپل آجی آمدند [و] چنانچه به تقریر رفته، در سه ساعت و نیم، آن لشکر گران در دست مجاهدین شیرصورت مغلوب گشته قورخانه و مهمات ایشان به

• زاید

۱. نام دارویی است سرخ رنگ؛ گویند چون افراسیاب سیاوش را کشت در جایی که خون او بر زمین ریخته شد این گیاه در آن زمین رویید...

-برهان لاطح

دست مجاهدین افتاد، این دفعه از روی حزم و احتیاط، عزم آنجا نمودند که از تبریز دور است، که خودسازی نمایند بعد به مجاهدین بتازند. بعد از جابجاشدن اردوی، جمع کثیری به پیش آمده بنای سنگر بندی گذاشتند. برای توپ کشیدن و گذاشتن سواره و سرباز «و» محل یورش را مرتب می ساختند [که] سه تیر توپ قلعه کوب از سنگر امیر خیز به جانب ایشان انداختند و «خوش آمدید» را با گلوله صخره شکاف به ایشان در رسانیدند.

■ امشب اید آرامی نبود؛ حتی به درجه ای که صدای گلوله شب بیست و هفتم شعبان یحتمل که گوشزد تمام اهل عالم بوده باشد. و مجاهدین غیور در سنگرهای خود مشغول فراولی و در انتظار دمیدن صبح و مهیای جنگ و جدال بودند.

روز پنجشنبه بیست و هفتم شهر شعبان المعظم

امروز جنابان سردار و سالار [چون] ملاحظه فرمودند که از جانب معاندین اقدامی به جنگ، بر حسب وعده خودشان، نشده و سرکردگان قدم به میدان کارزار نگذاشتند، امر فرمودند از ارک و سنگر امیر خیز و خیابان چند تیر توپ به جانب آنخاتون و سرخاب و اردوی شاطرانلو انداختند که سبب حرکت ایشان بشود و [از] اعلان جنگی که داده اند تخلف نمایند، [اما] ثمری نبخشید و صدایی نیامد؛ اینها هم ساکت شدند.

■ دو روز است که بالمره راه آذوقه و آمد و رفت از اطراف بریده شده و نان بسیار کمیاب است. جهت [== علت] این که آذوقه شهر تمام شده [این است که] از اول تابستان و سرطان، ابتدای جنگ است و علی الاتصال، روز و شب، تیر اندازی و دفاع و جدال است، و سواران دولتی راهها را ناامن کرده اند. نه آینده را جسارت آمدن است و نه اهالی تبریز را آسودگی و آرامی. متواتر آ جنگ است و قتال؛ علی الخصوص در این روزها از هجوم لشکر بی پایان، نه آینده هست و نه رونده.

شخصی می گویند: «من در باسمنج بودم، سواره و پیاده از صبح تا عصر، به از دحام تمام، به جانب تبریز گذشت که نه حد داشت و نه حصر؛ با خود گفتیم بیچاره اهالی شهر، در دست این لشکر بیحد جرار، در یک ساعت دستگیر و

شهر بالکلیه پایمال خواهد شد.»

امروز بعدازظهر، عقب لشکر ماکو وارد شده به اردوی پیش در آناختون ملحق گشتند. بعدها سواره و پیاده، وقت عصر، از آناختون حرکت نموده از دامنه کوه سرخاب عازم محله شتربان شدند که دشت و بیابان از کثرت ایشان به ستوه آمده بود. مجاهدین دلیر مستحفظین سرپل به پیش ایشان رفته مشغول تیراندازی شدند و آتش جنگ درمیانه ایشان شعله ور گردید.

جناب سردار امر فرمودند چند تیرتوپ خارا شکن از سنگر امیرخیز به جانب ایشان انداختند. گلوله شرابینل به تیپ ایشان در رسیده متفرق ساخت. بعضی از سوارهها اسب انداخته به جانب شتربان جلوریز گشت و باقی برگشته به اردوی آناختون پیوست. چنان می نمود که رحیم خان و شجاع نظام بوده اند [که] رفته بودند بعضی ایشان را در آورده در شتربان منزل و مکان بدهند، که گلوله تفنگ مجاهدین، و توپ توپچیان چابکدست مجال رفتن را نداد. اشخاصی که با دوربین تماشای این معرکه را می نمودند تقریر کرده اند [که] بقدر سی و چهل نفر سواره به خاک هلاک افتاد.

آفتاب غروب نمود و چنین ظاهر شد که این روز، که اقدام به جنگ نشد، از آن طرف، تهیه اسباب جنگ ناتمام بوده. شب جمعه، از سنگرهای معاندین سواره دولتی شنلیک زیاد نمودند ولی مجاهدین در مقابل ایشان، دست به حتماق تفنگ نبرده و اعتنائی به شنلیک ایشان نکردند.

روز جمعه بیست و هشتم شهر شعبان المعظم

امروز روزی است نمونه محشر. شاهزاده عین الدوله [چون] ملاحظه نمودند که با تهدید و تخویف، اهالی غیور تبریز به زیر بیدق استبداد نمی آیند، و در سرحقوق ملیه خود با شجاعت تمام ایستادگی دارند، بعد از تدارکات استعداد لشگری و سنگرهای توپهای اطراف، که در این سه روز مهیا نموده بودند، چهارده عراده توپ قلعه کوب از محاذی باغ شمال الی رودخانه آجی به تلهای جانب جنوب و شرقی شهر کشیده و نصب نموده بودند، و اردوی ماکو توپهای خود را در جانب شمالی گذاشته، يك ساعت از روز گذشته، حکم نمودند به توپهای دوزخ شرار، توپچیان مریخ هیبت آتش گذارند، سی و پنج هزار لشکر و هشتاد نفر سرکرده و خوانین بیکدفعه حمله ور شوند و خشک و تر تبریزیان را بسوزانند. از سه جانب شهر، گلوله های توپهای از در شکل آتشبار باریدن گرفت. بعضی در هوا و بعضی به عمارات و زمین افتاده و آتش گرفته متلاشی شده دوباره صدای توپ احداث نموده

پاره‌هایش به اطراف پاشیده می‌گشت.

جناب سردار و جناب سالار امر فرمودند از ارك و سنگرهای خیابان و مارالان و امیرخیز، توپچیان چابک‌دست به انداختن توپهای کوه‌شکاف مشغول باشند. چنانچه [= همانطورکه] گلوله‌های ایشان به شهر می‌آمد گلوله مدافعه اینها نیز به جانب ایشان رفتن گرفت. و امر فرموده بودند جمیع مجاهدین در سنگرهای خود آماده شده جمیع بندرها را محفوظ دارند و سد حمله‌های لشکر گشته به مدافعه و مقابله اقدام نمایند. تا به حکم شاهزاده فوجی بزرگ با سرکردگی خوانین شاهسون و طالش از سرمارالان، و فوجی از دروازه باغمیشه، و فوجی از علاقاپو و عمارت دولتی و سایر سنگرهای میانه اینها، و فوجی بزرگ از جانب میدان کاهفروشان و دروازه شتربان با یک‌عزاده توپ‌جلو با سرکردگی رحیم‌خان چلبیانلو به جانب دروازه اسلامبول، جانب راست جناب سردار، و فوجی از کوچه غیرانچی پیش‌روی مرکز جناب سردار به سرکردگی ضرغام نظام و حاجی موسی‌خان و سایر خوانین قره‌داغ، و فوجی از قوری چای، جانب چپ جناب سردار، با سرکردگی شجاع نظام مرندی و سایر خوانین مرند با سواران جرار مرند، و اردوی ماکو از جانب رودخانه آجی به سرپل به سرداری عزت‌الله‌خان ماکویی و سایر خوانین ماکو و سلماس و خوی و اواجیق، و فوجی از قره‌ملک به سرکردگی سالار ارفع و سیف‌الله‌خان و عیوض‌علی‌خان اسگویی، ماحصل سی و پنج بلکه چهل هزار لشکر جرابکه هر یکی با سام نریمان برابری داشتند، از نقطه جنوب، از جانب مشرق و شمالی الی غربی شهر، حمله‌ور گشته آتش جنگ شعله‌ور گردید.

از غریدن توپها و صدای تفنگ، عرصه محشر برپا و روز رستخیز هویدا گشت. هردو لشکر مثال سمندر، خودشان را به دریای آتش زدند. مجاهدین با غیرت چون سد اسکندر در مقابل ایشان ایستادگی نموده باریدن گلوله‌های تفنگ پنج‌تیر و توپهای رعدآوا را باران بهاری شمرده به ستاره ریزی گلوله تفنگ مشغول شدند، و از هر جانب چنان آتش‌بازی نمودند که ملک حیران و فلک سرگردان گشت. سرکردگان لشکر نهیب می‌زدند: «بزنید و پیش بروید.» [اما] هر کس قدم پیش نهاد، سرش را به خاک تیره نهاد. از یک ساعتی روز الی یک ساعت ونیم به غروب مانده، دو ساعت تمام نایره‌قتال اشتعال داشت.

رحیم‌خان که امروز داوطلب، و خود اسلحه جنگ پوشیده، از جانب دروازه شتربان با سواره‌های خود حمله آورده بود، توپ را در پیش مقبره



ماریان که در میان

نوشته شده است در این کتاب که در این کتاب آمده است

سید ابراهیم گذاشته به سنگرهای دروازه اسلامبول و کوجه غیرانچی می بست، و سواران خود را امر نموده [بود] که پیش رفته در سنگرهای پیش آماده شوند؛ [و گفته بود]: «چنانچه با گلوله توپ سنگرهای مجاهدین را خراب نمودم، حمله بپس برید و از کشتن و بستن مضایقه ننمایید.» هفده گلوله توپ به سنگرهای دروازه زدند.

مجاهدین با غیرت و بیجوبه و کوردرلو قدم پس نگذاشته به تیراندازی مشغول شدند. حتی [با این که] گلوله توپ به سنگر برخورد و سنگر را پراکنده نموده و خودش آتش گرفته و پاشیده شد [و] حاجی آقا ولد ارشد مشهدی خداکرم کوردرلو را پرانید [و] خون آن جوان و پاره های گلوله و سنگهای سنگر به سروروی مشهدی حسین و مشهدی سیف الله کوردرلو برخورد، باز هم دلیرانه تفنگ خالی کردند و قدم پس نگذاشتند؛ [و] چنان به سر رحیم خان و سوارانش گلوله تفنگ می ریختند که ایشان نتوانستند در مقابل ایستادگی نمایند، الحذر گویان شکست خورده کشتگان خودشان را برداشته بگریختند. رحیم خان نیم ساعت از غروب گذشته، در آخر نفس، خودش را تنها به منزل خود رسانید. اینها که عرض شد به روایت یکی از کسان خود رحیم خان بود.

واما از جانب کوجه غیرانچی: مجاهدانی که در سنگر پیش به تیراندازی مشغول بودند و آنجا یک بالاخانه بود، گلوله توپ آمده یک طرف بالاخانه را خراب، و محمدجعفر نام مجاهد را با خود برد. دیگر مجاهدین در آنجا استقامت نتوانسته بنمایند. یک گرجی بمب اندازی هم آنجا بوده به او می گویند: «دیگر جای تأمل نیست.» گرجی می گوید: «سواره هنوز زیاد نشده پس از زیاد شدن بمب را می اندازم.» مجاهدین [چون] دیدند که گرجی زبان شان را درست نمی فهمد و دیگر جای ایستادن نیست، گریخته به سنگر عقب می آیند و از آنجا به انداختن تفنگ مشغول می باشند [= می شوند]. سواره ها گرجی مزبور را با گلوله زده نعش او را به اسلامیه بردند.

دیگر بار، به امر جناب سردار، بمب انداز و تفنگچی داخل آن دربند هولناک شده به سواران بمب و گلوله انداخته از خانه و باغچه آن دربند خارج نموده [نمودند]. در این اثنا گلوله آمده به پای محمدخان، برادرزاده جناب سردار برخورد و آن جوان دلیر از پای افتاده و در افتاد. احمد نام مجاهد، پسر کر بلائی حق ویردی، فوراً آن جوان رشید را به پشت گرفته به انجمن حقیقت، که مرکز جناب سردار است، برد.

■ اما از جانب رودخانه آبی، لشکر ماکو بمثال دریا به جنبش آمده، سیاهی لشکر بیابان را گرفته بود؛ شنلیک کنان دیش آمده مشغول جنگ شدند. مجاهدین آن طرف به سرکردگی کر بلاپی حسین خان و خدادادخان و حسن خان در مقابل ایشان مشغول تیراندازی شدند و ایشان نتوانستند قدم پیش گذارند.

■ از جانب قره ملک، مجاهدین حکم آباد و گامشوان و امیرزین الدین، بسان پلنگان خشمگین سرراه ایشان را گرفته منقول جنگ شدند. ولی از تخلف بعضی مفسدین حکم آباد، چندخانه در کوچه اره گر به غارت رفت. اما از جانب عالاقابو، چنانچه [= به محضر این که] سواران دولتی شیپور-کشان روان شدند، جناب مشهدی محمدصادق قفقازی مشهور، با مجاهدین بهرام کین جلو ایشان را گرفته با گلوله تفنگ از دهن شیپورچی زده از پشت سرش به در رفت، و شنلیک شدید نمودند. سواران رشید بمثل برگ خزان به زمین ریزان شدند.

و از جانب قوری چای امیرخیز، شجاع نظام که به خون ملت بسیار تشنه بود وجد و جهد تمام داشت، حمله ور شده بود. هرچه زور زدند بغیر از گلوله تفنگ چیز دیگر نصیب ایشان نگشت. و از جانب خیابان، زورمندان لشکر در انداختن گلوله تفنگ مضایقه نکردند، بجز از صدمه جانی چیز دیگر نخوردند. و از جانب مارالان هر قدر یورش آوردند خودشان را در خاک مذلت دیدند. در این روز عالمسوز، عرصه محشر برپا، از غریدن توپهای رعدآوا و گشادن تنگهای برق جهنده، گوش آسمان گرفته شده و زمین و زمان به لرزه در افتاده بود [بطوری] که کسی از دیگری خبری نداشت.

الحاصل، چنانچه [= چنان که] عرض شد يك ساعت و نیم به غروب مانده، از هر طرف شکست به لشکر استبدادیان رسیده رو به فرار نهادند. دعوا ساکت و شهر آرام شد. در هر جانب کشته زیاد از لشکر دلیر دولتی در میدان قتال و جدال افتاده و به خون خود آغشته گردید. علی روایت، از سواران رشید از هر طرف، سیصد نفر بلکه زیاده مقتول، و اینقدر هم زخمدار شده بود؛ به روایت دیگر، زیاده است. و سی نفر از مجاهدین مقتول و بقدر سی نفر مجروح شده است. و تعداد توپهای طرفین به پانصد و چهل و دو رسیده است؛ علی اختلاف الاقوال که جزوی تفاوت دارند. تعداد تفنگ را خدا می داند. ولی از اینجا يك نوع به حساب می آید: [حد اقل، این روز پانزده هزار مجاهد دعوا می نمایند و در هر یکی صد فشنگ [یافت] می شود؛ می شود يك-

میلیون ونیم. اگر يك دفعه عوض نمایند می شود سه میلیون. و جناب سردار و جناب سالار دامن همت در کمر زده به هر سو شتافته سرکشی نموده جنگهای شدید می کردند.

جناب آقامیرزا محمد علی خان طبیب می گوید: «چندروز بود رفته بودم به نعمت آباد، دوفرسخی شهر در جاده طهران واقع. بسیار، امروز نگرانی از جانب شهر داشتم چنانچه آرام نبود. وقت عصر تنگ، بسا بعضی رفقا که ایشان صاحب قریه و اهل استبداد بودند، رفتیم به کنار راه. منتظر بودیم که آینده ای شود احوالات را بپرسیم. دیدیم دو نفر سید می آید. با تعجیل تمام از آنها پرسیدیم: آقایان بگوئید آخر دعوی امروز به کجا رسید، و آخر دعوا و عمل جنگ، در آخر چطور شد؟ به این عبارت جواب دادند: به پدر لشکریان مستبدین آتش زدند؛ چطور خواهد شد. به سخن ایشان باور نکردیم و محال دانستیم. بعد از آن يك نفر سواره شاهسون آمد، از وی سؤال نمودیم: ای برادر، بسیار نگرانیم، به ما بگو آخر این جنگ به کجا رسید؟ گفت: اینقدر بدانید هر چه ما انداختیم به سنگ برخورد و هر چه ایشان انداختند به ما خورد. خدا لعنت کند به آن کسی که ما را به اینجا آورده با ملت دعوا نماییم. رفیقان برخاستند رفتیم به منزل. فردا صبح عازم شهر شدم، [تا] اگر مرده باشم [= بمیرم] در شهر شوم و اگر زنده باشم در میان اهالی زندگانی نمایم.»

علی روایت، از سرکردگان نصرالمله خان و حیدرخان او اجقلو و جوادخان بختیاری و علی خان یورتچی شاهسون و یاورخان مرندی مقتول گذشته [اند].

وقت عصر امروز، يك نفر شخص کامل در خصوص این جنگ يك بیانات واضح گفت که همش صحت و درست است. گفت: «هیچ می دانید سبب و علت این جنگها چه چیز است که این قدر خونهای ناحق ریخته می شود، و این قدر سرکرده و سردار و صاحب منصب جمع شده اند خون ملت را می ریزند که امیر ظلمهای خود سازند که نه یاغی دولتند و نه از دین خارج شده اند؛ و بعضی علمای سوء مسا به این امر راضی شده اند. بایست بهمگی علت را بفهمیم و چاره نماییم. علمای حق، حجج الاسلام نجف الاشرف، و عقلای مملکت از کتبه مطلب باخبرند و به عیوبات مملکت برخوردند، می خواهند ریشه ظلم و استبداد قطع شود و عدالت و مساوات به میان آید تا مملکت ما خراب و دولت ضعیف و ملت ذلیل نشود. ولی ما بیعلما از خواب غفلت بیدار نمی شویم و بدون جهت برای غرض شخصی بعضیها جمع شده خون یکدیگر

را می‌ریزیم و اهل غرض نمی‌گذارند به حقوق ملیه خود رسیده از هر جهت آسوده شویم تا بعد از این، اولاد و نوادگان ما آسوده شده مارا به خیر یاد نمایند.»

گفت: «آنانی که به ضد این امر مقدس حرکت می‌نمایند و نمی‌خواهند دولت ایران مشروطه شود آنان است [= آنانند] که کار نمی‌کنند و صاحب قریه‌ها و کروورها شده‌اند؛ خواه عمامه‌دار باشد و خواه کلاه‌دار. و همیشه در میان نعمت و عیش و عشرتند. هیچ از سرما و گرمای روزگار خبری ندارند. ولی سه‌فرقه ما هست که از صبح تا شام کار می‌کنند و خودشان را به مهلکه می‌اندازند [اما] صاحب هیچ چیزی نیستند. نه در پیش ایشان احترام دارند و نه از ظلم ظالمان امنیت. و همواره در زحمت و مصیبت می‌باشند و آنی آسودگی در حیات خود ندارند.»

■ «فرقه اولی، اهل تجارتند؛ [کارشان] علی‌الاتصال ارسال و مرسل است، خرید [و] فروش مال داخله و خارجه، [و] حساب است [و] دفتر. از صبح الی پنج ساعت از شب گذشته، نه از خورد و خوراک لذت دارند و نه از خواب استراحت. در میان این سلسله بزرگ، که مدار مملکت بسته به وجود ایشان است، صد هزار تومانی کمتر پیدا می‌شود. با همه این، نه امنیت دارند و نه چندان احترام در پیش آن بیکاران. در دول خارجه دعوا [یی] که هست دعوی تجارته است؛ تجار را از عمده رکن مملکت می‌شمارند.»

■ «فرقه دومی، اهل کسب است و صنایع. آن بیچارگان پیش از طلوع آفتاب، به بی‌کسب و صنعت خود می‌روند [و] نیم ساعت از شب گذشته به خانه و منزل خودشان می‌آیند. با زحمات زیاد همین [= بزور] تحصیل قوت لایموت می‌نمایند. استراحت [برای‌شان] حرام، از عیال شرمنده، از دوست و رفقا منفعل؛ نه استطاعت مؤنه سال دارند و نه قدرت جواب‌ظلام؛ هر چه مباشرین می‌خواهند [از آنها] به ضرب سیلی می‌گیرند. و حال آن‌که در خارجه؛ به اهل صنایع تربیت و تقویت می‌نمایند. همه‌روزه صنایع ایشان پیشرفت نموده مداخله‌های زیاد می‌نمایند و از هر جهت آسوده‌اند، و اهل کسب به شرح ایضاً.»

■ «فرقه سیمی، اهل زراعت است و فلاحه. آن بیچارگان که یک رکن مدار مملکتند، در سرما و گرما کار می‌کنند، زراعت می‌نمایند. وقت درو،

اجاره‌دار یا مباشر حاضر است. خورد و خوراک او را باید ایشان بدهند؛ و ابداً راضی به يك جوجه در روی دوری نمی‌شوند، و حال آن که آن بیچارگان خودشان روی پلو را ندیده‌اند.»

«بعد از حاضر شدن گندم، می‌آیند از هفت و یسا هشت من، دو من با يك چارك زیادی کشیده ورمی‌دارند. خرمنچهلک^۱ چهل يك، جو اسب؛ خرمن نصف می‌شود. بعد از آن مطالبهٔ مساعده را می‌کنند؛ يك خروار گندم داده‌اند دو خروار سه خروار می‌کشند. گندم همه‌اش مال صاحب املاک می‌شود. آن بیچاره شانه و قلیبر خود را ورداشته دست خالی به خانه‌اش می‌رود؛ و با آن زحمات که دارند صاحب هیچ چیز نیستند.»

«[از] دیگر ظلمهایی که به ایشان وارد است - از بره و جوجه و تخم مرغ و روغن «را»* عرض نمی‌کنم - [این که] نه اعتباری دارند و نه اعتنایی در حق ایشان است. انبار آقا از زحمت ایشان پر شده ولی خودشان را قوت لایموت پیدا نیست. در بلاد متمدنه، دولت اول رعایت احوال ایشان را «ملاحظه»* می‌کند که مدار مملکت بسته به وجود این سه فرقه است. شاه و امنای دولت، سرباز و توپچی و سواره از رنج دست ایشان گذران دارند. ولی در مملکت ما هست و نیست ایشان را می‌گیرند و ابداً احترامی ندارند.»

«دیگری اهل نظام است؛ از توپچی و سرباز و سواره که برای حفظ مملکت وجود ایشان لازم است. حالت ایشان بدینگونه است: [وقتی] خبر به سفر رفتن می‌دهند «اول این که»* کسی «را»* [که] یارای سفر کردن ندارد یا دارد [و] می‌خواهد خود را معاف نماید صاحب منصبش از ده تومان الی سی تومان [از او] گرفته از سفر رفتن او را معاف می‌نماید. جیره و مواجب معاف شدگان را از دولت می‌گیرند و خودشان می‌خورند و در وقت سان دادن يك نفر را دو نفر اسم می‌گذارند و از سان می‌گذرانند. «که»* همهٔ این دو فقره در نظام، بسیار تقلب است. بدینگونه عملها [است که] دیگر، در وقت لزوم، سرباز نمی‌آید به سفر برود یا [اگر] رفت، به عوض هزار نفر ششصد نفر می‌شود. از این فقره در گذشتیم آمدیم به این که رسیدند به محل ساخلوی؛ جیره نمی‌دهند، لایند است بیچاره سرباز برود به فعلگی، یا حمالی یا قصابی کند. [و] با لباس

• زاید

۱. این اصطلاح که در روسناهای آذربایجان به کار می‌رود، همانطور که از متن برمی‌آید به مفهوم يك چهل من است.

کثیف مغشوش در سفر گذران می‌کند. چنانچه [= وقتی] مدت سفر منقضی شد، نه جیره داده‌اند نه مواجب؛ بایست عارض شوند تا قدری جیره و مواجب گیرند. چنانچه [= هنگامی که] آمدند به خانه، صاحبمنصبان هر یکی يك اسم بیحسابی [روی شان] گذاشته مبالغی جریمه می‌گیرند؛ و سواران هم به این قرار. کیسه ملت و سرباز و سواره تهی ولی خزینه صندوق ایشان ملو.»

«دیگری حکام است. [حکام] يك مملکت را از دولت اجاره می‌کنند، یعنی می‌آیند رعیت را لخت می‌نمایند؛ بدین قرار، مثلاً آذربایجان. هشتاد هزار تومان پیشکش می‌دهند [و] به آذربایجان حاکم می‌شوند. بعد از ورود به تبریز احکام اطراف را می‌خواهند [و] سه برابر پیشکش [ی] راکه داده‌اند از ایشان می‌گیرند [و] در حکومت برقرار [شان] می‌نمایند. خرج آشپزخانه بر ذمه فراشباشی است.»

«در هرجا - واضح است - بعد از رفتن حکام به محل خود، دوبرابری [= دو برابر آنچه] که داده‌اند از خوانین و کدخدایان عشاير می‌گیرند، و خوانین و کدخدایان دو برابری که داده‌اند از رعیت خود دریافت می‌نمایند. آن هشتاد هزار تومان پیشکش در آخر به دو کروور می‌رسد [که] از پشت اهالی بیچاره آذربایجان در می‌آورند. خزینه دولت تهی، اهالی مفلس، لکن کیسه ایشان ملو می‌شود. البته این ظلام مفتخوار راضی نمی‌شوند دولت مشروطه شود تا این که مخارج و مواجب حکام را بدهند و ایشان هم آسوده بول دولت را خرج نمایند و به کسی ظلم وارد نشود.»

«و بعضی ملاحای دنیاخواه و جاه‌طلب به شرح ایضاً یا هزار گونه سعی و تلاش، صاحب دهات شده بنای احتکار می‌گذارند و ابداً رحمی به فقرا و ضعفا نمی‌نمایند، [و فکر نمی‌کنند] که ایشان نمی‌توانند به این مظنه‌ها گذران نمایند. چنانچه [= وقتی که] فقرا قرضدار و شرمنده عیال شد [ند] غربت را اختیار کرده به خارج می‌روند و به چه رذالت کار می‌کنند. مشکل، از ده نفر همین [= فقط] سه نفر به وطن خود درآید؛ از زحمت و شدت، مریض شده و تلف می‌شوند.»

«ای سرباز و سواره، ایشان برای منافع شخصیه خودشان - چنانچه

عرض شد - جمع شده می‌خواهند مشروطه را واردارند که اینگونه مداخل- های کلی از دست ایشان می‌رود [= بیرون نرود]؛ شما را چه شده سینه خودتان را سپر گلوله‌های توپ و تفنگ ساخته‌اید؟ چرا از خواب غفلت بیدار نمی‌شوید؟ و [ای] آن بیچاره‌هایی که به شماها این ظلمها وارد می‌شود از گرفتن جریمه و سایر بدهیهای بیمعنی؛ از حق الحکومه و سرشکن به هراسم و غیره. چرا بعضی از شماها در خفیه به استبداد راضی می‌شود؟ همگی اتفاق و اتحاد نمایید در حفظ حقوق ملیۀ خود.»

چنانچه [= هنگامی که] آن شخص هوشمند این تقریرات را بیان نمود، همه تصدیق کردند که: «به خدا همه درست و صحیح است و هیچ جای انکار ندارد؛ [ولی] چون بعضی [از] ملت ما بیسوادند درست ملتفت نشده‌اند به این نکته‌ها که حقوق خود را بدانند.»

الحاصل، در این روز رستخیز در تبریز، يك نوع از گشادن توپهای رعدآوا و تفنگهای صاعقه بار و هجوم لشکر و حمله مجاهدین و آمدن گلوله‌های متصل توپها و تفنگ‌هاشور نشور پیدا بود که به وصف نمی‌آید. ولی چنان اهالی در این مدت سه ماه آموخته شده بودند [که] همه اینها را صدای زنبور در حساب می‌کردند، و کودکان دهساله گلوله‌های توپها را، که از هوا می‌آمد، بعد از خوردن به جایی، دویده و می‌گرفتند [بطوری] که گرمی گلوله دستشان را می‌سوخت. و مجاهدین عرصه دعوا را حجله عروسی می‌پنداشتند، و همواره جناب سردار می‌فرمودند «هیچ واهمه ننمایید، جناب ابوالفضل العباس علیه السلام با شماست؛ زیرا که ما در سرحقوق ملیۀ خود، که عین عدالت است، کوشش می‌نماییم، ایشان در منافع شخصی و ضرر ملت تلاش می‌کنند.»

شب آرام، و از جانبی اقدام به جنگ نشد، ولی به قرار معمولی از سنگرها کم‌کم تفنگ خالی می‌شد.

روز شنبه بیست و نهم شهر شعبان المعظم

امروز الی ظهر از جانبی آثار جنگ هویدا نبود. بعد از ظهر، فوجی از سر خیابان و فوجی از سر مارالان، و لشکر ماکو از جانب سرپل حمله‌ور گشته شروع به جنگ نمودند. توپهای آژدرها صورت و دوزخ لهب، از سه جانب آغاز آتشفشانی نمود و گلوله‌های خانمانسوز قلعه شکن از هر جانب آمدن گرفت [و] تیرهای دلدوز پهلوی شکاف تفنگ به هر طرف پدید آمدن. و دلیران هر دو جانب، در سه طرف تبریز، زانو به زمین گذاشته مشغول

تیراندازی گشتند. تیمار [= طومار] عمر جوانان به آخر می‌رسید و قامت همچون سرو ایشان با خاك يكسان می‌گشت. باران بلا تا غروب آفتاب در پارش بود. بعد از آن دست از دعوا کشیده هر دو جانب برگشتند، و قدری از سواره‌ها مسافر دیار عدم شدند. ولی از مجاهدین به کسی صدمه نرسیده بود.

و امروز از جانبین بقدر یکصد و پنجاه تیر توپ انداخته شده، و امروز شش روز است [که] تردد اطراف بریده شده و نان بسیار کمیاب است. با وجود این، اهالی را جمیعاً قوت قلب پیدا است [و] می‌گویند: «اگر از گرسنگی بمیریم، تسلیم استبداد نمی‌شویم.» ولی ظاهر آنچنان می‌نماید که شاهزاده عین‌الدوله این خیال را کرده که اهالی از گرسنگی دلتنگ شده امان خواهند کشید؛ نمی‌دانند [که] ملت غیور تیریز استقامت نموده به این جور شدتها اعتنایی ندارند؛ چنانچه [= در حالی که] [از] به پیش گلوله رفتن مضایقه نمی‌کنند از نیامدن آذوقه چه خیال [= پروا] خواهند کرد.

■ در امیرخیز، وقت عصر، محمداسماعیل نام جوان، پسر حاجی علی-اصغریز، در وقتی که در خانه و با عیله خودتان [= خودشان] داخل می‌شد، گلوله‌هوائی آمده برخورد، وفات نمود. این جور گلوله [های] هوائی به بسیار مرد و زن و کودک برخورد و هلاک شده‌اند که نوشتن آنها جگر انسان را کباب می‌کند. و امشب، از سنگ‌های طرفین تیراندازی زیادی بود.

روز یکشنبه غرة رمضان المبارک

امروز هم الی ظهر آرامی، و بعد از ظهر مجدداً از جانب مارالان و سر خیابان و رودخانه آجی، غوغای جنگ برخاست. جناب سردار بامجاهدین شیردل مشغول جنگ جانب رودخانه بودند، و جناب سالار در خیابان جنگهای دلیرانه می‌کردند، و مجاهدین آنطرفها در مارالان به جنگ برخاستند. مجدداً از سه جانب شهر غوغای قیامت آشکارا شد.

در این گیرودار سیف‌الله‌خان و امن‌الله‌خان از قره‌ملک، با سواره‌های قرا داغ و اهالی قره‌ملک و اسکو، سواره و پیاده کثیر برخاسته برای بردن توپ سنگر گامشوان حمله‌ور شدند. مجاهدین با غیرت گامشوان و امیر زین‌الدین، که قراول توپ بودند، ایشان را به گلوله تفنگ

گرفتند [و ایشان] نتوانستند پیش درآیند. از بردن توپ مایوس شده روبه جانب نوکه دیزه گذاشتند که همسایه آنجاست و متصل به محلات شهر.

■ رئیس مجاهدین نوکه دیزه از انداختن گلوله تفنگ مانع شده سواران و اهالی قره ملک داخل نوکه دیزج گشته قدری از گاو و گوسفند و مخلفات خانه‌های آنجا تاراج نموده و سه نفر را دستگیر کرده با خودشان به قره ملک بردند. و به اسیران گفته بودند که: «به ما تسلیم شوید تا اموال شما را رد نماییم.» ایشان گفته بودند: «ما را مرخص نمایید یا همه اهالی نوکه دیزه آمده تسلیم شویم و مال ما را بدهید.» ایشان را مرخص کرده بودند. آمده در مقام جنگ با ایشان ایستاده و اموال منهبه خودشان را نخواستند. ولی در جانب شهر، الی غروب آفتاب، نایره قتل و جدال اشتعال داشت.

و امروز از مجاهدین به کسی صدمه نرسیده بود و علی روایه، در جانب خیابان، قدری سواره مقتول گشته و در سرپل آجی چایی، به همان قرار به مجاهدین صدمه‌ای نرسیده بود. و امروز، تعداد توپهای طرفین به هشتاد می‌رسید.

شب آرام بود و صدای تفنگ شنیده نشد مگر به قرار معمول ایام ماضیه، که عرض شده است.

روز دوشنبه دوم شهر رمضان المبارک

امروز شهر آرام، و از جانب اقدام به جنگ نشد. و اهالی همه روزه در مسجد مصمص خان حاضر می‌شوند؛ علی‌الخصوص در این ایام. جناب آقا شیخ حسن نماز جماعت می‌گزارند و موعظه می‌نمایند و پیش از آن، جناب مشهدی میرکریم و جناب آقا میرزا حسین نطقهای بلیغ درخصوص منافع ملت می‌نمایند.

■ و امروز جناب اقبال لشکر از جانب شاهزاده عین‌الدوله به انجمن ایالتی آمده بودند که شاهزاده می‌فرمایند: «ده نفر از جانب ما و ده نفر از جانب ملت، شب پنجشنبه به یک جا جمع شوند و در خصوص این بلوای بزرگ گفتگو نمایند، و سواره‌ها را مانع از آمد و رفت [با] اهالی شتربان و سرخاب نشوند. بلکه یکتوعی امورات به اصلاح بگذرد.»

هیئات، بسیار دوراست «ابدا» * اهل ظلم و استبداد، که سالهای دراز است با ظلم و خودرأیی پرورش یافته [اند]، به زیر بیدق عدل و انصاف درآیند. و از این طرف، ملت [که] هوشیار شده و پی به حقوق خود برده، بسیار دشوار است به زیر بیدق ظلم و استبداد، دیگر یار بروند. این عقده مشکل را بغیر از زور بازو چیز دیگر نمی گشاید و اینگونه تکالیف در این مدت بسیار شده و نتیجه نداده است.

■ امروز بعد از ظهر، ده و دوازده تیر تسوپ انداخته شد، ولی آثار جنگ هویدا نیست؛ و شب سه شنبه آرام، و صدای تفنگ از جانبین شنیده نمی شود.

روز سه شنبه سیم رمضان المبارک

امروز نیز شهر آرام، اما محل کسب و کاری منحصر است به دروازه گچل، و دروازه مهاد مهین، و کسوجهای ارمنستان و بازارچه نویر. به بازار-رفتن اهالی غیر ممکن، بازار بسته، دکاکین تیر خورده، و اروسیها شکسته، مالهای دکانهای خارج شده یا به تاراج رفته. چه بازار چه دکان، همه پامال ظلم و استبداد. و شب آرام، و صبح از جانب دروازه اسلامبول شنلیک تفنگ زیادی شد که از سنگر به سنگر می انداختند.

روز چهارشنبه چهارم رمضان المبارک

اگر چه در این ایام، اهالی شتریان و سرخاب خفیتاً از سوارههای مستبدین، تردد داشتند و اظهار افسردگی و دلنگی از بودن انجمن اسلامی در محله ایشان و اسیری در دست سواران قراداغ و مرند و شاهسون می نمودند، چون قدغن برهم شده بود، در این دو روز بسیار تردد می کردند و بسیار دلشاد بودند از ورداشتن [= برداشته شدن] قدغن. [و] قند و چایی و روغن لامپ [= نفت] [که] در شتربان کمیاب بود، به قدر احتیاج می گرفتند و می بردند. ولی وقت عصر، چنین تقریر نمودند که از این جانب، یک نفر زن فقیر می رود از خیابانخانه بازارچه پرسنگی نان بگیرد - که در این مدت، نان این طرف کمیاب و در آن طرف زیاد بوده - بیچاره را با گلوله، سواران بیرحم می زنند. دوباره ازدو جانب، آمدورفت

رامانع شدند.

شب آرامی بود، ولی در حوالی صبح، شنلیک زیاد در سنگرهای دروازه اسلامبول در میانه سواره‌ها و مجاهدین گشت، ولی از سنگر به سنگر بوده. و امشب [عشیمشب] بعضی از مجاهدین قراباغی که تفنگ و فشنگ پنجتیر می‌آوردند، و مجاهدین گرجیه که به کمک مجاهدین تیریز می‌آمدند، [و] در اسفندان جمعیت داشتند، بجهت بودن اردوی ماکو در آناخاتون، که راه ایشان است، از بیراهه آمده خودشان را به پیل سنق، یعنی شکسته، رسانیده و از آنجا گذشته، از بیراهه به پیش سنگر توپ گامشوان آمده، داخل محله گامشوان شده، صحیح و سالم وارد حضور جناب سردار شدند، و برای ایشان منزل و قرار تعیین شده و در خیابان به حضور جناب سالار رفته شرفیاب شدند.

روز پنجشنبه پنجم شهر رمضان المبارک

چون بعد از جنگ دولتی، مجاهدین سرپل از [= بسبب] نبودن تهوهچی در قهوه‌خانه‌های آنجا بجهت رمضان المبارک، آمده در سرای امیر و سایر قهوه‌خانه‌ها قراولی می‌نمودند که به محله امیرخیز نزدیک شوند [و] آمد و رفت به [= برای] ایشان دشوار نبوده باشد، از لشکر ماکو سواره کتیری آمده از پل گذشته، در راستا و روسها منزل نموده و به آمدن قافله تجارتی و آذوقه مانع شده بودند. لهذا مجاهدین شیردل به خیال خود گذاشته بودند که ایشان را از آنجا خارج نمایند؛ به جلو رفته مشغول جنگ و جدال گشتند. از طرفین باران بلا باریدن گرفت. [وقتی] جناب سردار خبردار شدند که مجاهدین در سرپل مشغول دعواند، کسی فرستاده و مانع شده بودند [= شدند] که: «امروز دعوا را ترک نمایید، وقتی که امر نمودیم اقدام به جنگ شود.» و قدری سواره از اردوی آناخاتون حرکت نموده به جانب شتربان عزم نمودند؛ ظاهراً به اردوی شاطرا تلو خواهند رفت.

شب جمعه، آرامی حاصل، و از جانبین صدای تفنگ شنیده نمی‌شود.

روز جمعه ششم شهر مبارک صیام

امروز از هیچ جانب، قدم به میدان کارزار نگذاشتند، و راه سردرد گشاده شده و آرد و گندم بسیار می‌آید. امروز، در روز جنگ دولتی، یک نفر گرجی [که] در سنگر توپ زخم‌دار شده بود، ناقوس رحلت زده از این

دیرقانی درگذشت. باعزت تمام، مجاهدین برده به خاکش در سپردند، و از همراهانش یکی نطق نموده این بیانات را گفت که: «ما همه صاحب اهل و عیال و عزت و جلال در وطن خود هستیم و آمده ایم به این شهر شما از روی غیرت و حیثیت که به مشروطه طلبان حمایت نماییم و دست از حمایت نخواهیم کشید تا نفس آخر. اگر همه ما در این راه کشته شویم ابدآینگونه خدمات عزم ما را سست نخواهد کرد، و علی‌الاصول، از عقب ما غیرتمندان ما با تدارکات کامل خواهند رسید.» و جناب آقا میرزا حسین و جناب آقا میرزا علی و آقا مهدی میرکریم در مسجد صمصام خان نطقهای دلچسب از محسنات مشروطه و خبائث استبدادی نمودند و صدای «یاشاسون! مشروطه و مشروطه طلبان، و یا شاسونلار سردار ملت و سالارملت و مجاهدین با غیرت» از اهالی مسجد بلند می‌شد.

شب شنبه و روزش، آرامی حاصل، و از جانبی اقدام به جنگ نشد. و اهالی شتربان و سرخاب این روزها تردد زیاد دارند، و اهالی بسیار احترام در باره ایشان می‌نمایند. و نان بسیار است. آرد و گندم از جانب سردرود می‌آید ولی روغن لامپ از مانعیت اردوی ماکو کمیاب شده است. و بعضی خبرهای اراجیف در میان اهالی منتشر است که: «شاه در طهران اذن مجلس داده است ولی مسوع نیست که آثار رحمت هویدا نمی‌شود.» عثاً گفتگو می‌نمایند.

شب یکشنبه، و روزش شهر آرام، و مجاهدین راحت و ملت به امورات خود مشغول است.
شب دوشنبه، نیز شهر آرام است، از جانبی آثار جنگ هویدا نشده.

روز دوشنبه نهم شهر رمضان المبارک

از جانب قره‌مک و سرد رود، بسیار به آینده و رونده مانع می‌شوند، و هر که را در راه می‌بینند هر چیزی که دارد از دستش گرفته و به کسی ابقا نمی‌نمایند.

و امروز، جناب سردار تشریف آوردند به انجمن مقدس ایالتی، و بعد از آن برخاسته به خیابان تشریف بردند. الی غروب آفتاب، در گفتگو بودند، ظاهر آقراری در دفع دشمن گذاشته شوند [= باشند]. در غروب آفتاب، معاودت نموده به دولسرای خود برگشتند.

شب سه‌شنبه آرامی حاصل، الی صبح، از جنابین اقدام به جنگ نشد.

روز سه‌شنبه دهم رمضان المبارک

مجدداً بجهت ناامنی راهها، که سواران دولتی کرده بودند، تردد [وجود] ندارد، و نان کمیاب است. چون برای بودن اردوی ماکو در آنا خاستون غله آنجا را حمل نموده به شتربان می‌بردند، در شتربان نان وفور داشت، و مرد و زن، مخفی رفته می‌گرفتند. سرداران و سرکردگان ساکنین قدغن اکید نمودند که سواران مانع شده و نگذارند از سرحدان محله دیگر، کسی بگذرد و نان بگیرد. و قافله بزرگی از شترداران ایروان، قند و روغن لامپاحمل نموده می‌آوردند؛ سواران ماکو که در زاستاو روسها نشسته بودند نگذاشتند درآوردند و همگی را گرفته و ضبط نمودند. مجاهدین آن طرف در این خصوص تیراندازی و جنگ نمودند الی غروب آفتاب که قافله را از دست ایشان بگیرند، ثمری نبخشید. ولی جنابان سردار و سالار پیشهاد خاطر خودشان نموده‌اند که به دفع این دو اردوی بزرگ پردازند، و شاهزاده عین‌الدوله در صورت ظاهر رأی نمی‌دادند به بسته شدن راهها ولی در باطن امر، [ادعایشان] حقیقت نداشت. چون مقیمین اسلامیة و سرداران، ضعف حال خودشان را می‌بینند و ملاحظه می‌نمایند که بعد از شکست این لشکر قوی، ایشان را راه نجات نخواهد شد، از این حرکات مذبوحه از [قبیل] بستن راهها، برای خودشان راه نجات می‌جویند. چنانچه [= با این] استقامت و مردانگی [که] درملت ملاحظه می‌شود اهالی استبداد را راه نجات نخواهد شد، مگر این که به ملت تسلیم شده تابع عدل و مساوات شوند، و این امر بسیار مشکل است برای ایشان. [هر] چقدر قوه و قدرت دارند با ملت همراه نخواهند شد.

شب آرام، ولی در طلعی صبح شنلیک زیاد از جانب سنگرهای آن طرف می‌نمایند و نمی‌گذارند مؤذنان به آسودگی اذان بگویند و ابداً حیا از حضرت رسول اکرم، صلعم، نمی‌نمایند.

روز چهارشنبه یازدهم شهر رمضان المبارک

«در» * شهر از جهت تیراندازی، آرام بود، ولی از هیچ جانب، بسبب

نامنی راهها قافله‌ای نمی‌آمد و تردد بریده شده بود. واضح می‌نماید [چون] مستبدین ملاحظه نمودند که از جنگهای گذشته حمله بیحد لشکر صرفه‌ای نبرده‌اند، اطراف و جوانب را ناامن نموده‌اند که راه قافله‌ها مسدود شود بلکه ملت به ستوه آمده به استبداد راضی باشند [= شوند]، [ولی] ملتفت این نکته نیستند [که ملت] پایداری محکم دارند [و] از اینگونه محظورات قدم پس نگذاشته و در دفع اینگونه حوادث [پیشقدم] خواهند شد.

شب پنجشنبه، بعد از گذشتن نصف شب، تیراندازی از طرفین زیاد شده، نیم ساعت امتداد یافته بعدها ساکت شد. اگر چه تا به حال، تیراندازی شبها را عرض نمودم ولی چگونگی را ننوشتیم. حسابدار فشنگک امیرخیز می‌گوید: «دریک شب، مجاهدین بیست و هفت هزار پوست [= پوکه] آوردند فشنگک دادیم. همین، تعداد فشنگک چند سنگر است نه همه‌اش. از اینجا تیراندازی شبها و روزها مشخص خواهد شد که به چه اندازه در تبریز بلا انگیز غوغای محشر بر پا شده در مدت چهار ماه از جنگهای اتصالی.

روز پنجشنبه دوازدهم شهر رمضان المبارک

امروز به وضوح پیوست جناب سالار با جمعی از مجاهدین شیردل، حمله برده قلعه را به تصرف درآورده‌اند، و سنگر بسته یک عراده توپ با جمعی مجاهدین بهرام صولت گذاشته و امر فرموده‌اند نگذارند از اردوی شاطرانلو به جانب باغمیشه و سرخاب تردد نمایند. در واقع، از سرقله هم می‌توانند اردو و راه پایان را بزنند و نگذارند تردد از شتربان و باغمیشه، سواران دولتی بنمایند. [به این ترتیب] امشب [= دیشب] یک فتح نمایانی نموده‌اند.

در همین شب، جناب کربلایی حسین خان، از جانب بازار از دم کوچه حاجی میرزا حسن مجتهد گذشته به سرپل رودخانه، پیش روی خانه قدیم جناب نظام‌العلماء، که بسیار مکانهای خوفناک است، به عزم گرفتن شجاع نظام، که به خون ملت تشنه است. و در عمارت سالار ارفع دم دروازه سرخاب می‌شود [= اقامت دارد] رفته است. آن شجاع دلیر اینگونه جسارت که کرده‌اند خیلی جای تعجب است. شجاع نظام با سواره‌های جرار خود در آنجا منزل نموده که همسایه انجمن اسلامی است؛ و چقدر در آنجا مستحفظ می‌باشد! بعد از رسیدن به آن محل خطرناک، از بی‌تدبیری یک نفر مجاهد، که گلوله بیجا انداخته و سواران مرند باخبر شده، درمیانه تیراندازی شده، به مقصود نرسیده، بی‌نیل به مرام، مراجعت نموده است.

روز پنجشنبه، شاهزاده خبردار می‌شود که مجاهدین شیرصورت سرقله را گرفته‌اند [و] دیگر بعد از این، نمی‌توانند اردوی شاطرانلوزیست نمایند، و لشگری که در محله سرخاب و شتریان است، به خطر افتاده [و] مشکل است از دامنه قلعه مزبور تردد نمایند. [لذا] امر فرموده شب، دو ساعت به صبح مانده، که وقت سحور خوردن است، سواره و پیاده انتخاب نموده به قلعه یورش برند و به تصرف درآورند، [و] توپی که در آنجا گذاشته‌اند به روی مجاهدین گشاد دهند.

این مطلب را بعینه به جنابان سردار و سالار در رسانیده بود، و این شیردلان از مجاهدین شیردل انتخاب نموده بر سرقله فرستادند که منتظر شوند، [و] چهار ساعت به صبح مانده، دوسه ساعت پیش از قرار ایشان اردو را به آتش گیرند و از انداختن توپ و تفنگ مضایقه نمایند. و امروز، تردد زیاد از اهالی محله شتریان به این جانب بود و کمال مهربانی در حق ایشان به عمل می‌آمد و ایشان هم از بودن لشکر در میان ایشان، افسرده دل بودند.

امروز شهر آرام، واز جانبی اقدام به جنگ نشد. ولی شب جمعه، به قرار تدبیری که جنابان سردار و سالار فرموده بودند، چهار ساعت به صبح مانده، از سرقله، مجاهدین شیرصورت بنای تیراندازی گذاشتند. و قدری مجاهد از جانب باغ صاحب‌دیوان پیش رفته از انداختن گلوله توپ و تفنگ، غلغله و آشوب در میان لشگریان اردو در افتاده از چادرهای خود فرار نموده در دره و بیغوله‌های آن جانب، خودشان را حفظ نمودند.

و چنان تقریر رقت که امشب [= دیشب] شاهزاده عین الدوله به جاقور تشریف برده بودند. الی دمیدن صبح در آن معرکه هولناک آتش-نشانی بود. تدبیر سرکرده‌ها باطل شده خودشان را در میان آتش دیدند.

و جناب سردار امشب [= دیشب] کمر همت به میان زدند که به دفع اردوی ماکو، که در آناختون و سرپل آجی‌چایی، در زاستاوه‌های روسها رحل اقامت انداخته‌اند، پردازند. بقدر چهل نفر از مجاهدین جرار در اول شب، از راه گامشوان روانه فرمودند که رفته اسبهای خودشان را در گامشوان گذاشته از میان رودخانه رفته و از آن طرف پل گذشته و در آغ‌تپه ستر نمایند [و] فردا در حین گیرودار جنگ مانع شوند و نگذارند از طرف آناختون، به جانب سرپل کسی از اردوی ماکو درآید، و هم مانع شوند که از شتریان سواره به جانب اردوی آناختون برود. ایشان رفته پیش از طلوع

صبح، در همانجا به [= برای] خودشان جان پناهی درست نموده و بنشستند.

روز جمعه سیزدهم ماه مبارک صیام

جناب سردار، بعد از طلوع آفتاب، بقدر دویست نفر مجاهدین شیردل با سرکردگی کربلایی حسین خان و مددعلی خان به جانب زاستاو، برای دفع لشکر ماکو، روانه فرمودند، و ایشان از دو جانب شنلیک کنان، از میان نهرها و سایر کشتزارهای آن طرف یورش برده از جانبین باران بلا باریدن گرفت.

سواران جرار ماکو به سرکردگی قلی خان او اچقلو در زاستاو روسها، که قلعه ای محکم است، [بودند] و مجاهدین شیردل در بیابان. هر قدر گلوله اینها می انداختند به درودیوار بر می خورد و هر قدر ایشان می انداختند به مجاهدین، بی خطر، می رسید. با همه این، ساعت به ساعت، مجاهدین شیر پنجه گلوله انداخته پیش رفتند تا حوالی ظهر، خودشان را به زاستاو رسانیدند. دریک دم، از کشته ها پشته ها قرار داده، سواران رشید ماکو جای فرار برای خودشان نیافتند، تفنگ را انداخته و بعضی سوار شده رو به گریز نهادند. مجاهدین شیرصولت برای ایشان راه فرار دادند و نزدند.

با همه این، پنجاه و دو نفر ایشان در پیش زاستاو وداع هستی را نموده و به خواب ابدی مشغول شدند، و هفت نفر آنها دستگیر شد. و مجاهدین بعد از شکست و فراری ایشان، به جانب ایشان شنلیک هوایی می نمودند.

در این گیرودار، توپچیان ماکو از حوالی آناخاتون، بنای انداختن توپ شرایینل گذاشتند. گلوله توپهای کوه شکاف، بی درپی به سر پل می آمد. دیگر چه توپ انداختن است! الی پانزده تیر توپ در انداختند.

■ در این گیرودار، جناب سردار سوار شده خودش را به آن عرصه بلا در رسانیده و به مجاهدین شیردل مرحمتها فرمودند. علی الخصوص به کربلایی حسین خان که در همه جنگها پیشرو و زحمتکش زیاد و جان نثار حقیقی در راه ملت و سرکرده بزرگ مجاهدین است، مرحمت مخصوص فرمودند، و امر فرمودند توپ جلوته پر به سرپل کشیده جواب توپهای ایشان را بدهند.

چون بنده در این اثنا آنجا بودم و اسیران را می آوردند و آن بیچارگان بسیار [اظهار] بیتوانایی می کردند، رسیدم، گفتم: «برادران، چرا می ترسید؟ لله الحمد به شما آسیبی نرسیده و جناب سردار بسیار رحم دل

است. با شما گفتگو می فرمایند و به شما خرجی می دهند و مهربانی می نمایند و روانه اوطان خودتان می فرمایند.» و به مجاهدین سپردم که: «اینها را با مهربانی بپذیرید.» ایشان گفتند: «والله ما بیچارگان را به ظلم به اینجا آورده اند، به اختیار خود نیامده ایم.» راست هم می گفتند. سه نفر مجاهد با کمال مهربانی، [آنان را] بردند.

چون در زاستاو لنگهای قند و روغن لایمیا بسیار بود، که سواران ماکو ضبط نموده بودند و بعضی از لوده ها به قندها طمع نموده می بردند، جناب سردار فرمودند با صدای بلند که: «اینها مال التجاره است مبادا کسی دست بزند.» و قراول گذاشتند [تا] حفظ نمایند.

هر چه اسب و قفتک و مایحتاج سواره های ماکو بود به دست مجاهدین در رسید. در این اثنا از اهالی و مجاهدین چهار و پنج هزار نفر به نظر می رسید و چند تیر توپ از سرپل به جانب ایشان انداختند، و کربلایی حسین خان با بعضی از مجاهدین از پل گذشته در آن طرف بودند، و سواره های گریختگان سراسیمه به هر جانب پراکنده بودند. یک سوار رشیدی از آناخاتون اسب انداخته پراکنده گان را جمع می نمود؛ ظاهر آن عزت الله خان سردار بوده باشد. از تهاجم این جمع کثیر و گذشتن کربلایی حسین خان به آن طرف پل و رفتن گلوله توپ این جانب، لشکر ماکو از آناخاتون کوچ نموده رو به فرار نهادند. جناب سردار امر فرمودند دیگر تعاقب لزوم ندارد، و فرمودند کشتگان را به یکجا جمع نمایند. بعد قراول گذاشتند. و پنج نفر از مجاهدین مقتول و چهار نفر زخم دار شده بود. مجاهدین ایشان را برداشته به خانه شان بردند. چون وقت غروب بود جناب سردار امر به مراجعت فرمودند.

روز شنبه چهاردهم رمضان المبارک

جناب سالار از خیابان تشریف آورده، جناب سردار جمعی از مجاهدین [را]، پیش از رفتن خودشان، [با] غسل و سدر و کافور و کفن بایک نفر ملا روانه فرموده بودند. [وقتی] تشریف بردند که همه را غسل و کفن نموده و نماز گزارده بودند؛ فرمودند در آن طرف پل دفن نمایند. و اسیران را خرجی و لباس و سایر مایحتاج عطا فرموده با کمال مهربانی روانه اوطان خود نمودند.

و در صبح، اثری از اردوی ماکو در آناخاتون پیدا نبود. اهالی آناخاتون [که] پیش از آمدن ایشان، با اهل و عیال کوچ کرده به شهر آمده بودند مراجعت نموده به خانه خودشان رفتند. [به این ترتیب] یک

جانب شهر از وجود دشمن خالی شد.

بعد از این مقدمه، جناب سردار و جناب سالار به خیال دفع رحیم خان و شعاع نظام در شتران، افتادند که ایشان را از میان شهر خسار نمایند و انجمن اسلامی را پامال و اهل اسلامیه را گرفتار یا فراری به وادی سرگردانی نمایند؛ که همه این فتنه و آشوب را ایشان انداخته و ملت را متضرر و پامال نموده اند. و بعد از آن، اردوی شاطرانو را، که از مردان کارآمد جمع است، پریشان نمایند.

امروز، جناب آقامیرزا علی اکبر واعظ از جانب آقایان اسلامیه نشین آمده به حضور جناب حاج میرزا ابوالحسن آقا انگجی، که در این مدت پلوی شهر خانه نشین و بیطرف بوده اند، می گفت که: «از طهران تلگراف هست که اعلیحضرت همایونی به حکم علمای نجف، اذن مجلس و انجمن داده است و عمل تمام است.» اهالی بعد از شنیدن این خبر، می گویند: «همه این حرفها پولتیک و خدعه و فریب است. اعتنا به اینگونه حرفها نداریم. بس [= پس] اینگونه تلگرافات چرا به اسلامیه می آید؟ اول بایست به شاهزاده عین الدوله بیاید و او علنی به ملت خبر بدهند.»

شب گذشته، آرامی حاصل، و از جایی صدای تفنگ شنیده نشد. شب یکشنبه، يك ساعت [و] نیم از شب گذشته، از سر خیابان الی آخر امیرخیز، تبریز بلا انگیز را چنان صدای تفنگ پیچید [= فرا گرفت] کانه رعد و برق اتصالاً می زند. گلوله تفنگ را در یک دم چنان باریدند گویا [از] ابر بهاری باران می بارد. غلغله به نه قبه افلاک در افتاد. توپهای دوزخ- لهب را از هر جانب گشاد دادند. صدای توپ و تفنگ، غوغای محشر را در عرصه شهر برپا نموده از هر جانب مجاهدین پلنگ هیبت رو به سنگرها گذاشتند.

در این شب هولناک، صفحه تبریز از شراره توپ و تفنگ کوره نار و در دیوار از رسیدن گلوله تفنگ، خانه زنبور گشت. از سر قله الی آخر محله امیرخیز، که بقدر يك فرسنگ است، در سحدات جنگ، و [در] سنگرها ابر بلا باریدن گرفت. دو ساعت طول کشیده دست برداشتند. در این گیر و دار، به جانب مجاهدین صدمه ای نرسیده بود، ولی چنان تقریر شد [که] قدری از سواره ها تلف گشته و هفت نفر در خیابان دستگیر شده اند.

روز یکشنبه پانزدهم شهر رمضان المبارک

جناب سالار امر فرمودند از جانب میدان مشق، و از جانب علاقا بو، و

جانب کوچک قوللار، ودالان میرزا رضا و چند جای دیگر، مجاهدین شیرصورت خیابان و نوبر حمله برند، و ششگلان و باغمیشه را به تصرف درآورند. مجاهدین بهرام کین، از هر جانب حمله برده از باریدن گلوله تفنگ قدم پس نگذاشته الی عصر، محله ششگلان و باغمیشه را به تصرف درآوردند، و این دو محله بزرگ را از وجود سواره‌ها خالی کردند. و کربلایی حسین خان از جانب بازار، با بعضی از مجاهدین یورش برده سواره‌ها را از سنگرهای آنجا خالی نموده، جنگ کنان الی سرتخته پل پیش رفتند. و جمیع خیال ابن شیر بیشه دلاوری آن بود که امروز خودش را به انجمن اسلامیہ برساند و آتش فتنه‌ای [را] که در آنجا شعله‌ور گشته بود خاموش نماید؛ تا [این که] داخل سرای کوچکی، پیش مقابل دروازه سرخاب، که گلوله‌اش دروازه را می‌زد، در حین سختی جنگ، که گلوله تفنگ از هر جانب مثال باران می‌بارید، در دم پل رودخانه آنجا، مشهدی یعقوب کوردرلوی مجاهد را با گلوله زدند در افتاد. و آن [= او] جوان دلیر [و] شجاع [ی] بود که هیچگونه ازدعوا و روگردان نبود.

بعد از افتادن آن جوان، سواران مرند جری گشته، پیش آمد. کربلایی حسین خان [را]، که خودش را به سان سمندر به دریای آتش زده مشغول جنگ بود، با تیر دلدوز از پایش زخم‌دار نمودند. آن جوان با غیرت خودش را به یک اطاق آن سرا کشیده، مشغول جنگ شد. و اطراف اطاق را سواران مرندی گرفته از هر جانب دیوار اطاق، سوراخ گشاده تیر می‌انداختند. و مجاهدین [وقتی] دیدند کربلایی حسین خان پیدا نیست و ندانستند در کجا بوده، جنازه مشهدی یعقوب را برداشته از کربلایی حسین خان خبردار نشدند که در چه مهلکه است.

بعد از تمام شدن فتنه، آن جوان دلیر دست به طپانچه نموده گلوله طپانچه را خالی نموده و سه تن از سواران را زده [= زد]. سواران [چون] دیدند فتنه آن جوان دلیر تمام شده که دست به طپانچه کرده است، از سر پر غیرت آن جوان با حمیت با گلوله زدند، در افتاد و جنازه او را برداشته به پیش شجاع نظام بردند؛ گویا که یک شهر را فتح نموده‌اند.

[وقتی] این خبر وحشت اثر منتشر شد که: «کربلایی حسین خان دستگیر شده و برده‌اند» مجاهدین از هر جانب به انجمن مقدس جمع شدند [بطوری] که صحن و اطاقهای انجمن مملو شده بود. بعضی می‌گفتند: «کشته‌اند» و بعضی می‌گفتند: «امیر است، نکشته‌اند.» و چنان شهرت کرده بود که: «اسیر است.»

نقیب زن و بمب انداز همه حاضر بودند. آقامیرزاعلی اکبر واعظ، که دیروز خودش از شتریان آمده بود، و عمادالشریعه و محمدخان فراشباشی سرخاب، و آقامیرهاشم که درخانه مقتدرالدوله قراول بود؛ وسیدرضی «را» * [که] مجاهدین گرفته [بودند]، در انجمن مقدس بودند بطریق مجبوس. به ایشان گفتند يك رقععه به اسلامیه بنویسند که: «البته کربلایی حسین خان را از دست شجاع نظام گرفته روانه فرمایید. اگر مسامحه شود، امشب تر و خشک آنجا را درآتش خواهند سوخت.» رقععه را نوشته روانه کردند. جواب آوردند که: «کربلایی حسین خان را غسل و کفن نموده و دفن کرده اند.» از شنیدن این خبر وحشت انگیز، شورنشور [ی] به میان مجاهدین افتاده شد که انتہانداشت. سرکردگان مجاهدین «از*» رفتن ایشان در این شب برای جنگ، مصلحت ندیدند و نگذاشتند بروند.

این جوان باغیرت، بسیار خوش خلق و زیاده سخن بود و هرروز به مساکین و فقرا در پول دادن مضایقه نداشت. دلیر و شجاعی بود که در همه جنگها پیشرو بوده خوف و هراس بردنش راه نیافته بود و ابدأ خیانت از دل بیکینه اش نگذشته بود. و نگهبان [ی] بازار بعد از آن که به دست این جوان دلیر آمد، محفوظ شد. ماحصل، محسنات درصفتا پسندیده اش بسیار است. جناب سردار و جناب سالار چنین قرار گذاشتند که مجاهدین یورش برند و دو محله را هم از سواران دولتی خالی نمایند - دیگر جای تأمل نیست؛ آنچه از دست ایشان می آمد مضایقه نمودند. و امروز، پنج و شش نفر، بغیر از این دو جوان دلیر، از مجاهدین به قتل رسیده بودند. شب دوشنبه آرام [بود]، و از جانبی اقدام به جنگ نشد.

روز دوشنبه شانزدهم شهر رمضان المبارک

مجاهدین شیردل از جانب ششکلان و تکیه حیدر مشغول تیراندازی گشته و پیش می رفتند، و از جانب امیرخیز، مجاهدین از چند جانب پورش برده آن طرف محله شتریان را به تصرف درآوردند، و از سواران، يك طرف شتریان را خالی کردند. الی غروب آفتاب، جنگ از هر دو جانب برپا بود. بعد از آن، دست از جنگ برداشته برگشتند. ولی از مقدمه گریختن ملاهای اسلامیه نشین خبردار نبودند که دوشنب پیش از این، گریخته اند.

چون بعد از گرفتن و تصرف شدن به قله [= متصرف شدن قله] - که واقعاً يك قلعه محکم بوده - و شکست و فراری شدن اردوی ماکو به [= یا] آن قدرت و قوتی که داشتند، و شکست یافتن لشکر بیحد در جنگ دولتی، و به تصرف آمدن ششگلان و باغمیسه، آقایان مایوس شده راه فرار برای خودشان می جستند، و سرداران و سرکردگان علانیه دیدند که اگر بعد از این صدهزار لشکر جمع شود و يك سال مقابله و مقاتله نمایند به تبریز نمی توانند غلبه کنند. [چنان که] در مدت چهارماه از اندرون و بیرون شهر هر چه توه و زور - بازو داشتند زدند ممکن نشد به تصرف در آورند - و روز بروز، مجاهدین ملت قوت گرفته به پیش می آیند، آقایان دو شب پیش از این، به اردوی شاطرانلو به حضور شاهزاده عین الدوله رفته بودند. و امشب، خفیتاً رحیم خان و شجاع نظام و الواد شتربانی و حاجی محمدتقی صراف و حاج میرمناف صراف و حاج - میرباقر صراف، که با سیدهاشم شتربانی مؤسس انجمن اسلامیّه بودند، اسب گریز را زین کرده رو به فرار نهادند.

اهالی شتریان و سرخاب چون مایه شرارت را دور دیدند، و بعضیها [که] از جان و مال خود و از بعضی جهات دیگر خوفی داشتند از تفنگ برداشتن و [ناچار بودند از] طریق استبدادپیمودن (اهالی سرخاب به خیابان رفته به حضور جناب سالار و اهالی شتربان به امیرخیز به حضور سردار آمده) اظهار شرمندگی نموده و امان خواستند. جناب سردار و جناب سالار فرمودند: «هر کس به درخانه خود بیدق سرخ بزند، از دستبرد مجاهدین محفوظ خواهد شد. و بایست در خواستن حقوق ملیه، یا ما همدست شده با اهل استبداد در جنگ شوید.» و ایشان هم قبول این معنی را نموده، هر کس که در پیش خود جرمی می دانست بیدق سرخ، که علامت امان مجاهدین است، در سر بام خود الی صبح زدند.

و شب، اردوی شاطرانلو اردو را به جا گذاشته رو به فرار نهادند. رحیم خان در جاقور منزل کرد، و شاهزاده عین الدوله و حاج میرزا کریم امام جمعه در قزلقه میدان، و حاج میرزا حسن در یوسف آباد، و سیدهاشم بالواد شتربان عازم طهران، و حاج میرزا محسن و آقای میرزا صادق و شیخ عبدالرحیم عازم اهر، و سواران شاهسون به اردبیل، و شجاع نظام باخوانین و سواره - های مرند عازم مرند، و در نزدیکی خواجه میرجان، پنجاه و پنج نفر شتر حاجی علی اریلی را و رداشته به مرند رفتند.

صبح، مجاهدین شیرصولت رفته هر دو محله را به تصرف در آوردند، و

بعضی از اراذل و اوباش ریخته‌خانه حاج محمدتقی و منزل رحیم‌خان و شجاع-نظام و انجمن اسلامیة و خانه حاج میرمناف و سیدهاشم را غارت نموده و آتش زدند؛ و جناب سردار و جناب سالار به این امر راضی نبودند، ولی اهالی بسان سیل ریخته بودند [و] چاره‌پذیر نگشت.

جناب اجلال‌الملک سوار شده به سرخاب و شتربان تشریف برده به مجاهدین و محله سرکشی فرموده و تأکیدات تمام به مجاهدین نمودند در مهربانی نمودن به اهل سرخاب و شتربان، [و] مراجعت نمودند.

و در محله لیل آباد، تعزیه‌داری کر بلائی حسین‌خان مرحوم را در مسجد لیل آباد گرفته بودند. شب، جنابان سردار و سالار تشریف بردند به چیدن تعزیه آن مرحوم. بعد از چیدن تعزیه، اعضای انجمن مقدس و جناب اجلال-الملک و جناب سردار و جناب سالار تشریف بردند به خانه حاجی اسماعیل حریرفروش [تا در] مجلس مخصوصی، برای امنیت و پاره‌ای امورات مهمه شهر و اطراف، و حمل غله دیوانی «را»* به شهر، و بعضی اصلاحات اطراف و امنیت، قراری گذاشته شود.

مجدداً فردا منادی به سرخاب و شتربان روانه فرمودند که: «هیچکس از مجاهدین، متعرض یک نفر از اهالی آنجا نشود؛ و همه اهالی آن دو محله در امن و امان است؛ بدون خوف و هراس تردد نمایند.» و امر فرمودند: «سنگرهای بازار ورداشته شود و پنجره‌های شکسته دکاکین را تعمیر نمایند تا بعد از رمضان المبارک، بازار گشاده شده اهل کسب و صنایع رفته به کسب و کار خود مشغول باشند.»

و اردوی شاطرانلو که پراکنده شده بود بعضی از چادر و توبه‌ها که به جا مانده بود آورده به اراک بردند، و سواره روانه کردند [تا] از اطراف دهات، غله دیوانی را حمل نموده روانه شهر نمایند که پیش از آمدن برف و مسدود شدن راهها تدارک آذوقه را دیده شوند [= دیده باشند]؛ و به فراوانی نان، که عمده اسباب آسودگی اهالی است، جدکامل دارند.

■ و شجاع نظام مرندی دو عراده توپ جلو یا خود برده در مرند بنای سنگربندی گذاشته راه تجارتنی و غیره را مسدود نموده پنجاه و پنج نفر شتر حاجی علی ازبلی را، که از خواجه میرجان برده بود، و هر قافله قند و روغن لایب، که از کنار رود ارس حمل نموده می‌آوردند، همه را گرفته متصرف شد، تا این که ششصد و هشتاد نفر شتر را با بارهایش تصاحب کرده بالمره راه مرند را مسدود و مغشوش نمود.

■ در این گیر و دار، اهالی قره‌ملك از کرده‌های خود پشیمان شده از در استیمان درآمدند، و جناب سردار قلم عفو بر جرائم ایشان درکشیدند مشروط بر این که مال غارت شده ولخت گردیده «راه» در هر کس باشد گرفته به صاحبانش رد نمایند. و آرامی از هر جهت در شهر حاصل گردیده.

■ از نوزدهم ماه مبارک صیام، اول جناب سردار در امیرخیز، تعزیه به [برای] کربلایی حسین‌خان مرحوم وسایر مجاهدین گرفتند که در این ایام جنگ، به درجهٔ مظلومیت رسیده و مردانه جان شیرین خود را در راه ملت و در حفظ حقوق ملیه و اجرای احکام علماء اعلام نجف‌الاشرف بذل و قدا نموده بودند و صاحبان ایشان، بواسطهٔ اشتغال و سرگرمی در امورات ملیهٔ خودشان، در عزا داری تأخیر کرده بودند. و بعد، جناب سالار در خیابان، و بعد از ایشان در هر محله، حتی اهالی باغیرت شتریان و سرخاب، الی آخر ماه رمضان المبارک به تعزیه‌داری مجاهدین مشغول شدند.

در بیست و دویم شهر رمضان، آقا حسن مشهور به قفقازی با یک مجاهد دیگر، که نوکرش بوده، هر دو جوان هفده ساله و هجده ساله، بدون اذن جناب سردار و جناب سالار به عزم سیاحت، به سردرود رفته [بودند]. چنانچه عرض شد چند نفر در آنجا بلوا طلب بودند، و سردرود محل شرارت اشرار و سواران سیف‌الله‌خان بود. [آقا حسن] بعد از ورود، حاجی عظیم سردرودی و دو نفر دیگر را گرفته که به حضور جناب سردار درآورد. بعضی الوادان خبردار شده که دو نفر مجاهد جوان آمده می‌خواهند آن سه نفر را مغلولاً به شهر برنند، ریختند که [آنان را] از دست آقا حسن بگیرند. قیل و قال شدید در افتاده ایشان به تفنگ تشنگ گذاشته که اینها را بزنند و آنها پیشدستی کرده تفنگ خالی کرده، دو نفر مقتول و آقا حسن در میانه مجروح شده، آدمش رو به گریز نهاد. به تراز یک فرسخ راه، او را تعاقب کرده و دستگیرش کرده بردند و حبس نمودند.

در این اثنا مجاهدین [ی] که در قریهٔ خلیجان بودند خبردار شده رفتند به سردرود که مباشرین این عملها را گرفته و آقا حسن زخم‌دار و آدمش را روانهٔ شهر نمایند. چون مجاهدین تبریز خبردار شده [شدند] که آقا حسن زخم منکر برداشته، دو بیست نفر مجاهد سواره به سردرود رفتند که اشرار را تنبیه نمایند. جناب سردار سواره فرستادند که مانع شوند و نگذارند به کسی

مزامحت رود. اهالی سردرود سر اطاعت فرو گذاشته و تسلیم شدند؛ و آقا حسن بعد از يك روز، وفات یافت.

بعد از آرامی شهر و فراری [شدن] لشکر، اعضاء مجلس به شاه تلگراف نمودند؛ ماحصلش اختصاراً این که اشرا متفرق، و تبریز آرام؛ حکم فرمایند مجلس مقرر و انتخاب جدید نمایند.

چون در اول بلوا سواران و بعضی عوام الناس اهالی شتریان و سرخاب ریخته خانه جناب اجلال الملك را غارت نموده بودند، جناب اجلال الملك، حاکم تبریز، امروز اعلان دادند به این که: «هر کسی از سال من برده اگر در آورد قبول ندارم و نخواهم گرفت؛ همه را بذل ملت ساختم. و هیچکس خیالی در خصوص غارت خانه من «داشته باشند» * نمایند و آسوده شوند.» در واقع، از اینگونه اقدامات جناب اجلال الملك و صرف نظر [کردن شان] از مبالغه خطیر، اهالی را اخلاص کلی حاصل شد. و امر فرمودند: «هیچکس فرش یا مخلفات خانه بدون ضامن نگیرد.»

■ در این ایام که شجاع نظام مرندی راه تجارتنی و غله و آذوقه را در مرند مسدود نموده، روغن لایها يك من الی هفت هزار دینار ترقی کرده، و گذشته از آن باعث فتنه و آشوب بزرگ شده و نزدیک شده که آذربایجان به تصرف دیگران برسد. [لذا] به فکر دفع فتنه این آشوب طلب، که بسیار به خون ملت تشنه است و به دادن مملکت آذربایجان به اجانب خیال داشت، و اینقدر مال التجاره خارجه و داخله را ضبط کرده است، افتادند و خواستند بدون این- که خون ناحق به زمین ریخته شود، دفع این شریر را بنمایند. يك جعبه مخصوص قیمتدار، که اقل قیمتش خونبهای پنج نفر بود. به لافافه گذاشته و با لاکمهر زده و در روی لافافه «امانت شجاع نظام» با القاب نوشته شده، بردند به پستخانه داده و قبض گرفتند. غلام پستخانه مبارکه مرأسله جات و امانات را ورداشته به خط ارس کنار حرکت نموده شب دوم شب سوال المکرم، جعبه امانت را به کسان شجاع نظام داده قبض الوصول گرفت.

شجاع نظام بعد از صرف شام، درحینى که مجلس با خواص اهل رجوع دایر شده بود، و بآرون جبرئیل تاجر مسیحی [که] برای شتران و مال التجاره خود و سایر تجار رفته در مجلس به گفتگوی این عمل و در آنجا بود، «شجاع- نظام» * به خیال این که: «من بسیار خدمتها به اهل استبداد در تبریز کرده ام و

حال درمروند، به خیال مملکت‌فروشی [هستم] که اصل نظر ایشان است، از اشیاء نفیسه به رسم هدیه فرستاده‌اند» گفت: «جعبه را بیار باز کنیم.» بعضی از حاضران نزدیک به وی معلوم است به این طمع خواهند افتاد که: «سردار و حاکم مروند حصه‌ای از این تحفه به ما خواهد داد» و از همه جا چشم در جعبه بودند. شجاع نظام با دست خود لغافرا دور نموده خواسته بگشاید [که] یکمربه جعبه پر قیمت آتش گرفته با صدای مهیب که دوفرسخ صدای وی رفته - پاشیده شد. یازده نفر که در آن مجلس بودند، همه را در گرفت. پنج نفر را مثل پنبه که از دست حلاج برون می‌شود، نرم نموده و شش نفر دیگر [را] معروح [کرد]. و جبرئیل مسیحی که حاضر و قدری از جعبه دور تر بود زخم‌دار گشت. شجاع نظام و پسر بزرگش و علی خان هجوانی و دوفنر دیگر بعد از یک ساعت، باز سفر به دیار عدم بر بستند.

دیدمی که خون ناحق پروانه شمع را چندان امان نداده که شب را سحر کند و سایر مجروحین را برداشته به منزلشان بردند. این قضیه را با تلفون از مروند به تبریز خبر دادند. فایطون [= درشکه] مخصوصی با جراح برای جبرئیل بردند و به شهر درآوردند. به معالجه وی پرداخته خوب شد.

بعد از این قضیه غریبه و عجیبه، رضاقلی خان و رشید نظام و حاجی احمدخان میرپنجه، که تسلط تمام در مروند داشتند، اذن دادند که شترداران بارها را حمل نموده روانه شهر شوند. بتدریچهل بار قند و روغن لانیها را شجاع نظام و سوارانش تلف نموده بودند که به دست نیامد. فی الجمله، راه تجارتی گشاده گردید.

بعد از دو روز، پسر کوچک شجاع نظام به حکم استبدادیان طهران، به مسند حکومت مروند نشسته و تجربه‌ای از [سرنوشت] پدر خود تحصیل نموده بنای شرارت گذاشت و علم استبداد را بلند کرد.

[چون] جناب سردار ملاحظه فرمودند تا آن طرفها از وجود اشخاص شریر خالی نشود غله و قافله به دشواری درآید، فرج آقا مجاهد مشهور به قفقازی زنوزی را با سیصد سوار جرار، از راه الحجق، روانه زنوز نمودند که در آنجا از مجاهدین گرگر و زنوز جمع نموده به دفع اشرار مروند و پسر شجاع نظام بپردازد. و مجاهدین دلیر اروفق - انزاب، به امر جناب سردار، رفته نعمت‌الله خان طسوجی^۱ را که مایه شرارت آنجا و حاکم بود از میانه

۱. در اصل، «طوجی» است که درست به نظر نمی‌رسد؛ چون در محال اروفق - انزاب، «طوج» وجود ندارد.

بردارند؛ و در طوج [= طسوج] اردویی تشکیل داده به جانب سلماس، حرکت نمایند. مجاهدین به طسوج رفته نعمت الله خان و برادرانش را به قتل رسانیده توقف نمودند؛ بعد از اجتماع مجاهدین با غیرت آنطرفها، عازم سلماس شدند.

جناب حاجی پیشنماز با مجاهدین قریباغ رومیه، در حوالی صبح نوزدهم شوال، از جانب رومیه، و مجاهدین اروئقی - انزاب، از این جانب، شنلیک کتان، وارد دیلمقان شده، حاکم فراری و اهالی دیلمقان تسلیم شدند. بعد از آرام و امنیت نمودن سلماس، به فکر [به] نصرف آوردن خوی در-اقتادند.

در این گیرودار، قدری مجاهد اروئقی از صوفیان گذشته به یام رفتند. پسر شجاع نظام قدری سواره برای جلوگیری ایشان فرستاده در یام، دو فرسخی مرند، به سر ایشان ریخته جنگ در پیوست. [با این که] سواران مرند جنگ دیده و کارآموز [= کارآموده] [بودند] بعد از شنلیک زیاد، پنج نفر از سواره مرندی و سه نفر از مجاهدین مقتول شده؛ باهمه این، [چون] اروئقیها نوآموز بودند روبه فرار نهادند.

جناب سردار بعد از شنیدن این خبر، امر نمودند به فرج آقا از زُنوز حرکت نموده مرند را از اشرار خالی نماید. فرج آقا با مجاهدین تبریز و گرگر حرکت کرده در نیم فرسخی مرند، با سواران مرند جنگ شدید گردیده [کرده] سواران مرند شکست خورده روبه فرار نهادند. پسر شجاع نظام یا مخصوصین خود سر بر یال اسپ گریز نهاده به جانب خوی تکاورانگیز گشت. جناب فرج آقا وارد مرند شده به اهالی مرند با کمال مهربانی، اطمینان و امنیت داده، همه مشغول کسب و کار خود شدند.

بعد از رسیدن خبر تسلیم مرند، جناب آقا شیخ اسماعیل و جناب حیدر-خان قفقازی از جانب انجمن مقدس و جناب سردار، معین شده به مرند رفتند. به خاتمه شجاع نظام قراول گذاشته و مهر زدند؛ چون از مال غارت شده تبریز در خانه اش داشت [و میخواستند] به صاحبان مال برسانند. راه ارس کنار را امنیت نموده، جناب آقا شیخ اسماعیل و حیدر خان مراجعت فرمودند.

جناب سردار جناب رضاقلی خان و محسن خان و رشید نظام را به تبریز خواسته و ایشان هم خودشان را به تبریز رسانیده شرفیاب حضور جناب سردار ملت گردیدند، و منزل مخصوص برای ایشان معین شد. چون ایشان با شجاع نظام در شتربان همراه و گلوله انداز بودند انجمن مقدس و جناب

سردار قلم عنو بر جرائم ایشان کشیده کمال مهربانی در خصوص آنها بذل فرمودند. در بیست و پنجم شهر ذی القعدة الحرام، باصوابدید انجمن مقدس، رضاقلی خان را حاکم مرنند نموده روانه کردند.

و در این مدت آسودگی از جنگ و بپراکنده شدن لشکر دولتی در مرنند، از اطراف، غله دیوانی را مجاهدین مأمورین حمل نموده روانه شهر می نمایند، و نان در تبریز چنان فراوانی دارد که مدت بیست سال است دیده نشده. وقت غروب، هر کسی بخواهد ده خروار نان بگیرد می تواند. بسیار نانهای خوب می پزند.

واعضاء انجمن مقدس، در این مدت، از صبح الی غروب آفتاب، در انجمن مشغول ترتیبات و نظامات مملکت، که از هم پاشیده شده بود، می باشند. اداره نظمیة برای امنیت شهر، و دیوانخانه عدلیه برای رسیدگی به عرایض مردم، و مجلس مالیه برای دریافت نمودن مالیات، و اداره بلدیة برای رسیدگی به جمیع امورات شهر، از روی قانسون و همه مجالس به امورات مملکت رسیدگی می نمایند؛ و انجمن معارف برای رسیدگی به علوم.

و روز بروز، ملت قوت گرفته پیش می روند. و از اطراف عالم روزنامه های گرامی از اینگونه حرکات کاملانۀ امنای ملت تمجید می نمایند. و اهالی ایران که در محالک روی زمین می باشند، رسماً به دولها خبر داده اند که چقدر [= تا زمانی که] مجلس شورای ملی بر قرار نشده، انجمن تبریز را بمنزله مجلس بشناسند.

■ در این روزها، حاجی سعیدالملک مراغه ای از جانب مستبدان درباریان مأمور و روانه شده به چابهار و آرد مراغه گردیده به تدارکات جنگ مشغول و آن طرفها را [دچار] اغتشاش نموده. مجاهدینی که برای حمل غله و به [= برای] تنظیمات به مراغه رفته بودند مراجعت کردند. و حاجی صمدخان، سواران چاردولی را که پیش از آمدن به مراغه خواسته بود، روانه خانیان و عجبشیر - چهار فرسخی مراغه - نموده [تا] پیش جنگ و قراول باشند.

■ و قلعه وانباشی، که بعضی بی تدبیر [ی] ها در مراغه و بناب نموده بود، مغلولاً آورده محبوس و استنطاق می شود.

در بیست و دوم ذی القعدة الحرام، فوجی مجاهد رشید سواره به سرکردگی جناب مشهدی حاجی قفقاژی روانه مراغه شد که اصلاح کار

حاجی صمدخان و مراغه را بنمایند و از راه استیداد به راه مستقیم مساوات راهنمایی نمایند، و الا معامله‌اش [را] واگذار به دهن تفنگ آتشبار سازند.

■ مجاهدینی که در دیلمقان به نظم و آرامی آنجا مشغول بودند [وقتی] از خوی، حیدرخان امیرتومان با سواره و پیاده به عزم جنگ بامجاهدین با- فرهنگ عازم دیلمقان شده [= شد] «مجاهدین»* جلوگیری ایشان رانموده شکست دادند. حیدرخان بعد از شکست خوردن وارد خوی شده، عزت‌الله خان، سردار ماکویی، که در هردو اردو به تبریز آمده بود، با سه هزار سواره و پیاده با توپ و قورخانه، به عزم جنگ به جانب دیلمقان حرکت نموده، در دو فرسخی دیلمقان، تلاقی واقع و آتش جنگ شعله‌ور گردید. از آنجایی که مجاهدین را تدارک و استعداد کامل نبود مراجعت به دیلمقان نمودند و عزت‌الله خان مزبور آمده در قلعه چهرق، نیم- فرسخی دیلمقان، قرار و آرام گرفت. چند روز در آنجا اقامت کرده [= کرد]، و مجاهدین تدارک جنگ را آماده نموده [= نمودند]. عزت- الله خان از آن قلعه محکم خارج شده به جانب خوی حرکت نمود. مجاهدین دلیر از عقب ایشان در رسیده، و در دروازه خوی جنگ در پیوست. لشکر عزت‌الله خان ماکویی شکست خورده مجاهدین وارد خوی شده مستبدین آنجا پنهان و حاکم خوی، که سالار اکرم بود، به جانب ماکوروبه گریز نهاد، و بلدة خوی به تصرف مجاهدین درآمده بموجب قانون امنیت و رفتارنموده شهر خوی را آرام [کردند]. و اهالی خوی، که کلاً مشروطه طلب بودند، به ترتیبات انجمن و سایر اقدامات ملتی مشغول شدند، و جناب سردار به مجاهدین آنجا از تورخانه و غیره روانه فرمودند.

■ در این روزها، که بیست و هفتم شهر ذی القعدة الحرام است، به صواب دید انجمن مقدس، يك انجمن نظام قرار داده شد که جنابان سردار و سالاردر انجمن نشسته به امورات لشگری [و] ملی رسیدگی نمایند. و رومیه، که از خوف مستبدان سربه گریبان سکوت کشیده و منتظر قوت یافتن ملت بودند، به سعی و اهتمام جناب محتشم السلطنه، انجمن خودشان را برقرار، و عرایض خدمت به ملت را به انجمن مقدس می‌رسانند. و همچنین خوی و دیلمقان و مرند انجمن خودشان را برقرار، و همه روزه عرایض ایشان به انجمن

مقدس می‌آید.

ومجاهدینی که مأمور بودند به مراغه [بروند] در عجبشیر و خانیان باسوارمهای چاردولو تلاتی واقع شده تیراندازی شدید درمیانه ایشان واقع شده و خونریزی جزوی در میانه ایشان گشته. مجاهدین [واقعه] را از گوگان خیر دادند، از جناب سردار حکم شد از آنجا حرکت نموده به جانب مراغه بروند و مراغه را هم به تصرف آورده از ظلم ظالمان برهانند.

واز هفدهم شهر رمضان المبارک، رحیم خان، که فراراً نصف شب از تبریز گریخته بود، در اهر مشغول بیحسایبهای فوق العاده شده پسر خود، بیوک خان را بایک عراده توپ، به معاونت سام خان فرستاده بایک هزار سوار جرار برای چپاول بردن آن طرف: دهات اسفندان و سار و موجبار و کیوی و سایر دهات آن طرفها؛ وایشان آمده کیوی و سار و اسفندان را غارت نموده رو به موجبار نهادند.

ارمنیهای آنجا [که] در بیرون قریه سنگر بسته بودند، مشغول جنگ شدند؛ و دوازده نفر مجاهد قفقازی [که] در موجبار یک بالاخانه راستگر کرده بودند، بنای تیراندازی گذاشتند.

سواران سام خان و بیوک خان به ارمنیها غلبه نموده داخل موجبار شده [شدند]. ارمنیها [که] پیش از وقت، اهل و عیال خودشان را به کلیسای آنجا جمع کرده بودند و خودشان هم داخل کلیسا شده، به تیراندازی مشغول گشته، و سواران به نهب و غارت دست گشادند.

چون قریه از هجوم سواره و پیاده قرا داغ مملو شده بود، و همواره نظر ایشان در غارت است، ارمنیها چند بمب به جانب ایشان انداختند و بیوک خان نیز امر نمود چهار تیر توپ به کلیسا زدند، [اما] کارگر نشد. مجاهدین و ارمنیها در تیراندازی مجال حرکت به ایشان ندادند، در اندک زمان، بقدر یکصد و شصت نفر ایشان مقتول شدند و از ارمنیها هفده نفر به قتل رسیده، گاو و گوسفند و سایر اوضاع آنجا را به غارت بردند، و اکثر کشته‌های ایشان در موجبار ماند؛ هرگز هیچ صاحب حمیت این کار را نمی‌نمود که ایشان کردند.

شب، همین فتره را با قاصد، اهالی موجبار به آرامنه شهر خیر دادند؛ از تبریز بقدر یکصد و پنجاه نفر ارمنی سواره و پیاده با اسباب جنگ، بعد از رسیدن به حضور جناب سردار، عازم موجبار شدند.

[از آن روز] تا به حال، از سام خان و بیوک خان حرکتی در آن طرفها دیده نشده؛ و این قضیه موجبار در هفدهم شهر شوال المکرم است.

وشاهزاده عین الدوله بعد از تشریف بردن از اردوی شاطرائلو در تزلجه میدان توقف داشتند. در نظر ایشان این [بود] که عازم طهران شوند [ولی] از درباریان مستبد حکم صادر شد [که] برگشته در باسمنج اقامت نمایند. [حکم چنین بود:] «سیصد سواره قزاق به سرکردگی بولکونیک^۱ با چهار عراده توپ روانه نمودیم.» در اواخر شوال، ایشان هم آمده وارد باسمنج شده به لوازمات زمستانی پرداخته در آنجا نشستند، تا از پرده غیب چه بیرون خواهد آمد - الی غره ذی الحجة الحرام سنه ۱۳۲۶ احوالات تبریز به این قرار بود که عرض شد.

چون اصل نظر حقیر، اقل الحاج محمد باقر و بجوبه ای در این بود که تاریخ بلوای تبریز را ثبت و ضبط نمایم [بر آن بودم که] در هفتم رمضان المبارک - که لشکر دولتی متفرق و اهالی شتربان و سرخاب که در زیر تسلط استبدادیان مانده بودند خلاصی یافتند - در همانجا تمام نمایم، [لذا] بعد از آن، حوادث [ی] که در اطراف شده بود بطریق اجمال عرض نمودم.

بالجمله، در این مدت چهار ماه انقلاب تبریز، که نه اهالی را آرامی بود و نه استراحت، سه چیز در ظاهر صورت باعث این فتوحات نمایان گردید؛ گرچه در باطن امر، امام عصر عجل الله فرجه، معین بودند:

اولی، احکامات حجج الاسلام نجف الاشرف که روز بروز به اسرع و مایمل می رسید؛ دومی، شجاعت و دلیری جناب سردار ملت و جناب سالار ملت و مجاهدین با غیرت که هیچ وقت ذره ای خوف در دل دریا - مثالشان نشده با کمال شجاعت و رشادت در مقابل لشکر جرار بی حد ایستادگی فرمودند تا گوی شرافت را از میدان دلاوری بربودند. سیمی، اتحاد و اتفاق اهالی با غیرت تبریز که تلخی حنظل ضررهای اتصالی را به جان خودشان شیرین نمودند و ابداً روی خودشان از ضررهای جانی و مالی ترش نکردند و به دادن پول و جان، به یکدیگر سبقت نمودند تا این که در این عالم، نام نیک نهادند که بعد از این، روزگار به روزگار مذاکره خواهد شد.

اجمالاً دانسته شود که در مدت چهار ماه در تبریز آنچه ضبط شده است چهار هزار و سیصد و سی و دو توپ انداخته شده؛ به قول بعضیها آنندک تفاوت دارد. و به قرار تخمین، چهار هزار و پانصد نفر از طرفین مقتول شده؛ به قول بعضیها قدری کم و زیاد. و تخمیناً سیصد هزار تومان

مخارج این دعوا شده که همه را اهالی تبریز داده [اند]. و بقدر بیست کرور مال و عمارت به غارت رفته و خراب شده، بغیر از این که اهالی تبریز [که] همه اش [= همه شان] اهل تجارت و صنایع و کسبند، از تجارت، در مدت چهارماه باز مانده اند. با همه این ضررها بسیار ممنونیت دارند که در آخر امر، به حقوق ملیه خود صاحب شدیم و اهالی ایران را نگذاشتیم به زیر بیذق استبداد روند.

لله الحمد والمنة، این روزها شهر آرام و در اطعمه فراوانی زیاد، و انجمن مقدس و جنابان سردار در سرکارشان مهیا، و روز بروز ملت قوی و استبدادیان ضعیف می باشند - در غرة شهر ذی الحجة الحرام سنه ۱۳۲۶، تاریخ بلوای تبریز به اتمام رسید.

■ استدعای این بنده هیچ نندان از صاحبان علم و ذکاوت و اربابان فصاحت و بلاغت همین است که به تقریرات ساده اش به نظر مرحمت ملاحظه فرموده خرده نگیرند. چون ایام صعود به معارج معرفت این بنده گذشته و رویه تنزل دارد، همین از دستم معلوم است. اهل معارف لطفاً الفاظ غیر مرغوب را در درجه قبول خواهند گذاشت و نکته نخواهند گرفت.

از دست و زبان که برآید کز عهده شکرش به درآید

فهرست راهنما

چند کلمه:

□ در این فهرست، طبق معمول، نام آدمها آورده شده و به رخدادهما اشاره رفته است؛ ولی چون در متن حاضر، حادثهها با آدمها و جایها وابستگی ناگسستی دارند، زیر نام برخی از آنها جای گرفته اند.

□ از باره ای لقبهای تشریفاتی، مانند «حضرت»، «حاجی»، «مشهدی»، «کربلایی»، «جناب»، «آقا» چشم‌پوشی شده ولی عنوانهای «سید»، «میر»، «شیخ»، «نایب» و «خان» که اغلب با نام درآمیخته اند، بجای مانده اند.

□ عنوانها، هنگامی که جزو نام مکانی بوده اند، تغییر داده نشده اند؛ مانند «قریه حاجی آقا»، «سرای حاجی سیدحسین»، و...

□ گاهی برای این که نامها باهم اشتباه نشوند، توضیحی که در خود کتاب بوده، به آنها افزوده شده است؛ مانند «حاجی (ولد علی مسیو)» و... با وجود این، چون همه آدمهای این تاریخ از نام آوران نیستند، این امکان هست که اشتباه یا تداخل پیش آید.

□ صورتهای مختلف نام شخص یا جای، پشت سرهم یا بیکان نشان داده شده است؛ مانند «باقرخان—سالار مشروطه—سالار». شماره صفحه‌های مربوط به این نامها زیر دو عنوان شناخته، یعنی «باقرخان» زیر حرف «ب»، و «سالار» زیر حرف «س» داده شده است.

آناخاتون، قریه ۱۲۱، ۱۳۷، ۱۴۵،
۱۵۹، ۱۵۷، ۱۵۵، ۱۵۴، ۱۵۲
۱۷۷، ۱۷۶، ۱۷۴، ۱۷۲
~، اردوی ۱۷۲

الف

ابراهیم - ابراهیم صراف ۶۰
ابراهیم صراف ۴۰، ۳۰
ابوالقاسم ویجویه ۱۳۵
اجلال الملک ۱۸ (رئیس نظمیہ و
بیکلر بگی شدن)، ۲۶، ۱۰۵،
(گفتگو با عین الدولہ)، ۱۰۶،
۱۱۶، ۱۱۸ (نایب الحکومہ
شدن)، ۱۲۲ (رقتن بہ دیدار
سردار)، ۱۸۳ (سرکشی بہ
مجاہدین)، ۱۸۵
احمد (پس حق ویردی) ۱۶۲
احمدخان میرنچہ ۱۸۶
اردبیل ۱۹، ۲۰، ۴۲، ۵۴، ۶۵، ۹۵،
۱۴۱، ۱۱۵
~، حاکم ۱۰۱
~، وکیل الرعاہای ۹۱
~، هیات ۹۱، ۹۴، ۹۸، ۱۰۴

۲

آجی چایی - آجی، رودخانہ ۱۷۰
~، سرہل ۱۲۱، ۴۳، ۱۳۴، ۱۳۸،
۱۴۸، ۱۵۲، ۱۵۷، ۱۷۶
آجی، رودخانہ ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۵۹،
۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۹
آذربایجان ۱۵ (عزیمت وکلای ~
بہ طهران) ۱۹، ۵۹، ۷۲، ۸۱،
۱۰۰، ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۳۱،
۱۴۶، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۷، ۱۶۷،
۱۸۵
~، سوارہای ۱۳۱، ۸۴
~، لشکر ۱۳۲
~، نایب الحکومہ ۶۳
~، وکلای ۲۲
آغ تپہ ۱۷۶
آقاباقر، نکیہ ۱۳۴
~، مسجد ۴۴، ۵۷، ۶۹، ۸۲، ۷۴،
۷۹، ۱۳۴
آقاخان حسینکلو ۶۲
آلاتابو - علااتابو ۱۸
آلوار، قریہ ۱۳۶
~، اہالی ۱۴۴

۲۰ (رقن به باغ دولتی)، ۲۱،
 ۲۲، ۳۷ (تلگراف به ~)، ۴۰،
 (تلگراف به ~)، ۶۳ تا ۶۵، ۶۸،
 ۱۷۹، ۱۱۱، ۱۰۴، ۹۸، ۹۳، ۹۱
 اقبال السلطنه ماکویی ۴۲ (تدارک
 لشکرکشی)، ۹۵ (تدارک لشکر-
 کشی)
 اقبال لشکر ۱۲۹ (گفتگو با مجاهدین)،
 ۱۵۰، ۱۷۰ (آمدن به انجمن
 ایالتی)
 النجق، قریه ۱۸۶
 اماله بازار ۱۳۳
 امامجمعه - میرزا کریم ۶۰
 امان الله خان ۹۵
 امن الله خان قره داغی ۱۳۷، ۱۶۹
 امامزاده کهنه - کهنه امامزاده ۱۳۵
 امرزکریا، قریه ۱۳۳
 امیر بهادر ۲۰ (ضدیت با مشروطه)،
 ۲۲
 امیر، کاروانسرای ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۷۲
 امیر زین الدین، محله ۱۳۳، ۱۶۹
 ~، مجاهدین ۱۶۳
 امیر خیز، محله ۲۴، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۹، ۴۱
 تا ۴۴، ۵۳، ۵۹، ۶۱، ۶۷، ۷۰،
 ۷۳، ۷۶، ۸۷، ۸۷، ۹۳، ۱۰۰،
 ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۴ تا ۱۱۸، ۱۲۰،
 ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۴،
 ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۷ تا
 ۱۶۰، ۱۶۳، ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۷۹،
 ۱۸۱، ۱۸۴
 امین التجار ۲۶
 انجمن ایالتی تبریز - انجمن تبریز -

ارس کنار - کنار ارس ۱۰۰
 ارک دولتی - ارک ۴۲
 ارک ۱۱۱، ۱۴۴، ۱۵۶، ۱۶۵، ۱۶۷،
 ۱۶۸، ۱۳۳، ۱۵۸، ۱۶۰
 ارمنستان، محله ۱۴، ۵۲، ۹۶، ۱۰۷،
 ~، کلیسیای قدیم ۱۰۵
 ~، مسجد کوچک ۶۵ (تجمع تجار)
 اروپ، دول ۱۳۱، ۱۴۲
 اروپ - انزاب ۷۰، ۱۱۳، ۱۴۳، ۱۴۶،
 ۱۸۶، ۱۸۷
 اره گر، کوچه ۱۶۳
 اسیران - اسیران ۱۹، ۷۰
 اسب فروشان، میدان ۷۳، ۷۴، ۷۶،
 ۷۷، ۷۹، ۸۵
 اسدشنگوی ۱۳۴
 اسفندان، قریه ۱۹۰
 اسکو - اسکو ۹۵، ۱۳۸، ۱۵۱، ۱۶۹
 ~، تفنگچیان ۱۵۷
 اسلامبول (تلگراف از ~) ۹۳
 اسلامیة، انجمن ۲۰ (تشکیل)، ۲۲
 (اجتماع مستبدین)، ۲۳ (توطئه)،
 ۳۰، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۷، ۵۲ تا
 ۵۷، ۶۰، ۶۳، ۶۸، ۷۷، ۷۸، ۸۵،
 ۸۶، ۹۵، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۱۴،
 ۱۱۶، ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۵،
 ۱۴۶
 اصغر گوش بریده ۳۴ (حمله به
 امیر خیز)، ۶۰
 اصفهان ۱۴۶
 اطریش، سفارت (کنسولگری) ۱۰۸
 اعتماد الدوله ۶۰
 اعلی حضرت همایونی - محمد علی شاه

(زخمی شدن)
 بازار ۱۳۴،۱۲۵،۱۱۷،۸۵،۷۴
 باسنج ۱۹۱،۱۵۸،۱۴۵،۹۳۵
 باغ شمال ۱۵۹،۱۴۶،۴۸،۳۰
 باغمیشه، محله ۱۸، ۲۵، ۴۱، ۴۳، ۵۳
 ۱۵۳، ۱۲۰، ۹۹، ۹۰، ۸۲، ۶۱
 ۱۸۲، ۱۸۰، ۱۷۵، ۱۶۰
 ~، دروازه ۱۳۳، ۹۳، ۴۴، ۴۳
 ~، مجاهدین ۱۳۳
 باقرخان خیابانی ~ سالار ملی ~ سالار
 ~ سالار مشروطه ۱۲، ۵۰، ۳۲
 بختیاری، سواره‌های ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۳۱
 بله‌سوار ۱۹
 بناب ۱۸۸
 بهارستان، میدان ۲۲ (به توپ بسته
 شدن مجلس)
 بیوک‌خان ~ بیویوک‌خان ~ نصر-
 السلطان ۱۷ (شورش)، حرکت
 به تبریز، ۲۵ (حمله به تبریز و
 شکست)، ۲۶ (شرارت)، ۲۸،
 ۱۹۰، ۵۹ (چپاول)

پ

باشایک‌قره آغاجی مجاهد ۵۱ (فوت)
 پرسنگی، محله ۱۱۶
 ~، بازارچه ۱۵۳، ۱۷۱
 پرول (پردول)، قریه ۱۱۳، ۱۲۱
 پورتاتور، قلعه ۸۰

ت

تاج احمدیها، کوچه ۲۶
 تاجریاشی ارمنستان، مسجد ۳۳

انجمن مقدس ۱۴ (تشکیل)، ۱۸
 ۹۲، ۸۷، ۶۶، ۶۵، ۴۲، ۳۸، ۳۴
 تا ۱۰۷، ۱۰۳، ۱۰۱، ۹۸، ۹۴
 ۱۸۸، ۱۷۳، ۱۳۱، ۱۱۲، ۱۰۸
 ۱۹۲
 ~، اعضای ۱۸۳
 ~، وکلاء ۹۸
 انتصار الدوله ۱۲۹ (گفتگو با مجاهدین)
 انگلیس، خانه تونسول ۱۳ (اجتماع
 طبقات مردم)
 اهر ۱۹۰، ۱۳۰، ۶۲، ۲۸، ۲۲، ۲۰
 اهراب، محله ۹۶ تا ۹۸، ۱۳۳
 ~، مجاهدین ۹۶، ۹۹
 اواجق ~ اواجق ۹۵، ۱۶۰
 ~، عشایر ۱۳۶
 ایران ۱۲، ۱۳، ۱۸، ۲۱، ۳۰، ۳۷
 ~، اهالی ۱۹۲، ۱۳۲، ۹۳
 ~، دولت علیه ۶۲، ۱۶۵
 ~، سواره‌های ۵۵
 ~، شهرهای ۵۲
 ~، مستبدین ۷۱
 ~، مشروطه‌خواهان ۱۵۳
 ~، ممالک ۱۵۱، ۳۹
 ~، ملت ۱۴۲، ۱۱۱، ۱۰۰، ۶۸
 ~، وزیر ۱۰۶
 ایروان ۱۷۴
 ایریلولر، مسجد - ایریلوها، مسجد
 ۸۰، ۷۹

ب

بازنج، قریه ۱۳۶
 بارون جبرئیل مسیحی ۱۸۵، ۱۸۶

تیریز ۱۲، ۱۳، ۱۵ (آغاز اغتشاش)،

۱۶ تا ۲۴ (قتل و غارت)، ۲۶، ۲۸،

۳۰، ۳۳ تا ۳۹، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۸، ۵۲،

۵۳، ۵۹، ۶۲، ۶۳، ۶۶، ۷۱، ۷۸،

۸۴، ۸۸، ۹۲، ۹۶، ۱۰۰ تا ۱۰۲،

۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۲۴ تا

۱۲۶، ۱۲۸، ۱۳۵، ۱۳۸ تا ۱۴۰ تا

۱۴۲، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۵،

۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۹، ۱۷۹،

۱۸۲، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۹۰

س، انقلاب ۱۹۱

س، اهالی ۱، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹،

۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵،

۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲،

۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸،

۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳

س، بلوای بزرگ ۱۳۲

س، تاریخ بلوای ۱۹۲

س، علماء ۱۱۳

س، مجاهدین ۱۸۷

س، مشروطه طلبان ۱۳۱

تقی زاده ۲۱ (مخالفت با خلع سلاح)

تقی یوف (مشهور به قنقازی) ۱۰۳، ۶۶،

۱۰۴

توپخانه، میدان ۷۲، ۶۹

توپخانه، تهران، میدان ۱۷ (قضیه

توپخانه)

توتلوخ، کوچه ۸۰

ث

ثقة الاسلام ۹۸

ج

جبهه خانه ۱۳۵

جعفر قره بیغلار ۱۳۳

جلال الدوله ۲۰ (دستگیری و اخراج

از طهران)

جلالی، اکراد ۱، ۳، ۶، ۱۳، ۱۴، ۱۸،

۱۴۳ (شکست)

جلیل مرندی (کشته شدن) ۱۰۵

جمعه مسجد ۱۳۵

جنرال قنسول (قنسول روس) ۳۰ (وفتن

نزد ستارخان)

جوادخان بختیاری ۱۶۴

چ

چاردولی، سواران ۱۸۸، ۱۹۰

چرنداب ۱۰۸، ۱۳۴

چستدوزان، محله ۱۳۴

چلبیانلو، سواره ۱۵۵

چهار راه بالا ۱۳۴

چهار راه پایین ۱۳۴

چهرق، قلعه ۱۸۹

ح

حاج میر باقر، باغ ۱۱۱

حاج میرزا جواد، کوچه ۴۳، ۶۷، ۶۹

حاج میر محمود، کاروانسرای ۱۴۴

حاجی ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۶

حاجی (ولد علی مسو) ۱۳۵

حاجی آقا، تریه ۱۷

حاجی آقار، باغ ۱۳۴

حاجی ابراهیم صراف، باغ ۲۵

(جنگ، پیشروی، کشته شدن)،

۱۸۱ (انعکاس کشته شدن)، ۱۸۳

(تعزیه‌داری برای ~)، ۱۸۶

(تعزیه‌داری برای ~)، ۱۳۷

۱۴۰

حسین خان لیل آبادی ۱۳۹

حسین خان (از مجاهدین) ۱۶۳

حسین علاف ۱۳۳

حسین کورد رلو ۱۱۵، ۷۸، ۱۶۲

حسینکلو، سواره ۱۵

حقیقت، انجمن ۳۶، ۷۹، ۸۶، ۹۱

۱۴۴، ۱۳۴

حکم آباد، محله ۴۳، ۱۳۴، ۱۳۷

۱۶۳

حمدالله ۷۶

حمزه قراشباشی ۱۳۳

حیدر، تکیه ۱۸۸

حیدرخان امیرتومان - حیدرخان

قفقازی ۱۷۸ (عزیمت به مرند)،

۱۸۹ (عزیمت به دیلمقان)

حیدرخان اواجقلو ۱۳۶، ۱۶۶

خ

خان، سرای ۱۲۵

خانیان ۱۹۰

خدادادخان ۱۳۴، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۶۳

خرازیها، تیمچه ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۳۰

خراسان ۱۱۱

خسروشاه ۹۵، ۱۳۸، ۱۵۱

~، تنگچیان ۱۵۷

خطیب، محله ۱۳۴

خلیجان، قریه ۱۳۶، ۱۸۶

حاجی اسماعیل حریر فروش، خانه

۱۸۳ (جلسه سردار و یاران)

حاجی سیدحسین، سرای ۱۲۲، ۱۲۹

~، سرای کهنه ۱۳۰

حاجی شیخ، تیمچه ۱۲۸

حاجی صمد، باغ ۴۰

حاجی فرج صراف، باغ ۱۵

حاجی کور درلو ۱۶۲ (کشته شدن)

حاجی (مشهور به قفقازی) - حاجی

قفقازی ۱۳۱ (نطق)، ۱۸۸

(عزیمت به مراغه)

حاجی میرآقا ۱۳۵

حاجی میرمحمد حسین آقا اصفهانی،

سرای ۲۶

حرمخانه، درب ۱۱۷

حاجی هاشم، مسجد ۱۳۴

حسن ۶۶

حسن خان ۱۴۰، ۱۶۳

حسن خان هشترودی ۹۷، ۱۳۵، ۱۳۹

حسن دلی ۱۳۳

حسن قفقازی ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۸۴، ۱۸۵

حسین ۵۴

حسین ۱۳۳، ۱۳۴ (کشته شدن)

حسین (آدم آجودانباشی) ۱۳۳

حسین پاشاخان ۳۶ (کشته شدن)

حسین جمال ۴۶ (کشته شدن)

حسین خان باغبان - حسین خان -

حسین باغبان ۳۳، ۵۲، ۵۰ (مراقبت

از بازار)، ۶۵، ۶۶، ۷۶، ۸۰

~، ۱۰۳، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۳۳، ۱۳۴

عزم دستگیری ۱۴۰، ۱۴۷، ۱۷۵

شجاع نظام)، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۰

۱۷۲، ۱۶۰، ۱۴۱
 دلاله زن، بازار ۱۰۳، ۱۲۱، ۱۳۲
 دهخوارقان ۱۴۵
 دیلمقان ۱۸۹

ر

راسته بازار ۱۲۲
 راسته کوچه، محله ۷۹، ۷۳، ۷۲، ۶۹
 ۱۳۵، ۱۳۴، ۹۷

رحیم خان ← سردار نصرت ۱۷
 (دستگیری در طهران)، ۲۰، ۱۹
 (مأموریت اردبیل)، ۲۲، ۲۱
 ۳۰ (ورود به تبریز، تاراج)، ۳۲
 ۳۳ (منزل کردن در باغ
 صاحب دیوان)، ۳۴ (حمله به
 امیر خیز)، ۳۹، ۳۷، ۳۶ (آمادگی
 برای جنگ دولتی)، ۴۱، ۴۳
 ۴۶، ۴۴ تا ۶۲، ۵۵، ۵۴، ۴۸
 ۶۳، ۶۶، ۷۰، ۷۲ (حمله به
 جانب سردار و سالار)، ۸۱
 ۹۱، ۹۳، ۹۵، ۹۶، ۱۰۱، ۱۰۲
 ۱۰۸، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۳۱، ۱۴۵
 ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۲
 ۱۷۹، ۱۸۲ (فرار، منزل کردن
 در جانقور)، ۱۸۳ (غارت)،
 ۱۹۰ (شرارت در اهر)

رحیم خان چلیانلو ۱۶۰، ۱۵۳، ۵۲
 رضا (مجاهد) ۵۷ (کشته شدن)

رضاقلی خان ۱۸۷، ۱۸۶
 رشیدالملك ۱۲۹، ۹۱
 رشیدخان ۱۸۶

خمسه ۱۱۵، ۱۱۱، ۹۵

خواجه دیزه، قریه ۱۳۶، ۸۸
 ~، اهالی ۱۴۴

~، مجاهدین ۱۱۹، ۹۹
 خواجه میرجان، قریه ۱۳۶، ۱۲۴
 ۱۸۳، ۱۸۲، ۱۵۷

~، کوه ۱۱۹

خوی ۱۴۰، ۱۱۱، ۹۵، ۷۰، ۴۲، ۱۹
 ۱۸۹، ۱۸۷، ۱۶۰ (تصرف ~)
 ~، عشایر ۱۳۶

خیابان، محله ۱۵، ۲۴، ۳۰ (زدن
 بیدق سفید) ۳۲، ۳۴، ۴۳، ۴۴
 ۵۱، ۵۷، ۶۶، ۷۱، ۷۲، ۷۷
 ۸۱، ۸۷، ۹۰، ۱۰۸، ۱۱۲ تا
 ۱۱۴، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۲۷
 تا ۱۲۹، ۱۳۳، ۱۳۸، ۱۴۱
 ۱۴۹، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۶۳
 ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۸
 ۱۸۰، ۱۸۴

~، بازارچه ۵۱

~، دروازه (درب خیابان) ۱۱۵
 ۱۳۴

~، راسته ۸۲، ۲۵

~، مجاهدین ۸۰، ۸۱

د

دباغخانه ۱۳۵

در عباسی، سرای ۱۲۱، ۵۴

دروازه اسلامبول، محله ۷۲، ۴۶، ۳۴
 ۷۳، ۷۶، ۷۸، ۷۹، ۱۱۰، ۱۱۵
 ۱۱۷ تا ۱۱۹، ۱۳۴، ۱۳۷

۴۴، ۴۷، ۵۰، ۵۱، ۵۳، ۵۶
 ۵۷، ۵۹، ۶۶ (دیدار از سردار)،
 ۷۰، ۷۲، ۷۷، ۷۸، ۸۱، ۸۲
 ۸۷، ۹۰، ۹۳، ۹۴، ۹۶، ۱۰۰
 ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۶، ۱۱۸
 ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۷ (مقاومت)،
 ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۴۹ (جنگ)
 ۱۵۳، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۶۴، ۱۶۹
 ۱۷۲، ۱۷۴ تا ۱۷۶، ۱۷۹، ۱۸۱
 تا ۱۸۴، ۱۸۹، ۱۹۱

سالار ارفع ۹۵، ۱۳۷، ۱۴۷، ۱۵۱
 ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۷۵
 سالار اکرم ۱۸۹

سام خان ۳۴ (حمله به امیرخیز)، ۱۹۰
 ساوجبلاغ ۱۷ (تضییع ~)، ۱۹
 (تصرف ~)
 سهسالار ۵۸، ۵۹ (تلگراف به ~)، ۶۰
 (تلگراف به ~)، ۶۱ (تلگراف
 به ~)

سهسالار، مسجد ۲۲ (به توپ بسته
 شدن)، ۹۸
 سپهدار ← سپهدار نصر السلطنه ۱۴۱،
 ۱۵۰ (تلگراف به ~)

ستار (از مجاهدین) ۷۴ (کشته شدن)
 ستارخان امیرخیزی ← سردار ← سردار
 ملت ← سردار مشروطه ۱۲، ۲۲
 (آغاز کار)، ۵۰، ۶۱، ۷۴، ۸۴
 ۱۳۲
 سراب ۹۵، ۱۱۱
 سرخاب، محله ۱۸، ۲۲، ۴۴، ۵۲، ۶۷
 ۷۷، ۱۱۰، ۱۱۸، ۱۵۷، ۱۵۸

رشیدنظام ۱۸۶، ۱۸۷
 رفیع الدوله بیگلربیگی ۱۶
 رودخانه ۷۷، ۷۹، ۱۵۲
 ~، سرپل ۱۳۷، ۱۷۵
 روس ← روسیه
 ~، بیدق ۳۰
 ~، دولت ۳۰، ۶۳
 ~، قونسول ۴۷ (دیدار از ستارخان)
 ~، قونسولگری ۱۳۰
 روسیه، سالدات ۱۹ (عبور از سرحد
 ایران)
 ~، لشکر ۲۰
 رومیه ۲۰، ۱۸۷، ۱۸۹

ز
 زنجان ۱۳۱
 زنوز ۱۸۶
 ~، مجاهدین ۱۸۶
 زین العابدین چراغچی ۱۳۴

ژ
 ژاپون ۸۰
 س
 سار، قریه ۱۹۰
 سالار ← باقرخان ← سالارملت ← سالار
 مشروطه ۱۳، ۲۴ (آغاز دفاع)،
 ۲۵ (مقاومت)، ۳۰ (زدن بیدق
 سفید)، ۳۲ (سنگر بندی، عزیمت
 به باغ شمال)، ۴۰، ۴۲ (مرو
 سامان دادن به وضع مجاهدین)،

- ۶۴، ۶۲
 سردرود ۹۵، ۸۸، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۵،
 ۱۸۵، ۱۸۴، ۱۷۳، ۱۷۲، ۱۵۶
 سعید الممالک مراغه‌ای ۱۸۸ (تدارک
 جنگ)
 سلاخ خانه ۳۵
 سلماس ۱۴۰، ۱۶۰، ۱۸۷،
 ~، عشایر ۱۳۶
 سینگ، هل ۱۷۲
 سهام الدوله ۴۳
 سهلان، قریه ۱۱۹، ۱۲۴، ۱۳۶،
 ۱۴۴، ۱۴۰
 سید ابراهیم، مقبره ۳۴، ۳۵، ۴۴،
 ۷۹، ۱۳۷، ۱۴۴، ۱۶۲
 سید احمد خسرو شاهی ۱۶ (خروج از
 شهر)
 سیدالمحققین، مسجد ۱۲۱
 سید حسین چاوش ۱۳۳
 سید حسین قصاب ۳۵ (کشته شدن)
 سید حمزه، محله ۲۳، ۵۱
 سید رضی ۱۸۱
 سید ماشاالله ۱۱۳
 سید محمدیزدی ۱۴ (اخراج از تبریز)،
 ۱۷ (محبوس شدن)
 سید هاشم — سید هاشم شتربانی ۱۳
 (ایجاد شورش در تبریز)، ۱۴،
 ۱۶، ۱۷، ۲۰ (تشکیل انجمن
 اسلامیة)، ۲۱ (توطئه)، ۶۱،
 ۶۴، ۱۳۱، ۱۸۲ (عزیمت به
 طهران)
 سیم، قریه ۱۴۳
- ۱۸۲، ۱۸۱، ۱۷۶، ۱۷۵، ۱۷۳
 (تصرف از طرف مجاهدین)،
 ۱۸۳
 ~، اهالی ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۸۴،
 ۱۹۱، ۱۸۵
 ~، تفنگچیان ۳۴، ۶۵، ۷۲، ۸۶
 ~، دروازه ۲۰، ۲۳، ۴۱، ۹۵، ۱۷۵،
 ۱۸۰
 ~، کوه ۳۵، ۳۹، ۷۱، ۷۰، ۱۲۵،
 ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۵، ۱۵۲، ۱۵۹
 سردار — سردار ملت — سردار مشروطه
 — ستارخان ۱۳، ۲۴ (آغاز
 دفاع و جنگ)، ۳۰، ۳۲ (جنگ)،
 ۳۳، ۳۴ تا ۴۰، ۴۰، ۴۲ (سرو
 سامان دادن به وضع مجاهدین)،
 ۴۳، ۴۴، ۴۶، ۴۷، ۵۳، ۵۶
 (شایعه کشته شدن)، ۵۹، ۶۲
 (جواب دادن به قونسل روس)،
 ۶۵ تا ۶۷، ۶۸ (انداختن بیدقهای
 سفید)، ۷۰ تا ۷۱، ۸۸ تا ۹۱،
 ۹۶، ۹۷، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۲،
 ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۱۰ تا ۱۱۲
 (عیادت از سالار)، ۱۱۳، ۱۱۴،
 ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۵، ۱۳۵، ۱۳۷،
 ۱۴۰، ۱۴۳ تا ۱۵۲،
 ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۸ تا ۱۶۰
 (دستور مقابله)، ۱۶۲، ۱۶۴،
 ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۶،
 ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳
 (رسیدگی به کارها)، ۱۸۴، ۱۸۷،
 تا ۱۹۲
 سردار نصرت — رحیم خان ۲۰، ۶۰

۱۱۸، ۱۱۰، ۱۰۳، ۹۵، ۸۲، ۷۷
تا ۱۵۱، ۱۴۵، ۱۴۰، ۱۳۷، ۱۳۰
۱۷۲، ۱۶۰، ۱۵۹، ۱۵۷، ۱۵۵
۱۸۳ تا ۱۸۱، ۱۷۶، ۱۷۵، ۱۷۴
۱۸۷

~، الواد ۳۴، ۶۰، ۱۰۰، ۱۱۲، ۱۲۸
~، اهالی ۸۶، ۱۲۵، ۱۳۰، ۱۷۰
۱۸۵، ۱۸۴، ۱۸۲، ۱۷۳، ۱۷۱
۱۹۱

~، بازارچه ۳۴، ۷۲، ۱۴۹
~، دروازه ۱۸، ۴۳، ۸۱، ۱۱۸
~، تفنگچیان ۲۴ (بنای سنگر ریزی)،

۲۶، ۳۳، ۴۳، ۵۹، ۶۵ (تاراج
بازار)، ۷۲ (حمله به جانب
سردار و سالار)، ۸۶، ۱۲۵، ۱۴۴
شجاع نظام — شکرالله ۲۲ (حضور در

اسلامیه)، ۲۶ (غارت)، ۳۳،
(حمله به امیر خیز)، ۴۱، ۴۳، ۵۲،
۵۵، ۵۶ (راهپورت به طهران)،
۵۹، ۶۱ (تلگراف ~)، ۶۳، ۶۴،

۶۶، ۷۰، ۷۲ (حمله به جانب
سردار و سالار)، ۸۱، ۸۴، ۹۱، ۹۳،
۹۵ (تهاجم)، ۹۶، ۱۰۱، ۱۰۶،
۱۰۸، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۲۲ (مراسله

~)، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۴، ۱۴۵،
۱۵۴، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۳، ۱۷۵،
۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۲ (فرار، عزیمت
به مرند)، ۱۸۳ (شرارت در مرند)،

۱۸۵، (بستن راه آذوقه)، ۱۸۶
(کشته شدن)، ۱۸۷
~، پسر ۱۸۶ (کشته شدن)
~، پسر کوچک ۱۸۶ (شرارت در مرند)

سیف الله خان ۱۳۷، ۹۵، ۱۴۷، ۱۵۱،
۱۸۴، ۱۶۹، ۱۶۰

سیف الله خان تراداغی ۱۵۷
سیف الله خان قره سوران ۱۴۵

سیف الله سلطان ۱۳۴
سیف الله کورد رلو ۷۸، ۱۱۵، ۱۲۰

۱۳۳، ۱۶۲
سیلاب دشت ۱۴۳

سیلاب، محله ۳۵

ش

شاهشال ۲۰ (ضدیت با مشروطه)
شاطرانلو — شاطر علی ۵۱، ۹۵، ۱۰۸

~، اردوی ۱۳۸، ۱۴۴، ۱۵۰، ۱۵۳،
۱۵۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۹

۱۸۲ (شکست و فرار)، ۱۸۳
شاه — شاهنشاه — شاه عالیه (محمد علی

شاه) ۱۴ (احضار شدن به طهران)،
۲۲ (تلگراف به رحیم خان) ۳۸

۴۱، ۴۸، ۶۴، ۷۱، ۹۰، ۹۹
۱۰۴، ۱۵۰، ۱۸۵

شاه مرحوم — شاهنشاه مغفور
(مظفرالدین شاه) ۱۵ (فوت)،

۴۸، ۱۳۱، ۱۴۲
شاهسون، طایفه ۴۲، ۴۹، ۵۳، ۶۵

۷۲، ۷۶، ۷۷، ۷۹، ۹۵، ۱۱۱
۱۱۳، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۱

۱۴۱، ۱۶۰، ۱۶۴، ۱۷۱
~، اکراد ۸۱

~، توجه بگلوی ۱۹
شتربان، محله ۱۸، ۲۲، ۲۳، ۳۳، ۳۴

۴۱، ۴۳، ۵۵، ۶۱، ۶۹، ۷۱، ۷۲

۱۷۶، ۱۴۸، ۱۳۲، ۱۳۰، ۱۲۹
 مارم الدوله (حاکم طالش) ۹۱
 صدراسادات ۵۳
 صفی، بازارچه ۱۴
 صمدخان ۱۸۸ (تدارک جنگ)، ۱۸۹
 مصمص خان، مسجد ۱۳ (اجتماع
 علماء جهت مشروطه خواهی)،
 ۳۲ (اجتماع اهالی محله جات)،
 ۴۰ (اجتماع مردم)، ۸۶، ۸۷
 (نطق ناطقین)، ۹۹ (اجتماع مردم)،
 ۱۰۱، ۱۰۶، ۱۲۸ (اجتماع،
 نطق)، ۱۶۶، ۱۵۲، ۱۷۰، ۱۷۳
 صوفیان ۹۹، ۱۱۹، ۱۳۵، ۱۴۳، ۱۵۴،
 ۱۸۷، ۱۵۷

ض

ضرعام نظام ۱۷ (شورش)، ۲۲، ۲۶
 (تاراج)، ۳۴ (حمله به امیرخیز)،
 ۴۱، ۵۹، ۹۳، ۹۵ (تهاجم)، ۱۳۷
 (جنگ)، ۱۴۰، ۱۴۱ (زخمی
 شدن)، ۱۴۵، ۱۶۰

ط

طالش ۹۵
 ~، حاکم ۹۱
 ~، خوانین ۱۶۰
 طسوج ۱۸۷
 طهران ۱۲ تا ۱۴ (شورش ~) ۱۵،
 ۱۷، ۱۹، ۲۰ تا ۲۳، ۳۸، ۴۲
 (وصول خبر از ~) ۴۳، ۵۱، ۵۲
 (اتفاقات ناگوار)، ۵۵، ۵۹، ۶۱،
 ۶۳، ۶۸، ۷۱، ۷۹، ۸۳، ۸۸، ۹۸

۱۸۷ (فرار از مرند)
 ~، خانه ۱۸۳ (غارت)، ۱۸۷
 شربت اوغلی، کوچه ۱۳۴
 شریفزاده ۱۰۵ (گفتگوی عین الدوله)،
 ۱۰۶ تا ۱۰۸ (کشته شدن)، ۱۱۰
 ششکلان ۴۳، ۴۴، ۵۱، ۷۲، ۷۷، ۱۱۷،
 ۱۱۸، ۱۲۷، ۱۴۹، ۱۵۳، ۱۵۷،
 ۱۸۰ تا ۱۸۲
 شفیح ۱۳۴
 شکاک، اکراد ۱۳۱، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۰،
 ۱۴۳
 شکرالله - شجاع نظام ۶۱
 شمس العلماء ۲۶
 شنبه غازان، محله ۱۳۷
 شیخ اسماعیل ۱۸۷ (عزیمت به مرند)
 شیخ حسن ۱۳۴، ۱۷۰
 شیخ سلیم ۱۶
 شیخ سلیمان ۸۵ (مراسله به میرزا حسن)
 شیخ طه ۱۷ (اغوای مردم)
 شیخ عبدالرحیم کلیری ۲۱ (توطئه)،
 ۴۱، ۶۶، ۱۸۲ (عزیمت به اهر)
 شیخ عزیز واعظ ۱۳۰
 شیخ علی اصغر واعظ ۳۳، ۴۰ (نطق)،
 ۱۰۱ (نطق)، ۱۰۷
 شیخ محمد نوجه‌دهی ۵۴

ص

صاحب‌الامر، مقبره ۲۳، ۵۲، ۱۱۷،
 ۱۲۲
 ~، میدان ۴۳، ۷۲، ۱۱۷، ۱۴۹
 صاحب‌دیوان، باغ ۲۴، ۲۵، ۲۸، ۳۳،
 ۸۱، ۹۸، ۱۰۱، ۱۱۰، ۱۲۲

عزت‌الله‌خان ماکویی ۱۳۶، ۱۴۳،
 ۱۸۹، ۱۷۸، ۱۶۰
 عظیم (برادر سردار) ۱۳۵
 عظیم سردودی ۱۸۴
 علاء‌الدوله ۲۰ (دستگیری و اخراج
 از طهران)
 علی اربلی ۱۸۲، ۱۸۳
 علی‌اصغر ۱۳۴
 علی‌اصغری از ۵۵
 علی‌اصغر گوش بریده ۱۰۳
 علی‌خان مرندی ۲۲ (حضور در
 اسلامیه)
 علی‌خان هجویانی ۷۲ (حمله به جانب
 سردار و سالار)، ۱۸۶ (کشته شدن)
 علی‌خان یورتچی شاهسون ۱۶۴
 علی قراچه‌داغی ۱۰۵
 علی قره‌باغی ۱۳۳
 علی مسیو ۱۳۵
 ~، خانه ۳۰ (غارت)
 عماد‌الشریعه ۱۸۱
 غیرانچی، کوچک—علی غیرانچی،
 در بند ۳۶، ۴۴، ۷۶، ۷۹، ۸۰،
 ۱۳۷، ۱۳۷، ۱۴۹، ۱۶۰، ۱۶۲
 عین‌الدوله ۴۲ (انتصاب به حکمرانی
 آذربایجان)، ۶۳ تا ۶۵ (تلگراف
 به ~)، ۸۶، ۸۸، ۹۰، ۹۱، ۹۵
 ۹۸ تا ۱۰۱، ۱۰۴ (گفتگو با
 مجاهدین)، ۱۰۵، ۱۰۶ (جواب
 به مجاهدین)، ۱۱۰ (عزیمت به
 نعمت‌آباد)، ۱۱۱، ۱۱۶، ۱۱۸
 ۱۲۴ (حرکت به جانتور)، ۱۲۶
 (حمله به تبریز)، ۱۲۸ (لایحه به

، ۱۰۰، ۱۱۸ (تلگراف به ~)،
 ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۴۸، ۱۴۸ (راپرت به ~)،
 ۱۵۱، ۱۵۷، ۱۶۴، ۱۷۹، ۱۸۲
 ۱۸۶
 ~، اردوی ۱۱۱، ۱۳۵ (ورود به
 باسمنج)، ۱۳۸ (حمله به تبریز)

ظ

ظهیر دیوان ۱۱۸

ع

عالاتاها—آلاتاها ۴۴، ۵۶، ۶۹، ۷۲،
 ۱۷۸، ۱۸۲، ۱۱۷، ۱۶۰، ۱۶۳،
 ۱۷۹

عباس‌علی (قاتل شریفزاده) ۱۰۸ (قتل
 شریفزاده)، ۱۱۰ (بستی شدن،
 استنطاق، اعدام)

عباس کوردرو ۷۸ (کشته شدن)

عباس (مجاهد) ۷۴ (گرفتاری)

عباس ویجویه‌ای ۵۱ (کشته شدن)

عبد‌العلی کوردرو ۱۲۰، ۱۳۴

عبد‌الکریم بن عبدالرحیم—میرزا کریم—

امام‌جمعه ۶۲ (تلگراف)

عبدالله سلطان ۴۶

عبدالله قنقازیاها ۱۳۵

عجبشیر ۱۹۰

عثمانیه ۱۷

~، دولت (مشروطه شدن) ۶۵

~، سفیر ۶۵ (دیدار از سرکرده‌ها و

علما)

~، عسکر ۱۷ (آمدن به ایران)

عراق ۱۱۱، ۱۱۸، ۱۳۲، ۱۴۱، ۱۵۷

- قاندلو مسجد، محله ۱۳۴
قرا باغ رومیه ۱۸۷
قرا داغ — قراجاه داغ ۱۵، ۱۹، ۲۴، ۲۸، ۳۶، ۴۱، ۵۹، ۶۱، ۱۳۱، ۱۳۲
۱۳۸، ۱۴۵، ۱۶۰، ۱۶۹
~، سواره‌های ۳۰، ۲۲، (غارت) ،
۳۲ (تلفات)، ۳۳، ۴۳، ۵۵، ۷۲
(حمله به جانب سردار و مالار) ۹۵
۱۱۱، ۱۱۵، ۱۲۷، ۱۵۱، ۱۵۷
۱۷۱، ۱۹۰
~، عشایر ۱۱۳، ۱۲۸
قراچمن ۱۵ (غارت)
قره‌آغاج ، محله ۴۳، ۱۳۷
~، مجاهدین ۳۴
قره‌ملك، محله ۲۰، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۶۹، ۸۸، ۹۵، ۱۳۷، ۱۴۱، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۴۸
۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۶، ۱۶۰، ۱۶۳
۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۳
~، اهالی ۷۰، (توسل به سردار) ۱۳۸،
۱۴۷، ۱۴۸، ۱۸۴ (امان خواهی)
~، تفنگچیان ۲۶، ۳۴
قریب (غریب)، مسجد ۸۸
قزلبه میدان ، قریه ۱۴، ۲۰، ۲۱، ۱۸۲
۱۹۱
قزوين ۲۱، ۱۳۱
~، پیاده سرباز ۹۵
قققازیه ۵۲، ۷۱، ۱۱۶
~، مجاهدین ۱۱۶
~، مشروطه طلبان ۱۴۹
قلعه و انباشی ۱۸۸
قله، محله ۱۵۳، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۹
- (~) ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۴۱، ۱۴۲
۱۵۵ (ضرب الاجل) ۱۵۶، ۱۵۹
(دشور حمله) ۱۶۹، ۱۷۰
۱۷۴، ۱۷۶ (رفتن به جانقور) ،
۱۷۹، ۱۸۲ (متزل کردن دو قزلبه
میدان) ۱۹۱
عیوضعلی خان اسکویی ۱۳۷، ۱۵۷
۱۶۰
- غ.
غلامحسین خان ۱۳۴
- ف
فارس ۱۱۱
فاضل شریانی ۵۳
فتح‌الله آسیایان ۲۸ (برداشتن آب
آسیاها)
فرامررخان ۱۷ (شورش)، ۲۲ (حضور
دو اسلامیة)
فرانسه ۴۰
فرج — فرج قفقازی زنوزی ۶۶، ۸۷
۱۳۵، ۱۸۶ (عزیمت به زنوز)
فرمانفرما ۱۷ (انتساب به حکمرانی
آذربایجان)، ۱۸ (عزیمت به
ساوجبلاغ) ، ۱۹ (حکومت
آذربایجان، ایجاد اغتشاش)، ۳۹
فرنگ ۱۴۲
- ق
قاشقانی (قاشقایی، قشایی) ۱۳۱
قاضیان، کوچک ۷۲

۱۷۶، ۱۷۷، ۱۶۹، ۱۶۳، ۱۳۹
 گجل، دروازه ۱۳۴، ۱۷۱
 ~، قبرستان ۹۷
 گرگر، مجاهدین ۱۸۷، ۱۸۶
 گوگان ۱۹۰
 گوی مسجد ۵۲، ۵۱، ۲۸

ل

لطفعلی ۱۳۴
 لکتر، کوچه ۳۴، ۴۶، ۷۲، ۷۶، ۹۳
 ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۳۴، ۱۳۷
 ۱۴۱، ۱۴۹
 لیل آباد، محله ۹۷، ۱۲۰، ۱۳۳، ۱۸۳
 ~، تفنگچیان ۷۷
 ~، مجاهدین ۸۶ (آمدن به تبریک
 سردار)
 ~، مسجد ۱۸۳

م

مارالان ← مرالان ۳۰ (تاراج) ۴۱،
 ۱۱۶، ۱۲۰، ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۵۶
 ۱۶۰، ۱۶۸، ۱۶۹
 ~، مجاهدین ۱۳۳
 ماکو ۱۷۸، ۱۱۱، ۹۵، ۸۴، ۴۲
 ~، اردوی ۹۹، ۱۳۵، ۱۳۶ (حرکت
 به تبریز) ، ۱۳۷، ۱۵۲ تا ۱۵۴ ،
 ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۷۴، ۱۷۶
 (شکست، فرار) ، ۱۸۲
 ~، سواره‌های ۱۱۹، ۱۴۳، ۱۵۱
 ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۶۰، ۱۷۴
 ~، عشایر ۱۲۸، ۱۳۶، ۱۷۲
 ~، لشکر ۱۱۹، ۱۲۴، ۱۳۱، ۱۳۸

۱۸۲

قلی‌خان اواجقلو ۱۷۷
 قم ۱۳ (عزیمت علماء به ~)
 قوری چای، محله ۴۳، ۱۳۴، ۱۴۱
 ۱۴۹، ۱۶۰، ۱۶۳
 قوللار، کوچه ۴۳، ۱۸۰
 قوم باغی ۱۳۳

ک

کاظم اسکویی ۵۶
 کاهنروشان، میدان ۳۴، ۳۵، ۴۳، ۴۴
 ۷۲، ۷۳، ۷۶، ۸۰، ۱۱۵، ۱۱۷
 ۱۳۷، ۱۴۹، ۱۶۰
 کریم امیرخیزی ۱۳۳، ۱۳۴
 کریم خان چلبیانلو ۶۲
 کریم خان، مسجد ۱۲۸، ۱۲۹ (اجتماع
 مردم)
 کربلایی محمدحسین مسگر، کوچه ۴۷
 کربلایی محمد حسین مسگر، کوچه
 ۴۷۶
 کفشدوزان، بازار ۱۳۲، ۱۵۲
 کلاترمرحوم، خانه‌های ۲۵
 کلهر، سواره‌های ۱۱۱، ۹۵
 کنار ارس ← ارس کنار ۵۲، ۵۶
 کوچه باغ ، محله ۹۷، ۱۳۴
 کوردرلو ← کوردرلویها ۲۶، ۷۶
 ~، مجاهدین ۱۶۲
 کیکاوند، سواره ۹۵، ۱۱۱، ۱۳۱
 کیوی ، قریه ۷۰

گ

گامشوان، محله ۷۰، ۱۳۴، ۱۳۶ تا

- محمدنایب ۹۶، ۹۷ (کشته شدن)،
 ۱۰۴، ۹۹، ۹۸
 محمدعلی سلطان ۱۳۳
 محمدعلی شاه—شاه—شاهنشاه حالیه
 ۱۳ (ندادن اذن انجمن)، ۱۵،
 ۱۳۱
 محمدعلی فرشروش ۱۳۴
 محمدعلی قصاب ۴۶ (کشته شدن)
 محمدعلی قفقازی ۱۳۴
 محمدعلی لیل آبادی ۱۲۱
 محمدعلی مجاهد ۱۲۵
 محمدنجار ۱۳۳
 محمد میراب ۱۳۳
 محمود غلیجایی (محمود افغان) ۱۴۶
 محمود (مشهور به امین‌التجار) ۱۳۵
 مخیر السلطنه ۱۹ (ورود به تبریز)،
 ۱۰۱
 مددعلی خان ۱۴۰، ۱۷۷
 مراغه ۱۹، ۳۹، ۵۶، ۶۸، ۱۴۵، ۱۸۸
 تا ۱۹۰
 ~، سواران ۱۷۱
 مرند ۶۱، ۱۰۰، ۱۱۳، ۱۴۳، ۱۴۵
 ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۶
 ۱۸۷ (خالی شدن از اشرار)
 ~، خوانین ۱۶۰
 ~، سواره‌های ۲۲، ۲۶، ۳۲ (تلفات)،
 ۴۳، ۴۴، ۵۵، ۱۱۲
 ۱۲۷، ۱۶۰، ۱۷۱، ۱۷۵
 ~، عشایر ۱۱۳، ۱۲۸
 مساوات، انجمن ۲۸ (غارت)
 مسگران، بازار ۱۱۷
 مشکین، سرباز ۱۴۱
- (هجوم)، ۱۳۹ (شکست) ۱۴۰۰،
 ۱۴۲ تا ۱۴۴، ۱۴۹، ۱۵۹
 ۱۶۳، ۱۶۸، ۱۷۲، ۱۷۷
 مایان، قریه ۱۳۶
 ~، اهالی ۱۴۴
 ~، مجاهدین ۹۹
 مجتهد، کوچه ۱۱۷، ۱۳۴
 مجلس—مجلس شورا ۹۸، ۱۰۴
 مجلل‌السلطان، ۲۰ (ضدیت یا مشروطه)
 محسن‌خان مرندی (قوز) ۱۰۰، ۹۳
 محتشم‌السلطنه ۱۸۹
 محمد ۹۸، ۱۰۲ (نطق)، ۱۳۴
 محمد اسماعیل ۱۶۹ (کشته شدن)
 محمد باقر ویجویه‌ای—این بنده—
 نگارنده ۷۴، ۱۰۲، ۱۹۱
 محمدتاجرباشی روس ۳۰ (راضی کردن
 باقرخان به زدن بیدق سفید)
 محمدتقی صراف ۱۸۲ (فرار)
 ~، خانه ۱۸۳ (غارت)
 محمد جعفر ۱۶۲ (کشته شدن)
 محمد حسین‌خان سرتیپ، خانه
 ۱۴ (ترتیب انجمن ایالتی)
 محمد حسین لیل‌آبادی ۱۱۴
 محمدخان ۱۳۵، ۱۶۲ (زخمی شدن)
 محمدخان توپچی ۱۵۵
 محمدخان فراشباشی ۱۸۱
 محمدخان کدخدا ۵۵
 ~، خانه ۵۵ (تشکیل جلسه)
 محمد صادق ۱۳۳
 محمد صادق چرندابی ۸۲
 محمد صادق قفقازی ۱۸۲، ۱۶۳
 محمدعلی اهرابی—محمد اهرابی—

- مظفرالدین شاه—شاه مرحوم—شاه
مغفور ۱۳ (دادن مشروطه) ۱۴
(بیماری)
- مظفر قراجه‌داشی ۳۶ (کشته شدن)
مغازه‌ها—مغازه‌های مجیدالملك
—مغازه‌های مجیدیه—خیابان مجیدیه
۱۴۰۲۳، ۵۱، ۵۳، ۶۳، ۷۲، ۸۷،
۱۳۰، ۱۱۶
مقصودیه، محله ۱۳۴
مقبره ۱۳۴
مقتدرالدوله ۶۳ (تلگراف) ۱۰۶، ۶۴
(تلگراف) ۱۸۱
ملا امام ویردی مشکینی ۵۲ (کشته
شدن) ۱۰۱
ملاغفار چرن‌دایی ۳۴
ملا محمد دایی، پل ۱۳۵
منجم، سرپل ۱۳۴
موج‌سار، قریه ۱۹۰ (غارث)
موسی خان هجویانی—موسی خان
مرتدی ۲۲ (حضور در اسلامیه)،
۳۴ (حمله به امیرخیز)، ۵۹
۱۳۷۲، ۱۳۷۰، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۵۰
(کشته شدن)، ۱۶۰
مهاده مین، دروازه ۹۷، ۱۷۱
مهدی کوزه‌کنانی ۱۶، ۹۴، ۱۰۱ (نطق)،
۱۳۰ (گفتگو با هیأت اردبیل)
میانه (میانه) ۱۹
میاندوآب ۱۹
میدان مشق ۱۷۲، ۷۸، ۱۴۲، ۱۴۳
۱۷۹
میرابوالحسن ۲۶
- میر اسماعیل ۲۶
میر یاقر صراف ۱۸۲ (فرار)
میر تقی ۱۱۴، ۱۳۳، ۱۳۵
میر حسن ۱۳۳
میر حسین ۱۳۳
میرزا ابوالحسن انگجی ۱۷۹
میرزا ابوالحسن سرخابی ۴۱
میرزا ابراهیم ۲۱ (مخالفت با خلق
سلاح)، ۲۲ (کشته شدن)
میرزا اسدالله مجتهد ۱۴ (اخراج از
تبریز)
میرزا یاقر صراف ۱۱۸
میرزا تقی خان معاون‌الایاله ۱۲۹
(گفتگو با مجاهدین)
میرزاد جواد ۱۶
میرزا حسن مجتهد—میرزا حسن—
محمد حسن بن محمد یاقر ۱۳ (ایجاد
شورش در تبریز) ۱۵، ۱۶، ۲۰
(بازگشت به تبریز) ۲۱، (توطئه)،
۲۶، ۴۱، ۴۸، ۵۴، ۵۸، ۵۹، ۶۰
(تلگراف)، ۶۲ (تلگراف)، ۶۶،
۸۵، ۱۴۷، ۱۷۵، ۱۸۲ (منزل
کردن در یوسف‌آباد)
میرزا حسن میلانی ۱۵ (تیرخوردن)
میرزا حسین واعظ—میرزا حسین ۱۶،
۴۰ (خروج از تحصن) ۸۷، (نطق)،
۸۸، ۹۰، ۹۴ (نطق)، ۱۲۹
(نطق)، ۱۷۰ (نطق)، ۱۷۳
میرزا رضا ۲۶
میرزا رضا، دالان ۱۱۶، ۱۸۰
میرزا رفیع‌خان ۶۶

- میرزا سید حسین خان ۹۱
 میرزا صادق ۱۶ (خروج از تبریز) ،
 ۲۱ (توطئه) ، ۱۸۲، ۴۱ (عزیمت
 به اردبیل)
 میرزا صالح ۲۰ (دستگیری و اخراج
 از طهران)
 میرزا علی ۱۵۲ (نطق) ، ۱۷۳
 میرزا علی (برادر امامجمعه) ۱۱۷
 میرزا علی اکبر ۶۶
 میرزا علی اشرف خان ۵۳
 میرزا فضل الله ۱۸، ۱۷
 میرزا کریم امامجمعه ← امامجمعه ←
 میرزا کریم ۱۴ (اخراج از تبریز) ،
 ۲۰ (بازگشت به تبریز) ،
 ۲۱ (توطئه) ، ۲۶ ، ۴۱ ، ۵۸ تا
 ۶۰ ، ۶۶ ، ۱۱۷ ، ۱۳۲ ، ۱۸۲
 (منزل کردن در جانتور)
 میرزا علی اکبر واعظ ← میرزا علی اکبر
 ۱۶ ، ۱۳۵ ، ۱۷۹ ، ۱۸۰
 میرزا محسن مجتهد ← میرزا محسن ←
 محسن بن محمد ۱۶ (خروج از
 تبریز) ، ۲۱ (توطئه) ، ۴۱ ، ۵۸ تا
 ۶۰ (تلگراف) ، ۶۲ (تلگراف) ،
 ۱۸۲ (عزیمت به اهر)
 میرزا محسن خان ۲۲ (حضور در
 اسلامیه)
 میرزا محمد ۲۶
 میرزا محمد علی خان طبیب ۱۶۴
 میرزا صادق ۱۳۴
 میرزا صالح کوه کمری ۱۱۸
 میرزا طاهر ۱۳۵
- میر عبد الله ۱۳۳
 میر علی اکبر خباز ۱۳۴
 میر علی اکبر شتربانی ۱۳۵
 میر علی اکبر (قره آغاجی) ۱۳۴
 میر کاظم قره آغاجی ۱۳۲ (کشته شدن)
 میر کریم ناطق ← میر کریم ۳۲ ، ۳۳ ،
 ۴۰ (نطق) ، ۸۷ (نطق) ، ۸۸ ،
 ۹۰ ، ۱۷۰ (نطق) ، ۱۷۳ ، ۱۴۶
 (نطق) ۱۵۲ (نطق)
 میر محمد ۱۳۳
 میر مناف صراف ← میر مناف ۵۵ ، ۵۶ ،
 ۱۸۲
 ~ خانۀ ۱۸۳ (غارت)
 میرهادی ۱۳۴
 میر هاشم خباز ۶۹ ، ۱۳۱
 میر هاشم خیابانی ← میر هاشم ۸۲ ،
 ۱۲۷ (دفع مستبدین) ۱۳۳ ،
 میر هاشم شتربانی ← میر هاشم ← سید
 هاشم ۴۱ ، ۵۸ (تلگراف) ، ۱۵۰ ،
 ۱۸۱
- ن
 نادارلو ، قریۀ ۱۴۳
 نایب اسد الله ۱۳۴
 نایب اکبر خان ۱۳۴
 نایب تقی ۱۳۳
 نایب جلیل ۱۳۳
 نایب حسن خان شتربانی ← نایب حسن
 ۳۴ (حمله به امیر خیز) ، ۵۹ ،
 ۱۳۳
 نایب حسن (مشهور به خال لی) ۱۵۰

در ارونق-انزاب، ۱۸۷ (گشته شدن)

نوبر، محله ۳۰ (زدن بیدق سفید)،
۱۷۱، ۱۳۳، ۱۱۴، ۵۳

~، تفتکچیان ۷۷

~، مجاهدین ۸۶ (آمدن به تبریک سردار)، ۱۸۰

نوکه دیزه، قریه ۱۳۴، ۱۷۰،
~، اهالی ۷۰

و

ویجویه، محله ۱۲، ۳۵، ۶۷، ۷۰، ۷۴،
۱۳۴، ۱۱۵، ۱۰۰

~، اهالی ۱۰۲ (رفتن به حضور سردار)
~، کوردز لوه‌های ۷۸

~، مجاهدین ۳۴، ۱۱۹، ۱۶۲

ه

هجوان ۴۱

هاشم ۹۸، ۱۳۳

ی

یام ۱۸۷

یانوق، کوه ۱۵۶

یاورخان مرندی ۱۶۴

یعقوب کوردز لو ۱۳۴، ۱۸۰

یوزباشی محمد حسین ۱۳۳

یوسف آباد ۱۸۲

یوسف قصاب ۱۳۵

نایب حسین خان مارالانی ۱۳۳، ۱۳۴

نایب خلیل خان ۵۶، ۱۳۳

نایب علی ۹۶ (تخلف)، ۹۷ (گشته شدن)

نایب غلامعلی ۳۰

نایب کاظم (حمله به امیرخیز) ۱۳۳، ۹۵

نایب محمد آهک‌پز ۱۳۳

نایب محمد علی ۱۳۴

نایب یوسف ۱۳۴

نجف‌الاشرف، حجج‌الاسلام - نجف

الاشرف، علماء ۱۹ (تلگراف)،

۲۴، ۲۲، ۲۸، ۵۳، ۶۱، ۶۸

(فتوی)، ۹۰، ۹۱، ۹۴، ۱۱۲،

۱۲۸ (تلگراف)، ۱۴۲، ۱۵۱،

۱۶۴، ۱۷۹

نصرالسلطان - بیوک خان ۲۲ (حمله

به تبریز)، ۶۲

نصرالسلطنه - سپهدار ۹۵ (عزیمت

به تبریز)

نصرالله خان اواجقلو ۱۳۶، ۱۶۴

نصرالله خان شاهسون - نصرالله خان

یورتچی ۷۲ (حمله به جانب سردار

و سالار)، ۷۳

نظام العلماء ۱۷۵

نظام الملك ۱۵ (چاپیدن قراچمن)، ۱۷

(معزول شدن از حکمرانی

آذربایجان)، ۱۹

نعمت آباد، قریه ۱۱۰

نعمت‌الله خان طسوجی ۱۸۶ (شرارت

امیر کبیر منعشر کرده است :

روزنامه اخبار مشروطیت و انقلاب ایران
یادداشت‌های سید احمد تفرشی حسینی
به کوشش ایرج افشار

پیرامون انقلاب مشروطیت ایران، تاکنون کتاب‌های باارزش فراوانی نوشته شده و از دیدگاه‌های مختلف این انقلاب دگرگون‌کننده، به بحث و داوری کشیده شده است. اما هنوز در این زمینه ناگفته بسیار است و از این بابت هم جای بیمی نیست، چرا که هرچندگاه یکبار سندی از گوشه‌ای به چاپ سپرده می‌شود و خوشبختانه این نوشته‌ها هرکدام ارزشی جداگانه دارند و از این دست است یادداشت‌های سید احمد تفرشی حسینی که گرما گرم درگیری مشروطه خواهان و مستبدان از کارکنان دربار بوده و به چشم وقایع فراوانی را دیده و آنها را با صحت و امانت برای ثبت در تاریخ یادداشت کرده است. روزنامه اخبار مشروطیت و انقلاب ایران به ردیف تاریخ نگاشته آمده و وقایع به ترتیب توالی مکمل یکدیگرند.

«پنجشنبه ۳ شوال، ۲۹ اکتبر:

قریب سیصدچهارصد نفر سوار بختیاری امروز به طهران آمدند برای رفتن به تبریز و دولت آنچه قشون داشت از سواره و پیاده و ضیره به استقبال آنها فرستاد و باکمال شکوه وارد شهر کردند.»

روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه

به اهتمام ایرج افشار

«یادداشت‌های خواندنی و پرفایده (اعتمادالسلطنه) سیاستگردانش اندوخته دوره ناصری از اسناد فوق العاده با اهمیت عصر خود و از مأخذ مستندی است که اخبار مربوط به مملکت‌داری و آداب مخصوص دستگاه سلطنت ناصرالدین - شاه را پس از هفتاد هشتاد سال در اختیار ما می‌گذارد. اکنون با پژوهش و بررسی در این یادداشتها اطلاعات تازه و نکات باریک از وقایع مهم دورانی که منجر به قتل ناصرالدین شاه و دمیدن نسیم مشروطه خواهی ایران شد، نظیر واقعه رژی و انحصار تنباکو، عزل ظل السلطان، صدارت مستبدانه امین - السلطان، دخالت‌های روس و انگلیس می‌توان استخراج کرد که در مأخذ قدیم دیگر و تحقیقات معاصران دیده نمی‌شود.» و از این رو لزوم مطالعه چنین اثری، برای کاوش و پژوهش خالی از لذت یک زمان شورانگیز نیست.

تاریخ مشروطه ایران

احمد کسروی

کتاب بزرگ و ارزشمند تاریخ مشروطه ایران - با اینکه بیش از سی سال از تاریخ نگارش آن می گذرد بی هیچ تردیدی هنوز همانندی نداشته که اینسان جستجو - گرانه و با چشمداشتی از سرفهم و اندیشه به کند و کاو، علل و گونه های فرهنگی، تاریخی، اجتماعی مذهبی، مشروطه خواهی و بررسی چگونگی این عناصر و کیفیت وابستگی آنان با یکدیگر، در یکجا و با هم پرداخته باشد. کسروی با این کتاب بسیاری از جانبازان گمنام جنبش مشروطه را از بی چهرگی رمانید، و به آنان و کارهای پر ارجشان بعد تاریخی داد، نارسائیه را نمود همانگونه که رسائیه را، و ما دانش خود را از تاریخ مشروطه ایران، مرهون تلاش گر اتبار اومی دانیم. کسروی در پیشگفتار کتاب به طرح حرفها و مسائل تازه ای می پردازد، و با نگرشی دیگر به رویدادهای نهضت مشروطه می پردازد.

(در جنبش مشروطه دو دسته پا در میان داشته اند: «یکی وزیران و درباریان و مردان برجسته و بنام ودیگری بازاریان و کسان گمنام و بیشکوه. آن دسته کمتریکی درستی نمودند و این دسته کمتریکی نادرستی نشان دادند. هر چه هست کارها را این دسته گمنام و بیشکوه پیش بردند و تاریخ باید به نام اینان نوشته شود).

آنگاه کتاب درسه بخش به تبیین شرایط، آغاز و تکوین موج مشروطه خواهی می پردازد و آنسان جالب و گیرا که خواننده با تصویریکرمان خواندنی و شیرین، همگام با آن پیش می رود.

تاریخ هجده ساله آذربایجان

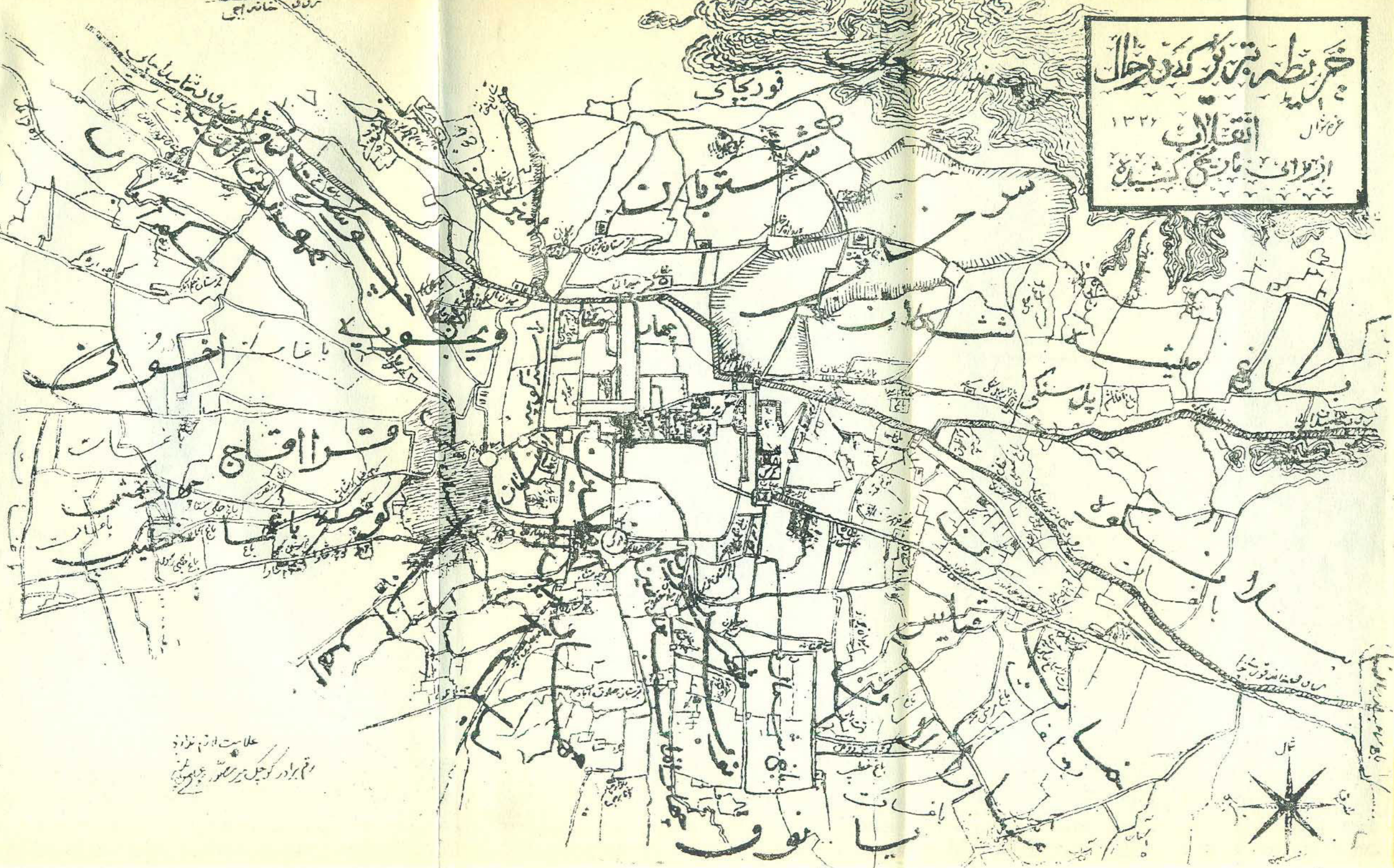
احمد کسروی

تاریخ هجده ساله آذربایجان در حقیقت جلد دوم تاریخ مشروطه ایران است. جلد اول با تسلیم شدن محمدعلی میرزا در مقابل مشروطه و مشروطه خواهان پایان می پذیرد و در کتاب تاریخ هجده ساله آذربایجان راه سالکان انقلاب آزادی بخشی ایران نموده می شود و کار آنان که در آذربایجان گرامی، مرگ را برای پیروزی آرمانهای خود پذیرفتند و دامنه خواست پاک آنان به همه سرزمین ایران کشیده شد، بازگومی گردد. مؤلف در مقدمه کتاب می نویسد: «در بخش پیشین این تاریخ داستان توپ بستن محمدعلی میرزا را به مجلس شوری در نیرماه ۱۲۸۷ یاد نمودیم و سپس چون تنها شهر تبریز بود که در برابر شاه قاجار ایستادگی نشان می داد داستان جنگهای یازده ماهه آن شهر را آغاز نموده برای آنکه رشته سخن از هم نگسلد به شهرهای دیگر پرداخته پیشرفت آن جنگها را تا ماه اردیبهشت ۱۲۸۸ دنبال نمودیم.

فهرست سالانه انتشارات خود را منتشر کرده ایم.

علاقمندان می توانند به آدرس تهران - سعدی شمالی - پست فرهاد - شماره ۲۴۵ - دایره روابط عمومی مؤسسه انتشارات امیرکبیر، با ما مکاتبه کنند تا فهرست سالانه را به رایگان برای ایشان ارسال داریم.

خرمطهر منیر کده و خیال
 غرضال
 ۱۳۲۶
 انقلاب
 از طرف پارس کشیده



خلاصه از آن نوازه
 از طرف کوه پارس کشیده

این کتاب به سرمایه مؤسسه انتشارات امیرکبیر به چاپ رسیده است

